



۹۵۵ ۱۰۸۴

العنوان:

بسم الله الرحمن الرحيم

دروگر کتابخانه خانه فرهنگ و هنر جمهوری اسلامی ایران

دستور کمیته

شارع لاله رکنی

تاریخ ۲۷ دی ۱۳۶۰

وقایع یو ہی

یا

یادداشت‌های

اعتماد السلطنه

وزیر انتطباعات

دربار ناصر الدین ش.

حق چاپ محفوظ

محل فروش

بسم الله الرحمن الرحيم کتابخانه ابن سينا

دستور کمیته

چاپخانه علمی

گاریخانه

وقتی که مترجم ناصر الدین شاه بودم



مقدمه



مرحوم میرزا حسن خان
اعتمادالسلطنه در دوران ناصرالدین
شاه وزیر اعظم و نویسنده کتاب «جات دولتی»
و رئیس اداره روزنامه جات دولتی
بوده است.

وی چنانکه خود در روزنامه
شرف مینویسد پس از تحقیق در
دارالفنون بسال ۱۲۸۰ هجری
قمی نایب سفارت پاریس شده و

در آنجا در مدرسه لوی لو گراند بتحقیق پرداخته و پس از بازگشت در
سال ۱۲۸۴ بتعییر خود او به منصب پیشخدمتی و مترجمی همایونی
سرافراز آمده است و از آنوقت تا سالهای دراز همیشه در سفر و حضور با
ناصرالدین شاه ندیم و دمساز بوده و بقول لرد کرزن «روزنامه خوان
 دائمی شاه» بوده است.

اعتمادالسلطنه در شمار فضلا و محققین عصر خود بوده و چندین
کتاب از قبیل مرآت البلدان، مآثرالسلطان، منظمه ناصری، مطلع -
الشمس، خیراتالیسان، المائروالاثار وغیره ترجمه و تالیف کرده است.

وی از سال ۱۲۹۸ روز بروز شرح احوال خود را نوشت و در ضمن از حوادث دربار و وقایع ایران سخن رانده و تامدت سیزده سال تمام این کار را انجام داده است، این مجموعه یادداشتها برای روشن کردن قسمتهایی از تاریخ دوران ناصری بسیار نفیس و پر بهاست، زیرا نویسنده آنرا بقصد انتشار تهیه نکرده و بهمین جهه بسیاری چیزهارا که در تاریخ‌ها نمیتوان نوشت در یادداشتها خود گنجانده و چون باشه و دربار تماس دائمی داشته طبیعاً همیشه از شاه سخن میگوید و اوضاع دربار اطلاعاتی بسیار شیرین میدهد.

این یادداشتها از یکشنبه نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ هجری قمری آغاز شده و روز بروز پیش میروند.

«نقل از شماره یک روزنامه صبا»



بسم الله تبارك و تعالى شأنه

می خواستم روز نامه مفصل بنویسم و از وقایع عالم که در ظرف سنه ماضیه رو داده شرخی بنگارم که دیباچه و مقدمه برای وقایع هذه السنه شود ، چون مطلب باطناب می کشد در لایحه دیگر خواهم نوشت . این کتابچه را منحصر می کنم با آنچه از ابتدای هذه السنه ئیلان ئیل در دربار دولت ایران روی داده و بعضی حوادث و وقایع متفرقه که در کلیه عالم اتفاق افتاده ، درین ضمن بعضی گزارشات شخصی خود را انشاء الله بانتها خواهم رسانید .

یکشنبه نوزدهم ربیع الشانی ۱۳۹۸ هجری مطابق
۳۱ مارس ۱۸۸۱ میلادی

چهار ساعت کم و بیش تحويل شمس بحمل شده که ابتدای سنه دولتی ایران و اول ئیلان ئیل تر کیست ، علی الرسم السلام تحويل در طالار مشهور بعاج در حضور پادشاه عصر السلطان ناصر الدین شاه قاجار منعقد شد . علماء سادات و اعاظم که در حضور بودند : جناب آقا سید صادق مجتهد سلمه الله ، امام جمعه طهران که سمت دامادی پادشاه دارد ، میرزا زین العابدین ، حاج آقا محمد نجم آبادی ، حاجی آقا محمد کرمانشاهی ، وغیره وغیره . شاهزادگان یعنی اولاد پادشاه حی : مظفر الدین میرزا ولیعهد ، سلطان مسعود میرزا اظل السلطان ، کامران میرزا نایب السلطنه ؛ شاهزادگان و بنی اعمام جمعی ؛ وزراء : میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک وزیر داخله ، میرزا حسین خان مشیر الدوله سپهسalar قزوینی که الحال بیکار است ، میرزا سعید خان اشلقی گرمرودي وزیر امور خارجه ، معز الدوله بهرام میرزا ابن عباس میرزا نایب السلطنه عم پادشاه وزیر عدلیه ، میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدوله شیرازی وزیر تجارت ، وزارت جنگ متعلق بکامران میرزا نایب السلطنه ولد شاهست ، میرزا علی خان لواسانی امین الملك وزیر وظایف و مدیر مجلس شورای دولتی ، آقا ابراهیم گرمرودي ملقب بامین السلطان خزانه دار یعنی وزیر مالیه بلکه همه کاره دولت ، علیقلیخان مازندرانی مخبر الدوله وزیر علوم و تلگرافخانها . جمعیت اعیان و اشراف و سایر رجال دولت و متفرقه آنچه تخمین آدیدم سیصد نفر می شدند . در این سلام از اتفاقات که رو داد این بود : این دو فرزند شاه که شاید در موقعی شرح حال آنها را مفصلا بنگارم در کمال بی قیدی و غرور و تکبر

و خود سری بعمل آمدند و بهجه دلیل باید اینها این قسم باشند؟ در موقع خودمی نویسم، اما کلیه‌می گویم: ایران بهیچ وجه در قید تربیت اولادنمی باشند. خداوندو وجود پادشاه را سلامت بدارد که صفات حسنۀ که فی الواقع وجود شریف این پادشاه دارد طبیعی است نه تربیتی، خلاصه ظل‌السلطان سنَا بزر گترست اما ولیعهد منصباً، نایب السلطنه که حالا وزیر جنگ است و کوچک‌تر از هر دو بواسطه اینکه همیشه در پای تخت بوده ولو کوچک است زیاد بخود مغور است؛ نایب السلطنه در جای مخصوص وزرای جنگ یعنی در صفت نظامیه‌ایستاده بود، طرف یسار ظل‌السلطان که مغور بمنکت زیاد و مساعدت اقبالست و اینکه خود را اسن اولاد میداند، مینه را اختیار کرد، اما شخص ولیعهد، که منصب بزرگ دولتی دارد، خوش بخت آتیه، درین اوقات بواسطه حوادث آذربایجان موقه طهران تشریف دارند، لابد جلوایستاده در همان ردیف یعنی مقابل نقطه‌ای که میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه ایستاده بود که مناسب شان ولیعهد نبود، بواسطه نبودن در پای تخت و ندانستن قید دربار، انشاء الله کینه نشود که چه جای بد با و داده شد، من مشعوف نمی‌شدم و الا این کینه یقین که از برای ایران در آتیه مفید نیست. امیراطور آلکساندر دوم از خانواده رومانوف پادشاه روس در چند روز قبل بدست ملعونی که از جنس بایی‌های ایران هستند، مقتول شده بود، در بار دولت ایران یک ماه بواسطه خصوصیت تامه ای که با روس داشته بحال عزا خودرا قرار دادند و این اول دفعه است که دولت ایران ملتافت این قسم خصوصیت‌ها با سلطان فرنگ شده است. میرزا حسین خان سپهسالار می‌گوید من بخیال پادشاه انداختم که این رسم را پیشنهاد سازد؛ میرزا سعیدخان می‌گوید من چنین صلاح دیدم. گمانم این است که هیچ یک این کار را نکردن، خود پادشاه که هزار مرتبه مشاعر و عقاش از وزراء زیاد ترست بفراست طبع همایون این حکم را فرمودند، باین جهت نقاره خانه که معمول بود در اعیاد زده می‌شد با آتش بازی و چراغان که رسم بود، متروک شد.

و شنبه‌ی پیغمبر

سلام عام در طالار تخت مرمر منعقد شد، سفرای خارجه بهیئت اجماع حضور آمدند. سفیر کبیر عثمانی از طرف سفراء و وزرای مختار تهنیت عید آفتاب بزبان فرانسه وجواب شنید، بعد ایاچی روس را تنهائی احضار کردند، خیلی تأسیف خودشان را در مقدمه قتل امیراطور روس اظهار فرمودند. میرزا حسین خان سپهسالار بجهت تعزیت امیراطور روس آلکساندر سوم و تهنیت جلوس او، مامور پطرز بورغ است که چند روز دیگر خواهد رفت.

امروز در سلام تخت مرمر ولیعهد خفتی بظل‌السلطان داده بود که تلافی روز

تحویل شد : جائی که بجهة ولیعهد و ظل السلطان قرار داده بودند جلو تخت تکیه بدوسنون بود ، ولیعهد قدری دیر تر حاضر شد ، وقتی که ظل السلطان ایستاده بود درجای خود ، آنوقت پسر خود محمد علی میرزا را که طفول هشت ساله است بجای خود در رده فرماندهی خود ایستاد .

چهارشنبه بیست و دوم

اتفاقی رو نداد ، مگر تفویض حکومت فارس بخلافه سایر ولایات بظل السلطان بوزارت میرزا فتحعلیخان صاحب‌دیوان .

جمعه بیست و چهارم

پادشاه مهمان ائممه زن سوگلای خودشان هستند ، در قریه کاشانک من محل غار .

یکشنبه بیست و ششم

صبح باد شدیدی می‌زد ، طوری که زندگانی را دشوار کرده بود . بندگان پادشاه فرموده بودند که ناهار را در چشمه شاهی متعلق بشاهزاده عضدالدوله سلطان احمد میرزا ولد مرحوم فتحعلیشاه پدر شمس الدوله که یکی از زوجات پادشاه است صرف خواهند فرمود . چون بواسطه آشنائی که مرأ باسلطان محمد میرزا ولد عضدالدوله بود این دو شب را که پادشاه در کاشانک بودند من و خان محقق چشمه شاهی بودیم . صبح که برخاستیم در تدارک پذیرایی موکب پادشاهی افتادیم ، آبدارها که حامل ناهار بودند رسیدند . پنج از دسته گذشته خبر رسید که شاه ناهار را در کاشانک از ناهار ائممه زن صرف کردند اما بعد خواهند آمد ، هوایم رو بخوبی گذاشت . شش از دسته گذشته تشریف آوردند . شالی و پولی ، عضدالدوله خود از شهر آمده بود ، پیشکش گذاشت . شال بالمناصفه میان من و محقق تقسیم شد ، بعضی صحبت‌ها با عضدالدوله فرمودند که می‌نویسم : فرمودند این چشمه شاهی بیچه مناسبت بتو رسیده است ؟ ابیاعی است یا موروثی ؟ عرض کرد : فتحعلیشاه از قاسم خان قاجار که جد امی پادشاه حی است ابیاع نموده اند ، در طفویلت گرده بودند ، شاه فرمودند : چگونه فتحعلیشاه ملک خریده و یولش را داده است ؟ یقین عنفا گرفته است ، چنانکه والده ما صبیغه قاسم‌خان مکررمی گفت که من بچشمه شاهی که ملک موروثی است ادعادارم . من عرض کردم : موافق قانون که خودتان ایجاد فرموده‌اید مرا فرعه از سی سال بیلا رادیوان خانه حق رسید گی ندارد . اما خود شاهزاده جوابی داد که خیلی پسندیدم . عرض کرد : در حیات مرحومه مهد علیا مجده دوله خالوی شاه برادر مهد علیای مرحومه در حضور آن مرحومه همین صحبت را داشت ، مهد علیا جواب دادند :

بفرض هم چنین باشد ، ما از فتحعلیشاه سلطنت داریم و خیلی چیزهای زیاد ، اگر فتحعلی شاه ملک طلق مارا هم ضبط کرده و بخشیده باشد ضرری ندارد . مقصودش این حرف وعرض این بود یعنی : ما اولاد فتحعلیشاه سلطنت را بشما روا داریم و تمام ایران را ، شما یک قریه را چرا بما رواندارید ؟ از آنجا مراجعت بشهر فرمودند .

پنجمین بیست و هفتم

... عصر بقصد خدمت ولیعهد از خانه بیرون آمد . شاهزاده عبدالعظیم رفته بودند خانه ظل السلطان رفتم ، از عبارات دلکشی که این شاهزاده یاد گرفته اند باصطلاحات اصفهانی و شیرازی ، بیانات فرمودند ، حیرت کرد . شب خانه آمد ، الحمد لله زنده هستم .

ششمین بیست و هشتم

صبح بقصد خدمت ولیعهد رفتم ، آگرچه شرفیاب شدم اما عبوراً بود ، درب خانه احضار شده بودند . از آنجا درب خانه آمد . شنیدم حاصل سفر کاشان و توقف موکب همایونی در آنجا اسباب تفویض حکومت کاشان بانیس الدوّله شده است و در عوض استراباد بنای سلطنه داده شده ...

چهارمین بیست و نهم

... عصری دیدنی ازو زیر دفتر و میرزا علی رضا و جناب آقا مستوفی نمودم . با جناب آقا دو ساعت تمام در حیاط گردیدم و حرف زدم . پیر مرد بسیار عاقل است اما خیلی دلتمنک از دولت و حق دارد . وقتی که این پیر مرد با جوانان مرادفست ، یا حق یا ناحق ، البته دلتمنگ است . شنیدم امر وزجاج ملاعی و دوسره نفر از علماء حضور رفته بودند ، سپهسالار هم حضور رفته بود .

چهارمین غرمه شهر جمادی الاول

صبح که از اسماعیل آباد شهر می آمدیم درین راه فراش سواری رسید که حامل دستخط همایون بود ، تفصیل تاگراف معین الملک را فرستاده بودند که در روزنامه طبع شود : سلطان عثمانی اظهار داشته است که شیخ عبید الله را از سرحد ایران باسلام بول بخواهد که دیگر منشأ شرارت نشود ...

پنجمین غرمه پنجم

.... خیلی از روز گذشت ، شاه بیرون تشریف آوردند ، ناهار خوردن ، روزنامه عرض شد . بعضی دستور العمل ها از بابت بنائی و مخلفات اطاها با جودان مخصوص دادند که در دوشان تپه بسازد و حاضر کند . . . ظل السلطان صاحب دیوان وزیر جلال الدوّله ولد خود را که حاکم فارس شده بود حضور آورد . بنا بود شاه سوار شوند

وحسینقلی خان الشهیر با بوقداره والی پشت کوه لرستان، در رکاب باشد که تفنگ اندازی و شکارزنی را از پادشاه تماشا کند . هوا منقلب شد و نشست برود ، این رشادت بروزد یگر ماند . عصر را متزل آمدم ، شبرا زود خوابیدم ، خسته بودم .

چهار شنبه نششیم

امروز صبح شنیدم ظل السلطان آمده است دوشان تپه ، یعنی حکیم الممالک که منزل من آمده بود گفت ، با تفاوت بیان که شاهزاده آنجاقاتاده بود رفته ، کله را پرباد دیدم ، خیلی فرمایشات فرمودند . حسینقلی خان والی را با خود آورده بودند که در رکاب شاهسنوار شود و تفنگ انداختن شاه را ملاحظه کند و عبرت برد . شاهزاده ناها رخوردند ، بماهم ناها دادند ، من نخوردم . سوار شدیم ، از دره زاک وارد شکارگاه شدیم ، شاه ناها رخوردند ، روز نامه پطرزبورغ عرض شد . بعد از ناها من تنها رفتم خدمت ظل السلطان خلوت بود ، صحبت زیاد شد . از ولیعهد و نایب السلطنه میفرمودند ، ولیعهد را بحال نایب السلطنه را طفل میستودند و بالطاف پدرانه شاه خیلی مستظره بودند . خداوند اگر بعد از پدر زنده بماند و باین خیال وقدرت باقی باشد خدابداد ایران بر سد که بواسطه نفاق بالخوان فی الواقع ایران را پست و ذلیل خواهد نمود ، چون هم خوف و رجا در وجود اوست . عقلای وطن او را زیاد دوست می دارند و طالبند ، در حالتی که کارها همه با خدا است . من خود را جزو عقلانی دانم . عجاله که در ساطنت شاه خوشم و بیقای ایران طالب ، تا چه شود . خلاصه مابا حکیم الممالک و میچول خان منزل آمدیم . عصر که شاه مراجعت فرموده بودند معلوم شد قوچی در حضور حضرات شکار کرده بودند و اسبی تاخته بودند و از خستگی آنها و اینکه خودشان به چیزی چوچه متألم نشده بودند راضی بودند . شب را مردانه شام میل فرمودند . امشب حکیم الممالک مهمان من بود ، الحمد لله زنده هستم .

پنجمین شنبه هفدهم

امروز صبح خبر دادند شاه سوار نمی شوند . در وقت معین بالا رفتم ، شاه بیرون تشریف نیاورده بودند . امین السلطان آمده بود با حکیم طلوزان منزل ایشان رفته ، صحبت زیاد شد ، من جمله چندیست ، یعنی یك دوساباست ، که در مخیله همایونی نرسوخ نموده است که چرا در کالیفرنی ینگی دنیا ، در بعضی نقاط آفریق و در سیبر آسیا طلا می شود و در بعضی نقاط هم الماس و در ایران این فاز گرانها که خدای ایران و ایرانیانست بدست نیاید ؟ اینست که بحساب صحیح متجاوز از هفتاد و بلکه هشتاد هزار تومن بجهة این مطلب بجهات مختلف و وضعهای مخصوص ، از مخارج دوهزار

تومانی الی دو تومان بتفاوت بدفهات خرج کرده اند ، جز اینکه اطاوها در آبدارخانه مملو از سنگ آهکی و گچی گردیده فایده ای برده نشده ، با وجود این باز نامید نشده هر روز بفکر معدن هستند و اصرار دارند که در کوههای دوشان تپه که از جبال آهکی است و همچنین کوه های جاگرد طلا یا اقلاً یاقوت پیدا کنند . این است که چند نفر از اطفال وجهان که در حضرت همایون نهایت تقریب را دارند از قبیل میرزا محمد ملیجک تخلص ، یعنی مخاطب ، چرا که شعری نگفته که تخلص داشته باشد ، و مردک برادر زن او که سر سید ابوالقاسم بزار سابق و فراش خلوت لاحق است و محمد فشنگی که از خانه شاگرد های حرم بود ، غالباً مأمور بکار و خدمتی هستند که باید علمای بزرگ معدن و مهندسین معروف با دقت تمام انکشاف نمایند . گاهی بواسطه نهایت سوء ظن ، که چند سال است بواسطه عرایض سپهسالار غیر مرحوم میرزا حسینخان و نظام الدوله دوستعلی خان مرحوم معیرالممالک و امینالسلطان شریک دولت نسبت به آحاد و افراد انان و ذکور دنیا دارند ، این سه طفل نادان جاهم غیر عاقل را که با انکشاف معدن می فرسنند ، باحتمال اینکه واقعاً مبادا طلائی پاجواهری منکشف سازند و خود بخورند و بذند ، گاهی آقا محمد علی آبدار باشی و گاهی غلامعلی خان قهقهی [باشی] که این دو شخص هر یک زیاده از بیست سال واندی ندارند ، مأمور می شوند که با حضرات منکشfin معدن همراه باشند . امینالسلطان که مرد مجرب و بی شعوری نیست ، اگرچه بی سواد است ، بقای وجود این پادشاه را برای جمع کردن مکنت زیاد که اندوخته است و متصل مشغول است لازم میداند ، الحق حق هم دارد ، بما هایجه که چندان شأن نداریم و هیچ مکنت نداده ، بخصوص من که نه این دارم و نه آن و یمنعون الماعون ، با وجود این علی الاتصال دعا بر وجود مبارک میکنم . خلاصه اینکه امینالسلطان ، یا واقعاً بخیال دولت خواهی که آبدار و قهقهی از ملزومات خدمت گزاران و حضور ایشان علی الاتصال در خدمت لازم است و غفلتشان از خدمت بساشده که همورث بعضی حوادث خدای نکرده گردیده است ، و آنگاه بیکار و بیهوده رفق چرا؟ ، بواسطه عریضه از خاکپای همایون استدعا کرده بود که پسر او آبدار باشی را از خدمت انکشاف معدن معفو دارند . درین ضمن برای اینکه تنها پسر خود را اسم نبرده باشد و بظاهر دلسوزی هم بکار دولت وجود شخص پادشاه کرده باشد قهقهی باشی را هم مانع از رفتن و پیدا کردن سنگ آهکی و اتلاف وقت عزیز شده بود . خود تقریر میکرد که چنین کردم و چنان نمودم ، این طور عریضه نوشتم هر چه مقصود و منظور اوست خدا عالم است ، اما شهدالله کار بقاعدۀ ای کرده است . شاه بیرون تشریف آوردند ، ناهار صرف فرمودند . کتاب مadam رموزا که در قبح اعمال نایلیون اول امپراطور سابق فرانسه شصت سال قبل نوشته است خواندم . بعد سپهسالار که مأمور سفارت کبرای پطرزبورغ

است ، بجهة تعزیت امپراتور روس ، با اتباع بحضور آمدند ، مرخص شدند . چهار ساعت بگروب مانده شهر آمد . والده ام کسالت دارد ، از آنجا خانه خودم آمد ، از آنجا خانه نایب السلطنه رفت ، خیلی طول داد ، تا یک ساعت از شب رفته خلاص شدم ، بدوشان تیه رفت ، شب را تا ساعت پنج مشغول روزنامه اطلاع بودم .

شنیلهٔ فیض

امروز صبح خانه ظل‌السلطان رفت ، دستخطی از شاه نمودند که خطاب «جنابی» بمن مرحمت شده ؛ بتوسط خود شاهزاده ، یک طاقه شال لا کی هم از خودشان مبار کباد دادند . بجهة خوشحالی والده از استماع این خبر مجدداً بخانه آمد ، تفصیل را گفتم . ضیاء‌الملک آمده بود ، درباب بنائی حرف زیاد زدیم . از آنجا عشرت آباد رقم ، معلوم شد بند گان همایون فسخ عزیمت فرمودند امروز عشرت آباد تشریف نیاوردند ، فردا خواهند آمد . بدوشان تیه راندم ، شاه بیرون نیامده بودند ، بنا بود سوار شوند ، بواسطه تغیر زیاد که به امیر آخور داشتند نرفتند . ولیعهد را احضار کرد که بودند بشکار بفرستند ، ترضیه خاطر از ایشان شده بود چرا که پریروز ظل‌السلطان را شکار برده بودند . خلاصه ناهار میل فرمودند ، روزنامه خوانده شد . بعد از ناهار بالای کلاه فرنگی دوشان تیه یعنی عمارت بالا تشریف بردند ، بدوريین انداختن و سنگ معدن که غلامعلی خان قمه‌چی باشی از جاگرد آورده بود تماساً کردند . شیر و گاوی را دعوا انداختند ، گاو زخمی شد و فرار کرد جان بدر برد . بعد از بالای دوشان تیه بیانغ تشریف آوردن ، چای و عصرانه صرف شد . دستخط جنابی مرا مهر کردند . خبر رسید ولیعهد شکاری کرد است ، من با موجول خان شهر آمدیم . قونسول هلاند مسیو کنت که در بوشهر مقیم است و چند زبان میداند دیدن آمده بود ، صحبت شد ، الحمد لله زنده هستم

دیروز از عجایب این بود که وقتی که شیر و گاو را بهم انداخته بودند ملیجک بیلی از عمله جات که کار میکردند گرفته بود ، دم پله ایستاده بود که اگر شیر بالا بیاید و بخواهد خدای نکرده بوجود مبارک یادشاه صدمه برساند او با بیل مدافعه نماید ، خیلی مشابه بود این مجلس با شکار گاه شاه عباس در صفحات فارس که شیری باو حمله کرد ، یکی از امرا بازوی خود را حاصل یادشاه کرد و جان او را نجات داد .

دو شنبهٔ یازدهم

امروز صبح عشرت آباد رفت ، معلوم شد شاه سوار می شوند و منظورشان رفتن یوسف آباد ملکی میرزا یوسف مستوفی الممالک است . مقارن حر کت آبدار باشی مستوفی الممالک نفس زنان رسید که آقا یعنی مستوفی الممالک عرض می کند که ظل‌السلطان

مهمان هن است . با وجود این شاه اعتنائی نکرد و رفت نزدیک باغ ظل السلطان .
هستوفی‌الممالک ، جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان ، معاون‌الملك ، هستوفی نظام ، امین
حضور وغیره بودند .

هستوفی‌الممالک پنجاه تومان پیشکش کرد ، جلال‌الدوله هم بمناسبت دامادی
هستوفی‌الممالک پنجاه تومان داد . بعد از ناهار شاه تشریف بردن حوالی ونک ، از
آنجا عباس آباد ، از آنجا قصر قاجار ، خیلی پیاده و خیلی سواره رفتیم ، خوبیه‌شدم شب
منزل آمدم

چهار شنبهٔ سیزدهم

امروز صبح محقق آمد ، مرا خدمت ولیعهد برد ، یک ساعت تمام خلوت کرد .
خیلی صحبت‌های متفرقه شد ، از جمله من عرض کردم با وجود تربیت دولت که حالا
دارند بی قابلیتی وزراء و اعتراض آنها و هم عهد و هم قسم شدن شخص آنها در
تلف نمودن مال دیوان و کتمان اطلاعات لازمه و وقايم اتفاقیه در مملکت پیادشاه و نفاق
و نقاره‌این سه فرزند شاه است ، دست تقدیر سلطنت را از سلسلهٔ قاجاریه برد ! من منتظر
بودم که ازین عرض ولیعهد خیلی متالم شود ، اگر بحسب ظاهر اظهار کراحت ازمن
نکند ، در باطن اقلاً تغیر خواهد کرد ، هیچ آثار الام در جبهه ایشان ندیدم . معلوم شد
که عرض من از دولت خواهی بود و خودشان هم همراهی بودند

شنبهٔ شانزدهم

صبح اطلاع دادند که شاه سوارشده شمیران گردش می‌روند خود را
بعشرت آباد رسانیدم ، شاه حر کت نفر مودا بودند . بعد از ساعتی بیرون تشریف آوردن .
راندند بداؤدیه ، ناهار صرف فرمودند ، با ناصر‌الملك قدری خلوت کردند ، از آنجا
با غم‌خبر الدوله واقعه در قلمه ک تشیریف بردن ، صد تومان پیشکش داده شد ، تعریف
شیشه‌های پنجره آنچه را فرمودند که خوب پاکست و مرا اذیت می فرمودند که
شیشه‌های عمارت من باین پاکی نیست ، عرض کردم : مثل مشهورست مرغ همسایه
غاز است ! خلاصه از آنجا بعمارت ییلاقی سفارت انگلیس ، از آنجا بیانغ ساعد الدوله
از آنجا بیانغ حشمت الدوله ، از آنجا [سفارت] خانه ییلاق عثمانی‌ها ، از آنجا
نیاوران ، از آنجا سلطنت آباد

پنجمین شنبهٔ هفدهم

صبح از حسن آباد شهر آمدیم ، شاه هم از عشرين آباد شهر تشریف آوردن
با بار و بنه ، تا کی وقت ، کجا و چه جا بزودی بروند ! درب خانه بودم ، شاه
تشریف آوردن ولیعهد را احضار کرده بودند ، قدری طول کشید بجهة زدن ریش

و خوردن ناهار ، و لیعهد بیغام داده بود که جمعی از خادمان حرمهمان من هستند ، مرا هر خص بفرمایند بروم بجهة یذیرائی آنها . خیلی نزد من خوش آیند بود که شاه و لیعهد را بخواهد او این طور متذر شود و عجله ننماید . خلاصه خانه آدم ، ازدواشنه چهارم الی یکشنبه هفدهم شاه بیرون از شهر بودند که سیزده شب باشد .

سنه شنبه فوزدهم

.... بنا بود فردا شاه سلطنت آباد بروند ، ظل السلطان پیشکش داده است که باسم مشایعت شاه بحضرت عبدالعظیم بروند .

جمعه بیست و دوم

.... می گویند شیخ عبیدالله حر کتی کرده است تا فردا معلوم شود ، در میان مردم گفتگوی زیاد بجهة سوء تدبیر دولت است که در چنین موقع تومنی یکهzer از از رسومات کم کرده است .

شنبه بیست و سوم

.... تازه ای نبود جز اینکه معروفست شیخ عبیدالله سری برداشته و شاید صحیح باشد . هر چه هست اغتشاش در طرف آذربایجان باید باشد . معدن نقره ای در پس قلعه بالای در بنده شمیران بیدا شده ، می گویند در یک خوار سنگ سی تومن فایده دارد ، انشاء الله صحیح باشد ، مثل دفعات سابقه شیدائی و تدلیس نباشد . حضرت همایونی مرا که دیدند اظهار لطفی فرمودند . بعد از ناهار دو عریضه عرض شد و روزنامه قرائت گردید ، معاودت بخانه شد .

یکشنبه بیست و چهارم

صبح در بخاره رفتم . باز همان تفصیل معدن نقره و ماموریت ملیجک و غیره است پس قلعه و اغتشاش آذربایجان که هیچ محل اعتنا نیست . حالا خیال نقره کارهای معیوب را معزز دارد . ناهار میل فرمودند ، بنده را فرمودند شب حاضر باشم . شب رفتم ، روز نامه خواندم ، در شکه نیامده بود . خانه نایب السلطنه رفتم ، حمام بودند . پناه برخدا او زیر جنگ ما شب حمام میورد و صبح وظهر و عصر اخداوند حفظ فرماید !

پنجشنبه بیست و هشتم

.... حضور شاه رفتم ، ناهار صرف فرمودند ، روز نامه عرض شد . ایلچی روس حامل نامه ای بود تقبیل کرد [تقدیم] . . . امروز باز شاه خانه ظل السلطان رفته بودند ، پناه برخدا ! اگر طمیم چهار تومن پیشکش است حدی دارد ، اگر تملق ظل السلطان آنهم حدی دارد ، اگر سیک پائی است تا کی ؟ تاچه وقت ؟ انشاء الله مرور دهور رفع خواهد کرد و آنگاه بمن چه این نوع فضولیها ؟

یکشنبه دوم [جمادی الثاني]

در سر ناهار روزنامه عرض شد ، فرانسه با تونس جنگ دارد

و من العجایبات : لیلی خانم که یکی از زنهای شاه و طرف عشق بود بار حملی دارد ، شاه که بدوان خیلی خوشحال بود حالا بسیار کسل است ، بواسطه مضمون سایر نسوان و از قرار تقریر نایب السلطنه که از ایشان شنیدم حکم شده است عنفاً بچه اورا سقط کنند . سبحان الله ازین کارها ! این مردم از طب بی اطلاع و از طبیعت بی خبر ند که ممکن است شخص چهل سال اولاد نشود و یکصد زن داشته باشد و همه محروم از اولاد باشند یک زن دیگر که رحم او یک نوع جذایت دارد ، قبول نطفه بکند و اولاد عمل بیايد . خیلی عجب است ! باز سبحان الله !

پنجم شنبه سیم

صبح در خانه رفتم . شنیدم میرزا موسی وزیر لشکر مرحوم شده و نظام الملک بجای او تعیین شده عصر سفیر کبیر عثمانی دیدن آمد بود ، شب را درب خانه رفتم ، در سر شام بیغامات تهدید بعضی الماك خوانسالار داده شد که یاورا بدیخته بودند و محقق بودند چرا که غذای همایونی را هیچ فعله نمیخورد . شب خانه آمد ، الحمد لله سلامت هستم .

سده شنبه چهارم

صبح علی الرسم درب خانه میر رفت ، بطرف سنگلاج رفت کوچه ها بسیار کثیف بود ، ابراهیم نایب محله را بدست خود کنک زدم . بعد درب خانه رفت ، در سر ناهار و قبل از ناهار روزنامه عرض شد . امین السلطان یول نمیدهد که بعمیقات بدhem ، خیلی پریشان و گرسنه هستند . سال اول خوب میداد ، حالا بدشده است ، چرا که اطمینان حاصل نموده و سیر شده است . لشکر نویس ها را نایب السلطنه با نظام الملک حضور آورده بودند ، بعد جمعی از افغانه که طهران آمدند . عصری خانه آمد بانهایت کسالت و کنافت ، خوابم نبرد تا شب شد .

چهار شنبه پنجم

شاه بطرف شمیران خواهد رفت و شب را هم در قصر قاجار خواهند بود . صبح درب خانه رفت ، خیلی منتظر شدم . از وزراء نایب السلطنه و وزیر خارجه بودند . شاه دیر بیرون تشریف آورده بود . قدری با وزیر خارجه و نایب السلطنه صحبت داشته سوار شدند . بعجله بطرف ضرابخانه رفتند ، ما هم کالسکه و درشکه نداشتیم ، سواره پشت کالسکه شاه بودم . شش ساعت بفرووب مانده وارد ضرابخانه شدند ، یهودی ، گبر ، مسلمان ، مخبر الدوله ، جهانگیرخان ، حاجی محمدحسن امتحان سنگ نفره میکنند .

غلامعلی خان قهوه چی سنگ سربی از بالای پس قلعه در بند پیدا کرده است ، میگوید نقره دارد . ناهار آنجا صرف فرموده . بعد سر کوره های امتحان رفتند . از آنجا سلطنت آباد ، چنان زیادی باد انداخته است . از آنجا نیاوران ، از آنجا اقدسیه . من از شدت خستگی نزدیک بهلاکت بودم . آجودان مخصوص درشکه داشت ، مراجعت در درشکه ایستان نشستم . تا حوالی قصر سوار شدم ، جلوتر از ورود شاه جمعی دم عمارت حاضر بودند . امین الملک بعضی اخبار که ظاهراً چندان چنگی بدل نمیزد آورده بود که خیلی اسباب تغیر خاطر مبارک شده بود . لدی الورود در قصر بما تغیری فرمودند بجهة حمام . حمام قصر دو باست : یکی از حرم خانه که خوبست ، دیگری مخصوص شاه است که دو هزار سال میشود که آتش نشده . یارسال هم که بتوسط معتمدالملک دویست سیصد توان تمیز شد باز تعمیر نشده است . حضرت همایونی تغیر را بینده فرمودند . خلاصه منزل من هم در قصر قاجارست ، همین که وارد منزل شدم سه چهار فراش آمدند که شاه میخواهد . بعجله رفتم ، معلوم شد آب حوض بزرگ اندرون قدری بواسطه کشیدن زیراب که بطرف حمام میرود کم شده است و شاه از ملاقات امین الملک متغیر بودند ، تغیرات خود را از سرمن خالی میفرمایند . حاجی سرورخان خواجه آمد که این چه طور عمارت نگاه داشتن است ؟ گفتم چه شده است ؟ [گفت] حوض آب ندارد . گفتم برای زیرآب را بگیرید پر میشود ، من بهتر ازین نمیتوانم باغ و عمارت نگاه بدارم ، اگر شاه راضی نیستند بکسی دیگر بدهند . خلاصه ما هم تشر نخوردیم . در روز نامه شخصی خود میتویسم : مثل من بناصر الدین شاه احلى خدمت نکرده و نخواهد کرد . بقدرتی که من مواظب کارهای او هستم هیچکس نیست و دلیل گرسنگی و پریستانی من هم همین است . چنانکه پدر بیچاره من همین طور با صداقت خدمت کرد ، عاقبت بعد از شصتسال خدمت بجد ویدر و خودش بی کفن مرد ، باز بهتر از خیانت است . خلاصه خیلی کسل بودم ، هم خسته و هم دلتگ . شب را هم زود خوایدم . آقا میرزا حسن تشریف داشتند ، بعد ابوالقاسم پدرزن ملیجک ، که در نزد ناصر الدین شاه بمنزله ایاز است و محمود ، با من شام خورد . شرح حال ملیجک را در موقع خواهم بتفصیل نوشت .

پنجمین ششم

صبح درب خانه یعنی قصر قاجار رفتم . شاه چند شب در قصر خواهند بود . از اندرون بیرون تشریف آورده ، ناهار خورده ، درسز ناهار روزنامه عرض شد . قدری درس خواندند عصر باغ قرق شد زناه ، من چادر آمدم . موجول خان و

فر اشباشی نایب السلطنه بودند . شب شاه بیرون شام خوردند ، در سر شام بودم ، ساعت چهار منزل آمدم .

جمعه هفتم

شاه امروز بیان مخبر الدوله واقعه در قله کشیان تشریف برداشت . صبح که بیرون تشریف آورده از ظهار کسالت فرمودند که از بواسیر خون زیاد رفته است . بعد بالسکه منزل مخبر الدوله تشریف فرما شدند ، ناهار مفصلی و شیرینی ، تدارک زیادی دیده بود . یکصد تومان پول ، نک طاوه شال یا انداز گذاشته بود . تاعصر بودم ، من شهر کار داشتم ، سه ساعت بغروب مانده با عمید الملک بشهر آمدیم ، شب را شهر بودم .

شنبه هشتم

شاه امروز دوشان تیه میروند ، وزرا آنجا احضار شدند . من صبح قدری بازار کار داشتم ، از آنجا خانه طلوزان رفتم باحوال پرسی ، بعد بجهله دوشان تیه رفتم ، شاه ناهار میل میفرمودند که رسیدم . بعد از ناهار وزرا احضار گردیدند ، مدتی خلوت فرمودند . بعد ولیعهد روزنامه هند که بتحریک ظل السلطان ازو بدنوشه بودند بنظر شاه رسانید و نجوانی کرد . بقول معروف تا کی باید بی صدا بود ؟ شاه عصر باع امین حضور که در شهرست تشریف آورده بیانی کشید ، شاهنشاهزادها هردو بودند ، ظاهرا آنها هر یک شالی فایده برداشت . مقارن غروب بعشرت آباد رفته از آنجا سواره بقصر قاجار تشریف برداشت . حمد خدا را شب شد زنده هستم .

یکشنبه نهم

صبح که معمار باشی عنیق که حال او زیر دارالخلافه است و دوسته نفر معمار دیگر را دیشب فرموده بودند احضار گردید که راه آب قصر قاجار را تعمیر نمایند . حضرات ناهاری چادر من صرف نمودند ، شاه بیرون که تشریف آورده بحضور رسیدند ، مأمور بازدید دویست تومان برآورد گردید . درب خانه رفتیم ، شاه بواسطه رفتن خون از بواسیر کسل بود ، ظاهرا کسالت دیگر هم داشت . از اندرون اینیس الدوله کاغذی نوشه بودند ، سر شام رسید ، بر کسالت افزود .

دو شنبه دهم

صبح قدری بجهة روزنامه اطلاع اخبار ترجمه نمودم ، بعد بعمارت رفتم . شاه بیرون آمد ، کسل بود ، مدتی در صحرا بیخودسوا ره گردش کردند ، بعد برخلاف جمهه عشرت آباد تشریف آورده بودند . ناهار صرف فرمودند ، دو سه روزنامه خوانده شد . ریش تراشیدند ، سرداری الماس بوسیدند . از باع که بیرون آمدند سواره خواجه وندرا امین السلطان از سان گذراند . از آنجا خانه مخبر الدوله رفته ، عصر مهمان بودند .

وقتیکه خواستم درب خانه مخبر الدوله با شاه پیاده شوم نایب قلی گفت سیل بقنات علاوه الدوله داخل شده از آنجا خیابانها و میدان توپخانه را آب گرفته، بعجله آنجا رفتم. اتباع احتساب را جمع کرده آب رد نمودیم. خانه مخبر الدوله مراجعت کردم تفصیل را بشاه عرض نمودم. باز روزنامه خواندم. خیلی تدارک مخبر الدوله دیدند بود، ولیعهد و نایب السلطنه و وزراء تماماً بودند. شاهسواره از خیابان با غایلخانی مراجعت بعمارت شهر کردند. امشب از قصر مراجعت بشهر شد. قدری ایراد بسنگ فرش کوچها گرفت، بعد ولیعهد که در رکاب بود با چشم و سراشاره کرد که بمنزل ایشان بر روم. رفتم، خلوت کردند و فرمایش فرمودند، این پسر اشبه اولادست پیدر خود و خوب شاهزاده است. عصر با کمال خستگی و کسالت خانه آدم، بحمد الله زنده هستم تا فردا چه شود!

سه شنبهٔ یازدهم

صبح که درب خانه رفتم امین حضور مدعی صرف جیب و باغات شده است و عریضه‌ای متعدد داده است و جواب یأس شنیده، با وجود این دست نمی‌کشد، محرك معتمد‌الملك است، با مشاوره امین‌الملك. عریضه من و آجودان مخصوص شاه نوشتم، خیلی خوب، من عریضه را نوشتیم، از طرف هر دو امین‌الملك پسند کرد، بناظم خلوت‌دادم که بعد از ناهار بشاه بدهد. ناهار صرف فرمودند، روزنامه خوانده شد. بعد اطاق پیشخدمت‌ها آدم، ناهار خوردم. ناظم خلوت عریضه را داده بود، اتری کرده بود. امین‌الملك بوده است، شاه خیلی بدسته کتفه بود از امین حضور. خلاصه بالاصله خانه آدم خواییدم، عصر مواجب احتسابها را دادم. شب مهمان کنت هستم رفتم، آجودان مخصوص منزل من آمد، باافق رفتیم، مجلسی بود مرکب از وزرای ایران، باستثنای مستوفی‌الممالک و وزیر خارجه، مخبر الدوله و نظام‌الملك. شام بسیار خوبی داشت، من بامین‌السلطان نزدیک بودم. امین‌السلطان دو سه‌جامی شراب خورد، میست شد، اما خود داری کرد. معاون بشرح ایضاً. بامین‌الملك گفتم تو با چنین وزرای احمق سست عنصر چرا صدر نمی‌شوی؟ اکتفا بمديری مجلس کردی‌ای؟ بعد از شام چند نفر فرنگی و ایرانی دیگر آمدند: زن‌توانال که بدگل نیست و اهل فرانسه است، زن بهار که از ارامنه طهرانست بود. خیلی از شب بودند، من هم بودم. حقه بازی در آوردند، مجلس خوبی بود. ساعت پنج خانه آدم خواییدم.

چهار شنبهٔ دوازدهم

صبح قدری کار کردم، بعد حمام رفتم، از حمام درب خانه. شاه بیرون تشریف آوردند، تغیر زیاداً از روی مرحمت، که چرا بالاصله بعد از ناهار خانه میروی؟

با ید باشم که درس فرانسه میخواهند بخوانند ، خلاصه بودم درسنهاهار ، بعد ازناهار درس خوانند . اخبار تلگرافی امروز این بود که اعراب بادیه نشین اطراف مکه و شهر مکه نو معبد مسلمین را غارت کردند

پنجمین دهم

امروز شاه دوشان تپه میر و باصطلاح جنگ هفت لشکر عوام ، یعنی سان قشون . بها نه بدست شاه آمده است که یک روز راتاماً تلف کند . صبح زود قصر فیروزه ناهار تشریف بر دند . من از طرف ولیعهد احضار شدم ، باع ایلخانی رفقم . با وجود تأکیدات اکیده دیروز که بتوسط پیشخدمتان پیغام داده بودند که صبح زود حاضر شوم ، هیچ مطلب نداشت ، بدلو سئوال کردند خبر تازه چه هست ؟ من هم که خبری نداشم عرض کنم ، در حالتی که خبر خلوت ناصرالدین شاه را با حال باحدی ندادم ، اگر چه خبری و اتری هم نیست ! خلاصه بعد در کالسکه خود نشستم ، بقصر فیروزه رفقم ، در بین راه محمد تقی خان برادرزاده میرفت ؛ او را هم همراه خود در کالسکه نشاندم . قصر فیروزه که رسیدم امین خلوت و سایرین ناهار میخوردند ، ما هم با آنها شریک شده ناهار خوردیم ، پنج از دسته رفته شاه رسید ، ناهار خوردند ، روزنامه خوانند . حضرت همایون حالا که پنجاه و سه چهار سال دارند تازه ریش میترانند . خاطر دارم اول دولت سی و پنج سال قبل که طفل بودم ، اما بواسطه اعتبار پدرم که حاجب بار بود و خیلی معتبر ، در دربار راه داشتم ، اندرون سلطنتی هم میرفتم ، آنوقت که سن مبارک همایونی منتهی هفده یا هیجده سال بود ، بزور ریش میگذاشتند . در سن بیست و دو سالگی ریش سیاه حسابی داشتند ، حالا ازین میتوان بسایر کارها قیاس کرد که وضع مملکت چه شده ؟ آیا بمنیت و تریت رو می نهیم یا عقب می نشینیم ؟ آیند گان خواهند دانست . خلاصه ، باز خلاصه درس خوانند . پانزده سال است که من درس میگویم و ده سال قبل از من معتمدالملک و پیش ازاو حکیم کلو که و در زمان ولیعهدی و ایالت تبریز جمع دیگر درس داده بودند . ما شاء الله از شدت کار یا پریشانی خیال هیچ فرانسه نمیدانند زیرا که مثل سایر کارها از راه اصولش برآمی آیند ، تصور میفرمایند تعلیم و تعلم مشابه سلطنت مستقله ایرانست که به بوالهوسی بتوان تحصیل کرد ، لا والله درس چیز دیگری است . عصری من مراجعت بشهر و خانه کردم

چهاردهم

صبح بجهت تدارکات ورود سفیر کبیر روس که نگارستان منزل خواهد کرد آنجا رفقم ، بعضی دستورالعملها داده شد . بعد در بخانه رفقم ، شاه حمام بود ، سر حمام رفقم ، قدری صحبت شد . تفصیل باد دیروز مذا کره شد که میخ چادر نزدیک بود .

صدمه ای بوجود مبارک بر ساند . بعضی درختها از باغات افتاده بود ، عرض شد . ساعت شش ناهار خوردنده نوشتگات وزیر خارجه بعد از ناهار مطالعه شد ، تفصیلی در باب مخالفات نگارستان نوشته بودند که باید تدارک شود ، مرآ احضار فرمودند و فی الفور فرستادند که بروم نگارستان و مشغول شوم . خانه آمدم چون تدارک بی وجه محال است خوایدم ، اما ترتیب کار را درست کردم ، صبح هر وقت پول رسیدمشغول شوم . امروز ولیعهد مهمان امین‌الملک است با کبر آباد .

شنبه پانزدهم

صبح صاحب منصبان سفارت روس بجهة تعیین منازل سفیر کبیر نگارستان رفته بودند ، من هم رفتم ، مدتی آنجا بودم ، بعد خانه آمدم . امین حضور که مدعی باغات دست من و صرف‌جیب‌سپرده آجودان مخصوص است بواسطه‌شکستی که خورده است حالا التماس آمده بود ، یا بعبارت اخیری خواسته بود ماراخام کندور باطن مشغول کار خودشود . خلاصه بعد در بخانه رفتم ، امین‌الملک رادردار‌الشوری ملاقات کردم ، خدمت شاه رسیدم . درسر ناهار روزنامه خواندم و هم عرض نمودم ، بجهة تدارکات و لوازم نگارستان و تشریفات ایاعچی ، خانه آمدم . عصر جمعی از تجار و کسبه بودند . دیوان یکصد و پنجاه تومن عجاله پول داده است در صورتی که متجاوز از هفت‌صد تومن امروز تدارک دیده شده .

یکشنبه شمازد هم

شاه امروز را بقصد توقف یکشنبه قصر فیروزه حر کت فرمودند . صبح من در بخانه رفتم ، بعداز سر کشی نگارستان ، مدتی طول کشید تا بیرون تشریف آوردند . بعد از فرماشات زیاد بوزراء بمن فرمودند درر کاب باشم ، من خودم هم مصمم بودم در باغ دوشان تیه ناهار میل فرمودند . بعد بجهة انداختن دور بین بumarat بالای کوه دوشان تیه تشریف برداشت ، مراهم برداشت یک روزنامه عرض شد . شکاری در کوه‌های شرقی دوشان تیه دیدند ، با آن ظرف سوار شدند رانند . من و آجودان مخصوص بقصر فیروزه رفتم که منتظر ورود موکب مسعود باشیم . بیچادر خود رفتم ، خواستم بخوابم که شاه نزدیک چادر من آمد و مرا از خواب بیدار کردند و خودشان فرمودند یلنگی شکار کرده اند . معاوم شد بقصد ارغالی بیچاره رفته بودند ، یلنگ موذی بدست آمده بود و صید شست همایون شده بود . ملیجک کاری کرده است که لازمست نوشت شاه که خیلی مغروف و متفقر عن از این شکار بودند و بالفظ گهر بار تمجید زیادی از خودشان می فرمودند ، ملیجک مجمر آتش آورده ، بسبک غواص مشت سپندی بدور سر و بدش همایون آشنا کرده با آتش ریخته ، خیلی نازک کاری کرده است و خیلی اسباب امتنان شده . خلاصه

شاه برای اینکه بحرم خانه و باهل شهر شکار خودشان را نشان بدھند شب را نماندند ، آشیز خانه را سه ساعت بغروب مانده بار کر دند شهر آوردند ، من هم دو ساعت مانده با آجودان مخصوص شهر آمدم .

دوشنبه هفدهم

صبح بازار رفتم ، بعضی تدارکات بجهة ورود سفر احاضر کردم . بعد درب خانه رفتم ، پلنگ دیروز را داده بودند مسیو آندرنی درست کند که ضایع نشود . شاه بیرون آمد ، طاویان حکیم باشی عرض کرد که امروز دخوشحالی دارم : یکی اینکه شما پلنگ شکار کردید ، دیگر اینکه قشون فرانسه تونس را فتح کردند . هم تعریف کرده هم ریشخند ، یعنی شما پلنگ کشید کردید ، مامملکت . ناھار خوردن ، بعد من مرخصی حاصل کرده خانه آمدم ، مشغول تدارکات شدم شب الحمد لله سلامت هستم . امیرزاده سلطان محمد میرزا اینجا تشریف دارند .

سه شنبه هجدهم

چند روز است بواسطه گرفتاری تشریفات و رود سفر ا مجال نوشتمن روزنامه ندارم ، سه شنبه را امشب که شب شنبه است می نویسم . آنچه خاطر دارم درین روز ، یعنی روز سه شنبه ، درب خانه ماندم الی عصر ، دو سه مرتبه خواستم خانه بیامن شاه مانم شد . تفصیلی گذشت که لازم است بنگارم : وزیر امور خارجه یعنی میرزا سعید خان هرا بزم حمت انداخته بود . چند دفعه بخط خود نوشتند بود که تدارک خوارک سفر ارابینم ، بعد که تدارک دیده شد میرزا جوادخان سرتیپ داما مد مخبر الدوله که مهماندار حضرات است ، از سرحد الی طهران ، تلگرافی بوزیر کرده بود که بانصد تومان بتوعارف میدهم که مهمانداری طهران هم با من باشد . میرزا سعید خان که رأی امینالملک را درین فقره مساعد می دید بجهة دوستی با میرزا جوادخان ، قدری ازوجنات او برودت دیدم . من هم هیچ بروی خود نیاوردم ، بلکه صبر کردم واستغفانمودم که تدارک منزل حضرات را فراهم آورم . اما در باب خوارک نمی دانم چه باید کرد ؟ امینالملک هم فرصت غنیمت شمرد ، بجهة میرزا جوادخان ، تفصیل استغفای مرا شب بشاه عرض کرد ، همین که حضرات وزرا مطمئن شدند که کار از من گذشت ، بر آورد مخارج سفر ارا کرده بودند بروزی یکصدم پنج تومان . من در حضور همایون بودم که صورت مخارج را آوردند . حضرت همایون تعجب کر دند که چطور شده است این مخارج این قدر شده است ! من که چندین فرصتی را از خدا می خواستم ، عرض کردم که چهل تومان بهمه جهه این ها خرج دارند در روز ، بندگان پادشاه هم که بصره جوئی زیاد مایل هستند ، مخصوص از وقته که نظام الدوله دوست علی خان غیر مرحوم محض دولت خواهی شاه را خسیس کرد ،

سپهسالار علیه ماعلیه نسبت بنو کر، با سوء ظن نمود ، امین السلطان هم طبیعت مبارک را طوری پست کرد مشابه بحالت و عادت قاطرجی و سقائی خودش ، که بنده برخدا ! برای یک دینار این یادشاه عادل باذل را قاتل و جاعل کرد ، انبته نمک این یادشاه او را خواهد گرفت . خلاصه چهل تومان من قبول شد ، مجلس وزرا خیلی خفیف شدند . اگرچه روزی ده دوازده تومان بلکه زیادتر ضرر خواهم کرد اما بخت مجلس وزرا دویست تومان ضرر ، ارزش دارد . ایلچی روس و عده کرد بود که عصر نگارستان بیاید ، آنجار قتم ، خیلی ممنون شد : باین زودی تدارک دیده شده ، چای خورده حکیم الممالک هم بودند رفتند . من هم خانه آمدم .

پنجمین بیستم

صبح درب خانه رفتم ، شاه بیرون آمد ، زیاد ناله داشت از درد دندان ومصمم کشیدن دندان بودند ، اگرچه بنن فرمودند که عصر حاضر باشم ، وقتی که دندان می کشند والبه بدون هیچ ملاحظه می نویسم : از شدت میلی که باین یادشاه دارم نخواستم در تکسر یک عضوازاعضای بدن او حاضر باشم ، نرفتم . اما شنیدم که امین السلطان بازوی راست ، ملیجک بازوی چپ ، موجول خان سر را گرفته بودند و دندان را کشیده بودند

چهارمین بیست و یکم

صبح که درب خانه رفتم شاه دندان کشیده را دیدم خیلی بن موثر شد ، اما بروی خود نیاوردم ، چرا که درجه تملق را ملیجک بجائی نگذاشت است که کسی بتواند اظهار مهری کند . بنا بود عصر شاه نگارستان بیایند ، بواسطه درد دندان نیامدند ، کاغذ خیلی تندی بملیجک نوشتم که بنظر شاه برساند ، اگر خودشان تشریف نیاوردند وزرار ابرسترند ، این بود که امین الملک و مخبر الدوله عصر آمدند خیلی تعریف کردند یک از شب رفته وزیر خارجه آمد او هم خیلی تمجید کرد دیگر نمیدانم ظاهرآ بود یا باطنآ .

شنبه بیست و دوم

صبح بعد از رفتن نگارستان درب خانه رفتم ، کتاب هذه السنة که موسوم بمنتظم ناصری از تالیفات خودم است بحضور بردم ، خیلی تعریف فرمودند . بعد این بود سوار شوند که نگارستان بیایند . من جلو رفتم تدارکات حاضر کردم . باز تشریف نیاوردند ، معتمدالملک ، امیر آخر ، ناظم خلوت ، بعد ایلچی روس بانواب خود و دو سه زن از روسها آمدند ، خیلی تعریف کردند تدارکات مرا ، فرداسفیر وارد می شود .

یکشنبه بیست و سوم

امروزایلچی وارد خواهد شد ، یعنی مقارن ظهر . شاه صبح بقصد سلطنت اباد سوار شدند . بعد از آنکه با وزراء و سکلا خیلی نجوى کردند ، ساعت شش از دسته گذشته بود که سوار شدند ، لدى الورود سلطنت آباده صمم شدند که شبر آنجاتوقف فرمایند . نظام خلوت را معجل شهر فرستادند که سر باز بهجه قراولی بفرستد و جمعی از عمله خلوت را احضار کند . او رفت ، من بیچاره چهار پنج روزنامه خواندم . ندانستم این چه قسم سواری و شب ماند نست . عصر شاه سوار شدند ، من سلطنت آباد ماندم . فردا سفیر کبیر عثمانی وارد خواهد شد و تدارکات لالهزار بهیج وجه حاضر نیست . خیلی مشوش بودم ، باهل خانه نوشتم که بفرستند تدارک گند ، الحمد لله اسباب بخوبی فراهم آمده بود . شب شاه شام قاطرچی گری میل فرمودند : باین معنی که دو سه قابلۀ نقره که میانش دیزی ، یعنی آبگوشت ، قلندری کشیده بودند سر سفره بود ، مشابه شام قاطرچی ها . خیلی افسوس خوردم که چرا پادشاه مستقل ایران خود را این طور خفیف میکند . اگر چنین شامی در محاصره هرات یا قندهار یا کابل یا تفلیس میدیدیم جای هزار گونه تعریف بود ، اما در سلطنت آباد ، یکی از عمارت سلطنتی ، یک فرسخی طهران ، این چه شامیست ؟ اینها نتیجه وزارت و زرای پست فطر است ! خلاصه بعد از شام ، یعنی در بین شام ، بر قی زده شد و آسمان غرشی نمود ، شاه جهان جوان بخت از سر سفره جسته و با طاق پناه بر دند ، تاطوفان گذشت . آقاجان اگر درویشی چرا بقدیر معتقد نیستی ؟ اگر شاهی این شام گدائی چه و این وضع پریشانی کدام است ؟ من بعد از خواندن روزنامه اطاق دیگر آمدم که نفسی تازه کرده دوباره بروم . در غیاب من آقا غلامحسین تازن احضار شده بود که تاریخ نمود ، کاغذ ولیعهد رسید . من العجایبات عربیه ای ولیعهد نوشتند بود که در باغ امروز گردش میکرده ، بوی بد شنیده بود ، فرستاده بود تحقیق گند . معالوم شده بود که در گرم خانه باغ ایلخانی شخصی را که چند روز است گشته بودند آنجا انداخته بوده اند . من حاضر نبودم ، اما محقق که از دوستان من است حاضر بوده میگفت که خاطر مبارک خیلی پریشان شد ؟ شهدالله که حق هم داشته ، کار دشمنان ولیعهد است ، بعبارت اخیری بد بختی دوچار ایران شده . اگرچه جوابی بولیعهد نوشتند ، اما خیلی خاطر مبارک آشته بود . من تا ساعت چهار بودم ، بعد با محقق منزل آمدم که سر در سیمه سالاری است . شامی آورده بودند صرف شد . خیلی از فقره اتفاق باعث ایلخانی او قاتم تلخ است ، با اینکه می دانم اگر ناصر الدین شاه خدای نکرده نباشد یعنی بار مانمی گند . ولیعهد شاه بشود جمعیت از خود دارد . نایب السلطنه یاظل السلطنه ! که پناه برخدا ! پس دعا بر وجود این شخص باید کرد که پدره ما را دیده و مادر ما را می شناسد

والله وجود ناصرالدین شاه غنیمت است ، خدا اورا طول عمر بدهد .

دو شنبهٔ بیست و چهارم

صبح بعمارت اندرونی سلطنت آباد رفتم که شاه خوایده بود . بمحض ملاقات تغیر فرمودند که چرا آئینه خانه سلطنت آباد را یاک نکرده اند ، فرمودند سرایدار را چوب بزنم ، رقم زدم . کنت رئیس پلیس تحقیقات مقتول خانه ویعهدرا کرده بود : دو گلوه طیا نچه شش لوله بسر دارد واز خارج اورا کشته آنجا انداخته اند ، معلوم بود دشمنی کرده اند . در هر صورت خیلی بددش و خیلی بدنامی است . شنیدم امیر نظام از آذربایجان استعفا کرده است

سه شنبهٔ بیست و پنجم

دیروز که شاه از سلطنت آباد مراجعت فرموده بودند معاون الملك و امین - السلطان را احضار فرمودند ، خیلی خلوت شده بود . بعد مجلس دربار اعظم را که بنیابت امین الملك بود بهم زدند . میرزا یوسف مستوفی الممالک ملقب بجناب آقارا صدر اعظم فرمودند . دیشب ساعت چهار معمتمد الملك بمن مزده فرستاده بود ، در حالتی که چندان مجلس بجهت من ضرر نداشت . خلاصه امروز شاه بشاش و خندان بودند ، بیرون که آمدند امین الملك هم بود ، خودش را بیچاره جاوه داد ، عرض لحیه نمود ، بجائی نرسید . خیلی من افسوس خوردم

چهار شنبهٔ بیست و ششم

صبح زود از اسماعیل آباد شهر آمد . در بخاره رفتم ، مدتی بعد شاه تشریف آورده بود . ناهاز میل فرمود ، اخبار منصب مستوفی الممالک را دادند که در روز نامه نوشته شود . ناهاز که تمام شد در روزنامه خوانده شد . منزل آمد . دیروز سفیر کبیر روس ، امروز سفیر عثمانی یعنی سلیمان یاشا که سفیر فوق العاده است شرفیاب شده و می شوند . خوایدم ، خواب روز خیلی هر کسل می کند . عصر که از اندرون بخاره بیرون آمد شنیدم که وضع شام و ناهاز نگارستان خیلی بدست ، آنجا رفتم ، نظمی دادم . امشب بخاره حکیم طلوزان مهمان هستم . مقارن غروب رفتم . جمعی بودند ، من جمله مسیودیو لا فوا ، شخصی است که از طرف دولت فرانسه مأمور بتحقیقات علمی است که این قدم ایران که در زمان ساسانیان ساخته شده و این اعراب که در اندلس و مغرب بناسده و همچنین این خلافی عباسی شباهت چگونه بهم دارند . زن این شخص که سی و پنج ساله بنظر آمد بالباس مردانه همراه شوهر آمده است . خیلی زن عالمه و حراف است ، بسیار از آشنائی با من خوشحال شدند ، علی الخصوص بعضی اطلاعات که با آنها دادم و دوچالد مرآت البلدان را با آنها تعارف نمودم ، بسیار نزد آنها صاحب

قدر و علم قلم رفتم ، در صورتی که هیچ نیستم . ساعت سه خانه آمدم ، الحمد لله زنده هستم .
یکشنبه سلطخ جمادی الثانی

شاه سلطنت آباد میر وند که چند شب توقف فرمایند . صبح بواسطه بودن دو سفیر فوق العاده که در طهران هستند تویی انداختند ، ماهم درب خانه رفیم ، قدری با ولیعهد ، قدری با نایب السلطنه ، قدری با وزیر امور خارجه ، قدری با سایر وزرا ارادت و صحبت نمودم . پنج از دسته رفته ، که ظهر باشد ، شاه تازه از خواب بیدار شده ، از حرم خانه بیرون آمدند . قدری با وزراء فرمایشات فرمودند بعد بکالسکه جلوس فرموده طرف سلطنت آباد در آن گرمای هوا راندند . ما از دوسفر فرنگستان امتیازات مدنی و تریتی چیزی که آورده ایم من جمله تقدیر اندن کالسکه است که بسبک کالسکه های راه آهن باید تند راند . خلاصه وارد سلطنت آباد شدیم ، با چندین قسم عمارت عالیه که در سلطنت آباد است شاه جم جاه در دهنه قنات که جای بی سایه پر آفتاب است ، آفتاب گردان زده ناهار میل فرمودند و خواهیدند . متصل روز نامه خواندم ، نه یک ، نه دو ، اگر گاهی جلد کتاب یا لای روزنامه را بهم نگذارم ، باید متصل بخوانم . خلاصه عصری باع فرق شد ، من هم حسن آباد آمدم

دوشنبه غرّه رجب

دیشب نوشتم که اهل خانه از شهر بیاند حسن آباد ، امروز بیاست بیاند . من صبح زود سلطنت آباد رفتم ، درین راه بمو کب همایون رسیدم که میتاخند بطرف کوه میر قند . معلوم شد که میل همایون و توجه خاطر مبارک بز اینست که علی الاتصال سوار شوند و در کوه و بیان بتازند و با مر سلطنت نپردازند و پدر مردم را بسوی زاند ، مثلاً امروز بتوجه الیز میر وند ، من از وسط راه مراجعت نموده حسن آباد آمدم

سهشنبه ۵۹ م

صبح بخيال اینکه شاه دیروز کوه رفته و خسته است یقین سوار نخواهد شد ، معلوم شد مثل اشخاصی که مایل بشراب هستند بیاله ای که نوشیدند علی الاتصال میل دارند بنوشنند ، دیروز کوه رفته امروز هم میر وند ، اما کجا؟ بدله عزل . این دره باین اسم بان جهت موسوم است که میرزا آقا خان صدر اعظم را اینجا معزول کرده بودند ، خلاصه راندند ، ماهم رفیم . معتمدالملک ، امینالملک همراه بودند . معتمدالملک از وسط راه بر گشت ، امینالملک که از صدارت عزل شده بود حالا مثل ماها پیشخدمت است . عضدالملک هم رسیدند . ناهار رادر جای کتیفی پر از پشكل گوسفند متعفن میل فرمودند . بواسطه تو پیغ همراهان سوار شدند ، اقدسیه آمدند خواهیدند ، کاغذ خوانند . عصر سلطنت آباد رفند ، از آنجام حسن آباد آمدم ، امروز ده روز نامه خواندم آخر استعفا نمودم ، چرا که دیگر چشم نمی دیدم .

جمعه پنجم

امروز سفیر عثمانی، یعنی سلیمان پاشا، مرخص می‌شود بطرف وان و سرحدات ایران و عثمانی برود که ماموریت خود را انجام بدهد. دیشب از قراریکه مسموع شد فیروز، غلام میرزا سعید خان وزیر امور خارجه مزده آورده بود که شیخ عبد‌الله علیه ماعلیه را مأمورین عثمانی گرفته و محبوساً باسلامبول برده‌اند. شالی، خلعت بغیر و زداده شد ولقب خانی با عطا فرمودند. شاه هم تر دماغ بود. عصری شهر آدمد، امشب مهمان معتمد‌الملک هستیم در خانه سپهسالار که پرسن تربسکوی سفیر کبیر روس را دعوت کرده است. در خانه سپهسالار جز وزیر امور خارجه که عثمانیها می‌همان او بودند سایرین همه بودند، خیلی مفصل و خوب بود. حکیم‌الممالک هم بود، خیلی کسل، گویا جایش را در سرمیز بد قرار داده بودند. بعداز شام مراجعت بخانه شد.

شنبه ششم

صبح محقق آمد مرا بر د خدمت و لیعهد که با تو کار دارد. دو ساعت تمام معطل شدم، حضرت والاخواب بودند، بعد بیدار شدند. معلوم شد هیچ کاری نداشتند. تعجب از خیالات خودمان می‌کنم. ناصر الدین شاه بنجاه سال بیشتر ندارد، بانهایت قوه و قدرت بد نیست، از حالا در خیال هستیم که با و لیعهد او که براتب مزاجش از پدر بی قوه‌تر و هزار حوالتنست که یکی دلیل بر سلطنت مظفر الدین شاهست و نه صد و نود و نه بود و نبود خود ماهاست، سازش کنیم. کسی از فردا چه خبر دارد؟

چه داند کسی غیر پروردگار که فردا چه پیش آور روزگار

خلاصه بعد از معطای زیاد سلطنت آباد رفت. عمله خلوت و فاخت را بدرجه ای رسانند! تصور می‌کنند پسند شاهست. نه والله ناصر الدین شاه با سوء ظن پر خیال ظاهراً حرفي نمی‌زند اما در باطن کینه می‌کند، وقتی تلافی خواهد کرد. خلاصه در سر ناهار عضد‌الملک صحبت انداخت که سفیر عثمانی تعریف از شاه می‌کرده است خانه میرزا سعید خان. شاه فرمودند که استعجاب کرده بوده است.... السلطنه که سبب ترقی او زشتی صورت و خرافت سیرتست شخص بی‌سواد و بی‌فهمیست، جز خنده بی‌قاعده معلومات دیگری ندارد و سالی سی‌هزار تومن مداخل دارد، دو سه بار پرسید: استعجاب چه معنی دارد؟ بالاخره من تنک آدمد، گفتم: استعجاب حیوانیست چهار گوش و سه چشم دارد! خیلی خفیف شد. عصر شاه سوار شد، اسد آباد ملکی امام جمعه رفت، از آنجا حسن آباد تشریف آورده، خیلی سرافراز فرمودند. واقعاً این باغ از آن شاهست، اگر چه نتیجه خدمات پانزده ساله منست، اما باز ازاوست.

پیشکش دادم باین تفصیل : سفیر کبیر روس غلیان طلای مینائی که دویست تومن ارزش داشت از من گرفت ، در عوض قوطی انفیه که سی تومن ارزش داشت بجهت من فرستاده بود . چون قیمت او هشت یک آنچه من با تعارف کرده بودم بود ، قبول کردم . بیست عدد اشرفی حلال در آن قوطی ریخته در حسن آباد پیشکش کردم . مقارن غروب با تفاق ناظم خلوت شهر آمدیم . امشب امین‌الملک سفرا را دعوت کرد است من هم بودم . خیلی مهمانی ظریف و خوبی بود ، مطرب ایرانی هم بود ، رقصی داشت که چنگی بدل میزد .

سده شنبه نهم

امروز شاه شهر تشریف می‌ورند ، ناهار را بضرابخانه میل میفرمایند ، بعد حوالی عشرين آباد چند دسته سوار که تازه آمده اند از سان گذشتند . عصری وارد شهر شدند ، من تا ضرابخانه بودم . از آنجا مراجعت کردم . عصر نشسته بودم مشغول کارهای خود بودم که مردک پسر سید ابوالقاسم که از خواص حضور است بواسطه برادر زنی همیجک ، وارد شد که حسب‌الامر شام بیرون میل میفرمایند ، باید حاضر باشی . لباس پوشیده بدرب خانه رفتم ، شام را بیرون میل فرمودند . کتاب مسافرت یعنی ماموریت جنرال گاردن که از طرف امپراتور فرانسه نایلئون اول بدربار فتحعلی شاه در سنه ۱۸۰۸ مسینی مطابق ۱۲۲۲ هجری هفتاد و سه سال قبل آمده بود عرض میکردم . این ایلچی قبل از جنک با روس آمده است و خیلی مسافرت با مزه ای دارد . صحبتی از طمع فتحعلی شاه در پول بود ، شاه میفرمودند که روایت از میرزا آقا خان صدر اعظم مرحومست : وقتی که مصالحة باروس شده بود دولت ایران مجبور بود که دکرور وجه نقد بدولت روس بدهد . فتحعلی شاه هشت کرور نقد از خزانه درآورد داد . روزی که قاطرهای دیوانی را آورده بودند دم دیوان خانه بازنگ و جلاجل که پول بار کنند بطرف آذر بایجان بروند فتحعلی شاه در سلام نشسته بود ، میرزا حسین طبیب خاصه اصفهانی که جسور بود پیش شاه ، بجهة خدماتی که با آغا محمد خان کرده بود ، از صدای زنگ قاطر حالت شاه طوری متغیر بود که بر خود میارزید و بیم سکته یا فجأة بود ، میرزا حسین از جای خود جست و بازوی شاه را گرفت ، حر کت داد که چه میکنی خودت را میکشی برای پول ؟ فتحعلی شاه متنبه شد ، بحال آمد ، اگر نه واقعاً سکته میکرد .

جمعه دوازدهم

صبح خبر کردند شاه دوشان تپه خواهد رفت ، من هم درب خانه رفتم ، در بین راه فراش رسید که حکم احضارم را داشت ، درب خانه نرسیده شاه سوار

شده بودند ، در حالتی که کالسکه حاضر نبود ، در بین راه کالسکه رسید : خارج از شهر دو سه دسته سوارسان دیدند . نایب السلطنه هم بود . منجمله سواره ابوب جمعی امین السلطنه بود . یک طرف راه را سواره خواجه وند نگاه داشته بود بالباس تازه و پالتوشه و طرف دیگر را سواره دودیرن شاهسون که تازه باوداده شده نگاه داشته بودند با لباس پاره و اسلحه شکسته خیلی مفتضح ، میخواست بشاه حالی کند که وزارت جنگ سابق یعنی سپهسالار چه قدر بی نظم بوده و این سوارها که بمن داده اید چه قدر منظم است ! خلاصه شاه راندند بumarat بالای دوشان تپه ، ناهار میل فرمودند خوایدند ، من بشهر مراجعت کردم . شب را سفارت روس مهمان بودم ، وزیر امور خارجه ، معتمد الملک ، مخبر الدوله ، امین السلطنه ، وزیر دفتر جمعی دیگر بودند . شام خیلی مفصل خوبی داده شد . بعد از شام که میان باع رفته بودیم دو سه تفصیل از قدیم مذاکره شد که نوشتند او لازمست : من جمله صحبت شراب خواری بود . نصیر الدوله میگفت : عبدالله خان امین الدوله ولد حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی خیلی شراب میخورد ، پدرش هر چه خواست اورا مانع شود و تارکش کند ، نشد ، تا یک بار بدون مقدمه خود بخود ترک کرد . مدت‌ها ازاو سؤال کردند که دلیل ترک شراب چه بود ؟ نمیگفت ، بالآخره گفت : شبی که شراب‌زیاد خورده بودم و مست بودم ، مستی مرا واذاشت که شاگرد آشیز خود را که کاکا سیاه بود آوردم ماست تمام بدن او مالیده نازبان لیسیدم . صبح که ملتافت شدم فی الفور ترک شراب نمودم . و باز صحبت ازاولاد میرزا نبی خان شد میگفت : روزی نصیر الملک و علاء‌الملک هر دو برادر بخانه مستوفی‌الممالک رفته بودند اعتضاد‌السلطنه مرحومهم بود ، مستوفی-الممالک پرسید از شاهزاده : اولاد میرزا نبی خان هر چهار پسر از چهار مادرند ؟ شاهزاده مرحوم جواب داد : بلی از چهار پدرهم هستند . ساعت پنج مراجعت بخانه شد .

یکشنبه چهاردهم

صبح که از خواب برخاستم بجهت مهموم و معموم بود ، مدانستم چرا علی‌الطیعه از حسن آباد شهر آمدم . دیروز سپهسالار از سفارت روس مراجعت نموده شرفیاب شده بود . آقا وجیه را امروز درب‌خانه دیدم . گرسنه بودم ، فرستادم مان و بنین و خیار و سکنجیین آوردن ، مشغول خوردن بود شاهرسیده‌خنده فرمودند . ناهم را در نارنجستان صرف کردند . بعد از ناهار سپهسالار و معتمد الدوله که از شیراز آمده است بالاتفاق بحضور آمده بودند . من خانه آمدم ، قدری خوابیدم ، مجدداً درب خانه رفتم . شاه تغیری مرحمت آمیز فرمودند که من بعد ترا باید حبس نمود که روزها نروی . قدری وزنامه خواندم . شاه میدان تویخانه میرود ، سه عراده توب بجهت

ظل السلطان میفرستد . قباحت این را ملتقت نشده که بجهت فرستادن سه عراده توب نباید از عمارت سلطنتی بمیدان توپخانه آید . خلاصه از اتفاقات امروز اینکه بنا بوزارت امین السلطان چراگهای خیابان و دور عمارت سلطنتی که قدری سپرده بمن و قدری سپرده فراشباشی حاجب الدوله بود، منسون شد که دیگر نسوزد . سبحان الله مالک الملك ! این وزیر ناجیب چه بر سر این پادشاه خواهد آورد ! من از درب خانه ، خانه سپهسالار دیدن رفتم ، بعد خانه آقا وجیه

دوشنبه پانزدهم

صبح زود دیدن معتمد الدوله رفتم ، از آنجا درب خانه ، با شاه سوار شدم قصر قاجار رفتم ، ناهار آنجا صرف شد . بعد کامرانیه تشریف برداشت ، خوابیدند ، بعد بیدار شدند ، عصر آن خوردن . کتاب سفارت جنرال گاردان رادر سلطنت فتحعلی شاه با ایران می خواندم . عصر سوارة سلطنت آباد تشریف برداشت که های و هوئی شد : جمعی زن و بچه خاک بر سر کرده آه و ناله می نمودند . معلوم شد امیر آخور برضا آباد ملکی خود رفته بودند ، رعیتی از رعایای اراج که همسایه رضا آباد است خلافی کرده که منافی رای امیر آخور بود ، او را بدست خود بقدری زده بود که قریب مردن بود . شاه برآشافت ، خیلی فحش داد و تغییر کرد . در این میان شخص مضر و برا بروی خزانداخته آوردن . من مأمور شدم جراحات آن بیچاره را دیدم ، بجهت تسکین خاطر مبارک خواستم سست جواب عرض کنم . کسی دیگر مأمور شد ، بالاخره ملیجک آمد ، معلوم شد که امیر آخور سخت کار بدی کرده است . شاه برآشافت ، رو ترش کرد ، باحالت کسالت از باغ سلطنت آباد عبور کرده شهر آمدند .

سه شنبه شانزدهم

امروز صبح آفاحسن و کیل الدوّله انگلیس تاجر کرمانشاهی را که از معابر یافت از مکه آمده و حاجی شده ، با من آشنائی دارد ، خانه حاج میرزا عباسقلی منزل دارد ، دیدن کردم . از آنجا درب خانه رفتم ، بعد از ناهار شاه خانه آمدم خوایدم . عصر مجدداً درب خانه رفتم ، در رکاب همایون سر بازخانه فوج مخصوص یعنی متعلق بنا ای سلطنه رفتم ، در کمال خوبی با گل و بلبل ترتیب داده بودند ، بهمه چیز شباهت داشت مگر بسر بازخانه ، بقهوه خانهای عمومی باریس که موزیک می زنند و می رقصند زیادتر شبیه بود . خلاصه ، شب محاسبات تشریفات فرنگی هارا دیدم که دو هزار تومن تدارکات حضرات شده ، تا خداچه خواهد چطور حساب داده شود . امروز از مهدیقلی خان امیر آخور دویست و ده تومن دیه ضربت شخص مضر و بدبیر وزرا گرفته اعلیحضرت همایون از علو همتی که دارند پنجاه تومن بمضروب دادند و یگتصد و شصت تومن را خود نوش جان فرمودند !

پنجمین بُهه هیو جد هم

امروز صبح خانه سپهسالار رفتم ، معتمدالملک بود ، پسر حاجی محمد کریم خان شیخی حاجی رحیم خان بود ، خیلی صحبت علمی شد . بعد با تفاوت معتمدالملک یعنی در کالاسکه او نشسته درب خانه رفتیم ، شاه بن فرمودند شب باید درب خانه حاضر باشی . مرخصی گرفته بخانه آمدم . مقارن غروب بدرب خانه رفتیم . تفصیلی شنیدم : امر و حکومت خراسان را با وزارت سپهسالار بولیعهد تکلیف کرده بودند ، حضرت ولیعهد قبول نکرده بود . مستقلا بحود سپهسالار دادند با تولیت مشهد مقدس ، شبرا شامرا بیرون میل فرمودند ، ساعت سه بخانه مراجعت شد .

جمعه نوزدهم

صبح زود بیرون رفته خیلی کار کردم ، بمحاسبات خود رسیدم . بعد با تذرب خانه رفتم . شاه حمام مردانه سر و تن شوئی می آیند ، من هم برخلاف رسم که دارم که ساله است نمی روم ؟ چون معروف بود اندرون ناهار میل خواهند فرمود ؟ رفتم عرض لحیه ای بکنم . شاه ازاندرون بحمام تشریف آورده ، روزنامه در دست داشتند ، مطالعه می فرمودند ، بن دادند ، مدامی که سر حمام ناهار غلیان میل می فرمودند عرض کردم . در این بین تفصیلی گذشت که نگارش اولاز است ، این خاصی که درس حمام بودند : من بودم ، محمد علی خان امین السلطنه [که در موقعی شرح حال او خواهد آمد] حسین خان محلاتی پیشخدمت و میرزا محمد ملیجک که معروف این کتاب است . در وقتی که من مشغول ترجمه کاغذ لرد سالیس بوری وزیر خارجه انگلیس بودم که در حین مجلس گنگره برلن با وزیر خارجه فرانسه در باب مسئله تونس مبادله نموده بودو تصور می کردم خیلی مسئله عمده قابل اعتمای خواهد بود ، چرا که نتیجه این کاغذ حالا بعد از سه سال بروز کرده است که فرانسه فشون بتونس کشیده آنجا را می خواهد متصرف شود ، شاه از ملیجک سؤال کرد : پسر امسال بیلاق کجا خواهی رفت ؟ مبادا شهر بمانی ، از گرمای هوا سرتبا خوش خواهد شد . ملیجک بعد از آنکه چند هرتبه گردن رفت و پوز خند زد بما نگاه کرد که یعنی خاک بستان ، می بینید که شاه ایران چه قدر التفات با من دارد ؟ که ملاحظه هوای گرم طهران را فرموده نمی خواهد پسر من در گرما باشد . یالآخره گفت : جا ندارم بیلاق بروم ، همین شهر خوبست . شاه فرمود : خیر ، ابدآ ، پسرت خواهد مرد ، باید حکماً بیلاق بیائی ، گرایه خانه را من خواهم داد . خلاصه دو ساعت صحبت بیلاق ملیجک بود ، روزنامه وغیره از میان رفت . در این بین پسر ملیجک را که موسوم به ملیجک ثانی است ازاندرون بیرون آوردند ،

در همان صفة که پادشاه نشسته بود در پهلوی خود نشاندند . نان و پنیر بدست خودشان یدهان این بچه رشت کنیف می گذاشتند . العجب این پادشاه مقتدر که انصافاً در تمیزی اول شخص است دست خود را تا مرفق بدھان این بچه می کرد ، دوباره با همان دست آلوده بآب دهان نان و پنیر بدھان طیب و طاهر مبارک خود می گذاشت ! بعد از دو ساعت داخل گرم خاوه شدند . من بیرون آمدم ، امین الملک را دیدم که ویلان در باغ می گشت ، هدتی باهم صحبت داشتیم

شنبههای پیشنهادی

.... سید کر بلائی که از اصفهان آمده است ، هزار تو مان ظل السلطان با او رسانده است ، آمده بود . موچول خان نقل می کرد در قصر فیروزه شاه انعام که داده بود پس سه نفر دو هزار داده بودند که نفری سه عباسی می شود . خدا حفظ کند : در سالهای سابق انعام از یک تو مان کمتر نبود ، حالا بسه عباسی رسیده است !

سه شنبههای پیشنهادی سوم

.... بعد از پیدار شدن از خواب و قدری کار بدرب خانه رفت . وزراء و کلاساتاماً و خیلی متفرقه آمده بودند . شاه بیرون تشریف آوردند . هدتی با حضورات صحبت کردند ، صحبت شاه با وزراء معین است : همه گفتگوی نقد و جنس است . یولتیک دولت ایران منحصر است بیوی و جمع و خرج نقد و جنس و بس . سپهسالار هم بود ، خیلی کسل و منفعل . بعد شاه سوار شدند ، در رکاب بودم ، عشرت آبادناهار میل فرمودند ، زائد دندان که سابق کشیده بودند و باقی بود بعد از ناهار کشیدند . این همان دندان بود که می گفتند دندان تازه است که روئیده است . خلاصه بعد از ناهار سلطنت آباد تشریف برده خوایدند . روز نامها و کتابها خوانده شد معمتمد الدوله پا نصد اشرفی و یک اسب پیشکش فرستاده بود

پنجشنبههای پیشنهادی سوم و پنجم

صبح باز سلطنت آباد رفت ، وزیر امور خارجه و سپهسالار احضار شده بودند قونسول هولاند که از شدت یارسوختگی و فضولی و کیل پادشاه تازه رومانی شده نامه آورده بود ، با وزیر و سپهسالار خیلی خلوت شد ، مرا خیلی نگاه داشتند

شنبههای پیشنهادی سوم و هفتم

صبح زود حاجی خانم بدون اطلاع و خبر غفلة سوار شده شمیران رفته بودند خیلی اسباب حیرت و تعجب شد ، چون در شکه مرابرده بودند ، سواره بسلطنت آباد رفت . امزوز شاه وزرارا احضار فرموده که با آنها وداع کرده فرمایشات لازمه را بفرمایند که سفر می روند ، الی عصر متصل فرمایشات می فرمودند . عصری حاجی سیاح محلاتی

پدرسوخته بد با بی که با خواجها رفیق شده بحضور آمد . خدا حفظ کند دولت ایزان را که من بعد در زیر سلطنت و حکمرانی خواجها خواهد بود ، مزاج بی قوت ، دندان علیل ، اشتها کم ، پناه برخدا ارزند گی ماها ، خست بدرجۀ کمال و تغیرات بی اندازه سبحان الله مالک الملك ! . . .

دو شنبه بیست و نهم

صبح زود از طهران بطرف سلطنت آباد حر کت شد که نقل مکانی در سلطنت آباد بشود و فردا انشاء الله در رکاب مبارک بطرف بیلاقات لار برویم . امروز صبح اهل خانه بواسطه تب دیشب که هنوز باقی بود نهایت کسالت را داشت و باین واسطه منهم کسل بودم . بعادت معمول حلقه یاسین و قرآنی خاضر بود ، ما را از میان حلقه گذراندند ، بیرون رفتم جمعیت کثیری بیرون بودند ، از طلبکار و ارباب رجوع بی معنی ، طوری با آنها حر کت نمودم که همه امتنان حاصل نمودند . بامیرزا رضای کاشی با تفاق در شگه نشسته خانه سپهسالار رفتیم که وداع کنیم ، چون او بطرف خراسان بفرمانفرماei و ما بطرف لار میرویم . ربع ساعتی آنجا معطل شدم ، بعد بتهائی سلطنت آباد رفتم . دیروز که من بیرون شاه حمام تشریف برده بودند ، بروزه درب حمام قدری کهنه و مندرس بوده ، تغیر فرموده بودند و عصر دیروز را شاه ضرائب خانه جدید بعیار حلال که در صد بیست و پنج عیاردار دسکه نموده بودند و این مبلغ دویست و پنجهزار تومان کم یا زیاد شده بود . امین السلطان شاه را دعوت کرده بود که تماسا برond . خلاصه امروز ساعت چهار از دسته گذشته شاه بیرون تشریف آوردند . نایب السلطنه نیم ساعت قبل از بیرون تشریف آوردن یادشاه حاضر شده بودند ناهار را شاه میل فرمودند . دیروز بواسطه در دندان کسالت داشتند ، امروز بحمد الله ندارند . معاون الملك که بواسطه تلگراف از شهر احضار شده بود رسید ، بعضی فرما یشان باوشد و دستخطی هم بجناب آقا وزیر اول نوشتہ باو دادند ، از قرار معلوم دستور العمل جناب آقا در غیاب یادشاه بوده ، یاقوت در استقلال ایشان بوزارت اول و ریاست دولت بود . عصری تمام باغهای سلطنت آباد فرق شد . بنی و موجول خان مقرر شد شب را حاضر باشیم که بیرون شام میل میفرمایند ، من وقت را غنیمت دانسته بطرف دزآشوب که والده ام آنجاست بجهة دیدن و وداع رفتم مقارن غروب مراجعت بسلطنت آباد نمودم و احضار شدم . شب راشام بیرون میل فر هودند ، موجول خان بود ، عضدالملک ، حکیم الممالک ، امین السلطان ، و مهدی قلیخان وغیره بودند . در شام صحبت رفتن دفعه ثالث بفر نگستان شد که بهار آینده انشاء الله بروند . بعد از شام من سرد درس سپهسالاری

که منزل کرده ام رفته و شب را آنجا بودم . درین شام خوردن رتیل خیلی درشتی که چنین حیوان و جانوری تابحال ندیده بودم ورود بسفره کرد ، اشتها و شام خوردن تمام ضایع شد با کسالت و وحشت زیاد خوایدم .

سه شنبه غرّه شهر شعبان

صبح زود بارون نورمان که از طلبکارانست بمطالبه طلب خود آمده بود حواله داده شد ، اما گفتم ندهند تا معلوم شود دیوان طلب من را خواهدداد یانه ، اگر داد باو و بهمه داده می شود والا فلا . بعد از راه انداختن دو سه نفر اشخاص بی معنی و بی سر و یا بطرف عمارت پادشاهی آمدم ، دسته دسته وزراء رسیدند . نایب السلطنه آمد خیلی برآشته و کسل ، معلوم نشد که فوج مراغه از خراسان مراجعت کرده بحضور عبدالعظيم بست رفته اند و تغیر زیاد بصاحب جمع کرد که چرا بجهت جیره قشون پول حاضر نکرده است ؟ سپهسالار بجهة مرخصی از حضور همایون آمده بود ، وزیر خارجه هم احضار شده بود ، وزیر علوم هم بود ، نصفه وزیر و متعلقان وزراء زیاد بودند . شاه وقت ظهر ، بلکه پنجم دیقیقه گذشته ، در نهایت شدت حرارت هوابیرون تشریف آوردند باوزرا ، از قرار فرمایش خودشان بطور سر هم بندی حرف زدند . بالاسکه نشسته بطرف گاندوک راندند ، الى حوالی سوهانک کالسکه می رود . از آنجا سواز باید شد ، من و موجول خان و ناظم خلوت در سر گردنه قوچک ایستادیم و شاه را زیارت نمودیم ، در رکاب بکنار رودخانه جا جرود آمدیم . بالای گردنه باقا محمد علی آبدار باشی ملقب بامین حضرت فرمودند که ناهار را برده کنار رودخانه حاضر کند . چون اطرافی پادشاه تمام جوان و بی تجربه ، با سریشور و مغز خالی هستند که هر یک میخواهند با حر کت بچگانه دلربائی کنند ، خود را طرف میل شاه قرار دهند که بیرانه سری هوای جوانی دارند ، بجای اینکه ناهار را نزدیک بجاده حاضر کنند نیم فرسخ از راه خارج رفته بودند ، طوری که خود پادشاه هم از این جوانی بواسطه گرمی هوا و خلا معده چندان راضی نشدند . بالاخره رسیدیم بناهار گاه ، ناهار خورده ، آقا وجیه که ملقب بسیف الملک شده ، با سپهسالار خراسان میرود ، مرخص شد و رفت . من بعد از خواندن چند روزنامه بالامین السلطان رفیق راه شدم . اردو آمدم ما با حکیم طلوزان نزدیک هستیم . شب را زود خوایده نصف شب بزراعت که نزدیک چادرم بود آب انداخته بودند ، تجاوز کرده چادرم را آب فرا گرفته بود . نصف شب ناراحت از خواب بیدار شدم . پادشاه دیر و زسر ناهار از ملیجک سؤالاتی میفرمود که نوشتش لازمست فرمودند : در تجربیش بیلاق رفته ای چه جور خانه داری ؟ در خانه اگر حوض است بگو متوجه پسرت باشند که بحوض نیفتند و چند چاتمه قراول ازعسا کر منصوره

بکیر که حفظ و حراست خانه ات را بگنند . خلاصه هر چیز از دنیا مبنی بر حکمتی است عشق با ملیجک باین شدت چه معنی دارد که پادشاه قادری مدتی وقت عزیز خود را صرف بچه ملیجک کنند و ترتیب خانه بیلاق اور افرادم بیاورد ؟ از خود ملیجک سؤال کردم که سبب عشق شاه با تو چیست ؟ جواب داد : محمود چرا ایاز را می خواست ؟ نخواستم بگویم : آقا جان بقول بعضی ایاز خوشگل بود و محمود لاطی ، بقول دیگر واصح روایات ایاز از سرداران خیلی رشید بود ، تو با قدر عنایلهای زیبا ! که داری ، نه این هستی نه آن . اسمی از آقا وجیه که ملقب بسیف الملک است بردش شد ، لازم است مختصراً شرح او نوشته شود : آقا وجیه جوانیست که بیست و هفت سال دارد ، خوشگل در طفویلت بوده ، حالا هم که سلطنت آذینه کلفت دارد بی ملاحظت نیست . پدرش موجول میرزا ملقب بعdest الدوّله ولد فتحعلی شاه است . این جوان که مادرش گلین خانم صبیه آقاخان سردار قاجار دلو سردار و همسیره میرزا محمد خان سپهسالار مرحوم است در طفویلت بواسطه خواهرش که شمس الدوّله از خدام حرم است غلام بچه شده بود ، بعد پیشخدمت در سفر عتبات که میرزا حسین خان سپهسالار آنوقت مشیر الدوّله بود ملحق باردوشد و بناسد طهران بیاید وزیر عدلیه شود از این جوان خوشش آمد ، بعد از صدارت میرزا حسین خان این جوان در نهایت خوشگلی بود ، ترقی ها کرد ، امامه ترقی رسمی دولتی . صدراعظم بواسطه افراط میلی که با ودادشت از خود مبالغها نقداً و جنساً جواهر و نفایس باو می داد . سفر فرنگستان اول در رکاب بود ، آقا وجیه بود ، در مراجعت که دستگاه صدارت بواسطه سورش رجال دولت بهم خورد و حاکم گیلان شد آقا وجیه حقوقی تحویل داده گریه و ندبه کرده بود . صدراعظم که دوباره طهران آمد ، اول وزارت خارجه ، بعد به سپهسالاری و وزارت جنگ نایل شد ، ابتدای ترقیات رسمی و دولتی آقا وجیه شد . خزانه دار نظام شد . صبیه میرزا عبد الله خان علاء الملک برادر سپهسالار را نکاح کرد . نشانها گرفت ، حمایل زد . حتی تمثال بیمثال همایون را بگردن انداخت . در سفر ثانی فرنگستان که سپهسالار اورا جانشین خود کرده بود خیلی معتبر شد . در سفارت کبرای سپهسالار بروسیه همراه بود . حالا بسمت ریاست قشون خراسان می ورد . دولت زیاد اندوخته کرده ، عمارت و دهات زیاد پیدا نموده ، جوانست و خیلی خوشبخت ، اماراه تروت و شهرتش از حسن صورت بود ، نه از محسنات سیرت ، باز خوبست .

چهار شنبه دویم

منزل افجه است ، ملکی اولاد میرزا آقا خان مرحوم است . صبح در رکاب سوار

شدم ، الی منزل در آفتاب گرم سواره روزنامه خواندم . ناهار منزل صرف شد ، من چادر خود رفتم راحت نمودم . عصر درب خانه آمدم . شب باز شام بیرون میل میفرمایند . بیست و شش سال قبل در صدارت . میرزا آفاخان و حجابت پدرم حاجی علی خان که از سنین عمر چهارده گذشته بود بهمین افجه آمدم ، در رکاب پادشاه متجاوز از ده نفر حاضر الصداره و پنجاه نفر حاضر بجهت سپهسالاری ، یکصد نفر مستعد بجهة وزارت خانه های دیگر دیدم ، شاهزاده از اعمام و بنی اعمام چقدر ها بود ! حالا وزیر و اعرف معرفین اردو آقا ابراهیم آبدار سابق و امین السلطان لاحق وغیره وغیره وغیره است . تفصیلی بزیر وز در سلطنت آباد گذشت که نوشتن او خیلی با هزه است : شوهری ، اسمش میرزا علی اکبر است ، در طفویلت جزو غلام بچهای سرکاری بود ، بعد از بزرگ شدن سمت فراش خلوتی یافت ، در طفویلت بندگان همایون او را بجهت مزاح بفحص دادن مردم و هزل گوئی عادت داده بوده است که اعتنا باحدی نمیکرد . بعد از بیرون آمدن از اندرون قدری بدخت شد . این بیچاره چندی پیش ، یعنی دو سال قبل ، زائر بیت الله الحرام گردید که حاجی شوهری شود . در اسلامبول از قرار گفته خودش وقت حر کت بدربایا افتاده مبتلا به تب و نوبه شده آنجا ماند ، زوار حاج رفتند ، این بیچاره حاجی نشد ، مراجعت کرد . دیدن بعضی شهر های عثمانی و تفلیس و بعضی بلاد قفقاز و تناسب دادن آن امکنه را با شهرهای خراب ایران شوهری را قدری بخیال اداخت و چندان ایران و ایرانیان در نظرش باعظام نمیاندند . من خود دو سه بار با او صحبت داشتم ، خیلی برسانش یافتم . از وجناتش معلوم میشود که استعمال مخدوش از قبیل چیق یا تریاک یا چرس میکند . چشمانتش دوران مخصوصی دارا بود و کلامانتش غریب تر بود . عصری که پادشاه در باغ سلطنت آباد در گردش بودند عرض کرده بود خیلی برسان و مقروض شدم ، چاره ای بکارم فرمائید . شاه مزاحاً فرموده بودند که چقدر بتو بدhem که آسوده شوی ؟ عرض کرده بود : اقلا هزار تومن ! سبحان الله ! با وضع حالیه چنین تمثائی از پادشاه کردن خیلی سفاهت است ! شاه بخنده گذرانده بودند ، شوهری اصرار کرده بود ، شاه متغیر شدند ، فرمودند اورا پس گردنی بزنند . شوهری بعد از خوردن چند پس گردنی عرض کرده بود : من با این خست پادشاه نو کری نمیکنم ، هفتاد تومن موافق دارم از خودتان ، بگذارید آسوده بروم کاسبی بکنم ، اقلا بقدر مخارج میتوانم تحصیل بکنم . پادشاه سکوت فرمودند ، حکم باخراج شوهری از خلوت شد .

پنجمین سیم

..... امروز تفصیلی گذشت بنویسم که هر وقت دوباره مطالعه کنم روز کار

خود را بخاطر بیاورم : پادشاه چنانچه نوشه ام دو سه سال است بخيال انکشاف معدن آنهم مخصوصا طلا و نقره يا جواهر از هر قسم ، افتاده اند . تفصیل اينکه چگونه شده پادشاه باين صرافت افتاده اند شاید مفصل در موقعی بنویسم ، عجاله اين میل در نهايت شدت و اين خیال در کمال قوت است ، با وجودی که هزار بار تجربه کردند که هر سنگی که آورده اند طلا و نقره نداشته است ، خلاصه دیروز سقائی را که غالباً اينطايفه مامور با انکشاف معدن هستند بکوه هاي اطراف افجه فرستاده بودند که انکشاف معدني نماید ، سقا هم چند نمونه سنگ آورده بود . يکی از آنها را که شکسته نقطه اي بقدر خردل شیئ زردی بدون شفافیت که يقین اکسید دوفر بود یعنی زنك آهن در گوشه پارچه اي از آن سنگها نمایان بود . مليجك که شرح حالت ذكر شده و مردك برادر زن مليجك که شرح حالت خواهد آمد و آقا محمد علی آبدار باشی که ظاهرآ مختصری از احوالات او گفته ام عرض کردند اين نقطه مشابه خردل ، طلاست . پادشاه هم قبول فرمودند ، در اين بين امير آخور رسيد ، يا عمداً يا سهوآ از زبانش دررفت که بفلانی یعنی منهم نشان بدھند . شاه فرمودند : خير ، فلانی خر است و ييشعور چه ميفهمد ؟ مليجك تو بيا و به بين . آن جوانمرد هم باذره بين اين طرف آنطرف سنگ را دیده قسمها بخدا و رسول ، باولياء و انبیاء و هرچه پادشاهست ياد کرد که طلاست . من بهيچوجه متالم نشدم از اين فرمایش هما یونی ، چرا که اين پادشاه در عین جهل ظاهری نهايت زيرك و هوشيارند ، چون از من توقم و انتظار تصدق بلا تصور نداشتند و ميتوانستند برخودشان هم مشتبه باشد و ميدانستند زحمت بي نتيجه است ، چون تا کنون تصدق بلا تصوری از من نديدند چنین فرمودند .

چمههٔ چهارم

امروزصبح شجاع الملک که مرد خر نمای مزوري است بواسطه قرب جوار چادرمن آمد بعد من چادر امين الملک رفتم ، ناهار را آنجا صرف نمودم . شاید شرح حال امين الملک را هم در موقعی بنویسم ، اما من هرچه نوشتم محل اعتنا و اعتبار نباید باشد چرا که باين شخص من دوست هستم و خيلي نزديك ، در تفصیل او شاید باين واسطه مبالغه کرده باشم ، پس بهتر اينست همچ از او ننویسم . ناهار منزل امين الملک صرف شد ، خيابان مجلل آمده است و باید بیايد ، یعنی افراط نکرده است ، موافق شأن حر کت نموده است . شاه بیرون تشریف آورده . در سر ناهار روزنامه عرض شده بروات مخارج سفرا بتوسط امين الملک بصحه رسید ، الحمد لله از دست طلبکار آسوده شدم . عصر پادشاه درس خواندند ، خان محقق وارداردو شد ، نزدیک هم هستیم . شب باهم بودیم ، تا خداوند چه خواهد .

شنبههُ پنجم

صبح يك روزنامه اطلاع تماماً ترجمه شد ، بعد در رکاب مبارک سوار شده ، قبل از سواری بانتظار موکب همایونی منزل موجول خان باخان محقق که همراه بود پیاده شدیم . شاه که سوار شدند ما هم رفیم . از خروج اردو الی ناهار گاه تماماً روز نامه خواندم این چشم بیچاره من بواسطه روزنامه خواندن در سواری و آفتاب کور خواهد شد و این جوانمرد پادشاه چنانکه رسم دارد هر که میمیرد از خدام یا هر که بعلتی گرفتار میشود با فراط عرق و تضییع کبد یا اکثار جماع نسبت میدهد کوری چشم‌های مرا هم تصور نخواهد فرمود که پانزده سالست که شب و روز مشغول خواندن و نوشتند هستم ، باین واسطه نایین شدم ، از صفات رذیله مذکوره خواهد داشت خلاصه در سر ناهار باز خواندم ، بعد از ناهار درس دادم ، حضرت همایون بواسطه اینکه فارغ از کارهای دولتی باشند تحصیل فرانسه را شروع کرده‌اند ، عصری باتفاق خان محقق معزودت منزل شد . میرزا عباسعلی خان پیشخدمت باشی نایب‌السلطنه دستخطی که اظهار التفات بود آوردہ بود . شب شد زنده هستم ، الحمد لله .

دوشنبههُ هفتم

صدا خیلی گرفته شده ، حالت بدی دارم ، مختصر تبی هم هست ، با وجود این درب خانه رفتم . خیلی دیر شاه بیرون تشریف آوردن . ناهار خیلی دیر آورده شد متغیر شدند . خلاصه ناهار آوردن ، در سر ناهار که من روز نامه عرض میکردم صدا گرفته بود شاه تجییباً فرمودند که منزل نرو ، باش درس بخوانم . بعد تجدید فرمودند که حقیقت اینست من لا بد معلم دیگر بگیرم ، عرض کردم : معلم زیاد است اما مثل من نمی‌توانید پیدا کنید ، خودشان تصدیق فرمودند و خیلی تعریف از من کردند الی عصر بودم ، درسها داده شد ، روزنامها خوانده شد . بعد تفصیلی مرقوم داشتند که در روزنامه دولتی طبع شود و مقر رشد صورت آن تفصیل را با دستخطی بنایب‌السلطنه بنویسم بفرستم ، دستخط را منزل آمده نوشتم ، مجدداً حضور فرستادم ، شرحی خودشان بخط مبارک مرقوم فرمودند در صدر آن که سواد او اینجا نوشته می‌شود ، ساعت سه از درب خانه مراجعت شد ، و کیل را با دستخط بشهر فرستادم .

سواد دستخط بخط خودم : نایب‌السلطنه ! برای اینکه ترتیبی در آتیه در دادن نشان و منصب نظامی باشد هقرر داشتیم در روزنامه دولتی اعلانی بطبع بررسد که سواد اورا بجهت آن فرزند میفرستم . تشکیل این مجلس که نوشته شده خیلی لازم و برای آتیه قیشوں بسیار واجبست . شما بهتر این است قبل از انتشار و بطبع این روزنامه این مجلس را که باید اقاً مركب از بیست نفر اعیان عسگریه باشد از صاحبمنصبان

نظامی و وزیر لشکر و چند نفر لشکر نویس و غیره که خود آن فرزند صلاح میدانند معین خواهند کرد هفته ای دوم رتبه اجزای مجلس حاضر شوند . اعطای یک مдал مس یا رتبه و کیلای الی حمایل و نشان امیر تومنی و رتبه بزرگ نظامی باید بصواب دیداهل مجلس باشد باین طور که هر کس حاضر برای گرفتن امتیازی میتواد از وزارت جنک اسم ورسم و خدمات اورا نوشته بحضور بفرستند ، آنوقت با آن مجلس رجوع خواهیم کرد اجزای مجلس باید با کمال دقت و غور رسید کی در لیاقت آن شخص نمایند ، اگر مصلحت دیدند که باید بدروجۀ منصب ایشان علاوه شود ، درصفحه ای نوشته وهر بیست نفر مهر کنند و با آن فرزند بدنهند که بحضور بفرستند تا حکم صادر شود . البته از این قرار معمول دارند .

بخط مبارک : البته ترتیب این مجلس را در کمال خوبی بدهید ، هفته ای دو مرتبه برای گفتگوی درجات مناسب بنشینند و بدون تصدیق این مجلس که همه باید بالاتفاق بعرض برسانند . باحدی بعد از این منصب و نشان و درجات امتیاز نباید داد بدون استحقاق . همین دستخط را در مجلس نظامی قرائت نمایند ، در روزنامه هم حکم شد اعلان شود

چهار شنبه فهم

امروز صبح خبر شدیم که شاه سوار نمیشوند . دیروز که ازدواج میامدیم اردو پیدا بود ، پیاده تشریف آورده بودند ، خیابی خسته . مقارن ظهر قرق شکسته بدر بخانه رقم ، هر چه روزنامه امین‌الملک آورده بود تماماً خوانده شد ، اگر پنجاه روزنامه هم برسد باید در یک روز من بخوانم . الی عصر بودم ، عصری حسب‌الامر با امین‌الملک و امین‌حضرت و آغا محمد خواجه رفتم بخرا به ای که در بالای لار پیدا شده ، تفصیل خرابه ازین قرار است : در مقابل درۀ قوشخانه طرف جنوب رودخانه لار در وسط صحرائی خیلی باصفا و خوش هوا که تمام جلگه و کوه های لار و تمام امتداد رودخانه تقریباً پیداست تیه ایست که بواسطه خراب شدن عمارت‌ها تشکیل یافته است . ارتفاع تیه که همان بنای عمارت است که خراب و بروی هم مترا کم شده است بیست ذراع میشود و دورۀ آن یکصد ذراع است . این عمارت خیلی عالی بوده و مشتمل بر دو طبقه : یکی تحتانی که بحوض خانه ای مشابه بوده یک طاق در وسط بزرگ و چهار نیم طاق یعنی شاه نشین در نقاط اربعه و چهار راهرو که بواسطه راهرو طرف مشرق به رتبه بالا می‌رود که پله ها در نهایت خوبی حاضر است . مرتبه بالا باید یک طاق بوده و اطراف بواسطه هرۀ آجر که حالا موجود است ایوان بوده است . کاشیها بالوان مختلف بسیار ممتاز و گنج کاری بطور منبت که در مساجد و عمارت‌های قدیم اوایل صفویه واواخر سلطنت مغول معمول بوده با خطوط در سقف وجود دارد شده بسیار خوب . در خطوط روی

گچ و برآمدگی کاشیها طلای اشرفی کار شده ، روی عمارت یعنی منظر حقيقی آن طرف شمال ، سمت رودخانه بوده . آنچه حدس میتوان زد ، عجاله هنوز سند صحیح نداریم ، این بنا در سلطنت مغول بوده و صفویه شاید تعمیر نموده اند ، چرا که یکنوع کاشی مخصوص آنجا دیده میشود که با فائز مس رنگ منقوش شده و این صنعت در ایران نبوده مگر در اوآخر مغول . در دو سه پارچه کاشی خط نسخ و ثلت و شکسته بد خطی دیده میشود که در حاشیه یکی این عبارت خوانده میشود : پر کن مر اجامی ، که سلامت است کارم . از این اشعار و وضع عمارت که کاشی کاری و گچ منبت در عمارت فوقانی بوده نه تختانی معلوم میشود این خرابه مقبره نبوده است ، مجلس عیش بوده است و یکی از سلاطین خیلی معتبر عباسی بجهت خود ساخته است طرف شمال هم پل کوچکی که مصالح و آجر زیاد دارد دیده میشود . گمانم اینست سر در این عمارت بوده است . طرف جنوب بفاصله پنجاه ذرع تقریباً سنگ و آجر زیاد است ، شاید بیوتات حرم خانه بوده است . طرف مشرق بفاصله یکصد ذرع باز آثار خرابه ایست ، شاید مطبخ و سایر مازومات بوده . عجاله اینقدر انکشاف شده ، هرچه هست این بنا خیلی بنای خوبی است سلطنتی است ، نقل دارد .

من العجایب : دیروز که شاه سوار شده بودند من نبودم ، ریش و سبیل دو نفر فراش خلوتان خاصه یکی میرزا علی اکبر ملقب بکوچولو ، دیگری میرزا سليمان ملقب به باشی ولد ناظم خاوت رامزا حا تراشیده بودند و نفری پنج توهان انعام داده بودند این تعجب نداشت ، چرا که زیاد دیده ایم ، تعجب دراینست که بعد از مودند حضرات ریش و سبیل تراشیده را ببرند امینالسلطان ببینند . مقصود چه بوده است ؟ ... ندانستم و شب آن روز از هموم صورت ماری ساخته میان پا کت گذاشته بتوسط آغا محمد خان خواجه بجهت امینالسلطان فرستاده بودند . امینالسلطان از مار خیلی می ترسد . شاه مزاح فرموده بودند . امروز ماری در سراپرده گرفته بودند ، امینالسلطان حضور بود ، بمحض دیدن مار ب اختیار فریادی زدو فرار کرد ، قدری واقعاً ترس بود ، زیادتر بخود بستن .

پنجمین بند

امروز شاه سوار شدند ، بسان مادیان های خاصه و ایالخی دیوانی تشریف فرما شدند . من هم سوار شدم ، قدری دیرتر سوار شده بودم ، در ناهار گاه رسیدم . امینالملک بجهت بعضی فرمایشات و کارهای عمله شهر میرود که روز شنبه وزراء را بدرب خانه حاضر کند ، ابلاغ امر علیه نماید . هنوز ندانستم چیست ، اما معلوم خواهد شد ، در هر صورت آنچه حدس میزنم باید اسباب استقلال جناب آقا وزیر اول را

فرابه بیاورد و از نایب‌السلطنه بکاهد ، تاچه شود . عصری قریب هزار مادیان و کرده از سان گذشت ...

سمه شنبه پاپاز دهم

شاہ سوارشدن ، مارا بواسطه تغیرات دیروز و مضمون گوئی‌های پریروز مجبور بسواری کردند . اما مضمون پریروز این بود : آجودان مخصوص و امین السلطنه قادری با شاه همراهی کردۀ بودند ، همین که دیدند بکوه زدن بیچاره‌ها مراجعت بمنزل کرده بودند ، شاه پرآشفته بود که نوکرمن فی الواقع مردک و ملیجک و محمد فشندي و فلان و فلان از این قبیل اشخاص است . خلاصه سوار شدیم ، ظهر پیرون تشریف آوردند ، راندند پنج بغروب مانده رسیدند بکوه سختی بدی بیراه و گرمی آنجا ناهار میل فرمودند ، الی عصر آنجا توقف فرمودند . درس خواهند ، ترتیب درس را جور مخصوصی دادم ، انشاء الله اگر این طور بی بفرمایند شاید بتوانند بزودی فرانسه حرف بزنند . اگر عدم تبات تغییر ندهد . عصری در مراجعت تمام بندی را که صبح رفته بودم پیاده آمدم و هزار فحش دادم . راست فرمودند بند کان همایون : ماها دیگر قابل نوکری نیستیم ، چرا که ما ها روز پریروز شویم و بی بنیه ، شاه ماشاء الله جوان میشود . شب را کسل بودم ، با وجود این و کیل را با نوشتگات زیاد و مسوده روزنامه اطلاع شهر فرستادم . امشب مخبر‌الدوله وارد اردو شده است .

پنجمین شنبه هفدهم

... منزل موجول خان رفتم از آنجا چادر امین‌الملک : میرزا رضا خان ولد حاجی میرزا حسین خان گرانماهی را همراه آورده است . چون میرزا حسین خان از دستگاه سپهسالار برانده شده امین‌الملک بآن واسطه او را رعایت میکند ، اصل مقصد جمعی اینست درخاوت همایونی اورا داخل گشتند تا جه شود .

سمه شنبه بیست و دوم

منزل اطراف شد ، امروز آشیزان است لازم آمد که در این مورد مختصراً از این آش بنویسم : چهارده سال قبل فصل پائیز عمامه بودیم بندگان همایون میل کردند طبخ حضوری جلو چادر بشود و اینعمل تکرار یافت که سه شب بی در بی مشغول اینکار بودند ، بعد بنا شد آبگوشتی که از هر قبیل حبوبات و بقولات ، بلکه اقسام میوه‌ها هم در اوریخته شود و آش مانند جیزی باشد بیزند و بیماها هم که از خواص بودیم سهمی و قسمتی داده شود ، پخته و دادند سال دیگر اینعمل قدری ترقی کرد . در اوخر بیلاق نمیدانم کجا بودیم آش پخته شد ، قدری مفصل تراز سال گذشته ، و بنا شد اینعمل محض سلامتی وجود پادشاه ، همه ساله در بیلاق معمول شود سال دیگر

که بعثبات میرفتیم امین‌السلطان هنوز آقا ابراهیم بود و جز آبداری کار و خدمتی نداشت و هرچه متعلق با او بود اوبود بسیار باشکوه جلوه میداد و بواسطه بی‌عرضگی اعتضادالدوله که آنوقتها خان‌سالار بود و تازه فوت شده بود اسام نظارت با پرسش بود ، اما رسم بانورالدهر میرزا نایب‌ناظر امین‌السلطان در صدد نظارت بود ، میخواست هر طوره است بر روز لیاقت خود را در اقسام مأکولات و مشروبات بدهد مرقباتی بچیند دستگاهی فراهم آورد ، آنسال مخارج طبخ آش هفتاد تومان شده بود ، بهمه‌اهل‌اردو حتی‌بس‌باز هم سهمی داده شد . از کربلا که معاوتد شد سال بسال این عمل اشتداد یافت . حالاً مخارج خود آش و مضادات آن که انعام و خلاغ وغیره باشد ، هزار و سیصد تومان می‌شود ، اینهم یکی از مخارج سلطنت مستقله است ، خلاصه درب خانه رفتم . دیگر زیاد و اقسام لحوم و ادویه و سبزی آلات ، حبوبات ، قند و شکر وغیره وغیره حاضر بود . عمله طرب خاصه طرفی نشسته وساز می‌زندند ، عمله خلوت از ناظر و امین‌الملک وغیره طرفی نشسته سبزی و بادنجان یا کمیکرند . خود پادشاه هم گوشه‌ای خزیده و تماشا می‌فرمودند . مجلس خالی از شکوه و تماشا نبود . بنا بر سرم همه ساله چنین روزی یک کلیچه تن پوش بخان محقق داده می‌شد ، دادند . این‌رسم ازده سال قبل تا بهحال معمول است وجهت اینست :

در یکی از این ایام اشیزان ، محقق دوچار صدمه غریبی شد . میرزا حسین خان صدراعظم که در کمال استقلال بود بشهرستانک آمد بود ، منزل برادر خود یحیی خان معتمدالملک منزل کرده بود ، چادرها زده بودند ، خیلی با تجمل معتمدالملک صدراعظم را یذیرفت اما شبهای بعادت معهود که خود معتمدالملک داشت ، سفره گشوده و مردم را بدور خود جمع می‌کرد ، شراب و شام میداد ، در جنب چادر صدراعظم که جمعی مهمان بودند ، منهم بودم . شراب شیراز دوره گشت . سرحریفان گرم شد . قماری هم در میان آمد . نصرالله خان نصرالملک برادر معتمدالملک هم بود . خان محقق نو گری داشت ، غلام‌رضا نام ؛ رویش چون مه و مویش چون شبیح بود ، زیاد عرق می‌خورد . نصرالملک که بنفسه و بالفطره و بالورانه . . . است بخوری بان طفل داد . خان محقق بر اشتفت ؟ بجای اینکه باعشق کینه ورزد و او را طرف صدمه سازد معشوق را متالم ساخت . جوان نادان نالید ، صدایش بگوش صدر اجل رسید . صدراعظم که خود طبیعت شیر خشته داشت ، بدو جهت کینه ورزید ؛ اول بجهت آنکه چرا در نزدیکی چادر او غوغائی برخاسته است و خلاف ادبی باو شده ، تانيا چرا دست ظلم آمیزی باید رخساره گلگون نازنینی را بضرب سیلی سرخ سازد ، دم نکشید اما کینه ورزید ، صبح که شهر میرفت بتوسط

امین‌السلطان بخاکپای شاه جهان پیغام داد که اردوانی شما خیلی بی‌نظم است و تفصیل از اینقرار است . شاه جوانبخت در دل گرفت و چون شیران غریدن گرفت روز آش بخیال رسید ، موجول‌خان هم آتش را دامن زد ، شب تقسیم آش که یادشاه سرخوش بود حاج ابراهیم هداوند قصیر که خواجه سرا بود ، روزنامه داد که امروز چنین و چنان دیدم ، اسمی از محقق بیچاره برد ، یادشاه حکم بحبس واسیری محقق داد ، اورا از اردو شبانه دواندند ، اما بعد از سه چهار روز آوردند ، از آنوقت هرسال در موقع طبخ آش خلعتی میگیرد . امروز سه چهار روزنامه خواندم . عصر منزل آمد . شب را حسینخان پیشخدمت چرتی منزل من بود .

فتح شنبهه بیست و چهارم

دیروز مرخصی گرفته بود شهر بیایم بجهت کارهای خودم که خیلی درهم و پریشان بود ، وزیر دفتر بروات مخارج سفرا را مهر نمیکرد . بنائی بااغات زمین بود ، کار مغشوش بود . صبح زود از گرم آبدار برآه افتادم . میرزا فروغی و یکنفر آبدار بامن بودند ، الی اوشان ، بواسطه شتر پیشخانه که راهرا گرفته بود خیلی بد گذشت از اوشان با آنطرف راه آزاد بود . در حاجی آباد به میرزا نظام مهندس که اردو میرفت بر خوردم ، ناهار باهم صرف کردیم . او بطرف اردو رفت و من شهر آمدم . چهار بغروب مابده از گردنه تل هرر صعود نموده و هبوط کردم ، باقدسیه رفتم حوضخانه آنجا خراب بود خیلی اوقاتم تاخشد از آنجا کامرانیه خدمت نایب‌السلطنه رفتم نصیر الدوله آنجا بود ، ملیجک هم که صبح بااغات را سر کشیده بود ، آنجا تشریف داشت . شال ترمه لاکی که نایب‌السلطنه با خلعت داده در گردن حمایل کرده بود ، نایب‌السلطنه تملقی کرده شالی بمحبوب پدر بذل کرده بودند ، با من نهایت لطف را گردند ، مرخص فرمودند .

شنبهه بیست و ششم

.... منزل نایب‌السلطنه رفتم ، تفصیلی آنجا گذشت که لازمست بنویسم : در اطاق مخصوص نایب‌السلطنه که از هر طبقه و هر جنس مردم بودند ، کلنل اتریشی و کنت هم بودند ، شاهزاده معتمد الدوله هم تشریف داشت . حبیب دیوانه معروف هم بود ، از گوشه اطاق خمیازه کشان ملتمس یولی شد ، نایب‌السلطنه تومنانی باو حواله داد و قابی پلو . معتمد الدوله بنا کرد بد گفتن که دیوانه را چرا با اطاق خودتان راه میدهید . نایب‌السلطنه جرئت نکرد بگوید : شاهزاده این دیوانه از ندمای خاص پدر منست ! حبیب هیچ نمیگفت تا یول گرفت وقت بر خاستن ، رو بنا نایب‌السلطنه کرد و گفت : این حکیمباشی [یعنی معتمد الدوله] چه . . . میخورد ؟ . شاهزاده معتمد الدوله بزر سبیل گذراند ، حبیب تجدید کرد ؛ شاهزاده برآشافت ، حبیب هم فرار کرد .

پنجمین بیهقی شهر رمضان

دیر و ز معلوم شد ، شاه دو شکار زده است ، صبحی بحالت روزه در ب خانه رفتم . امروز شاه سوار نمیشود . قدری روز نامه خواندم ، بقیه در سر ناهار عرض شد . شاه روزه نمیگیرد ، بعقیده من خوب نمیکند . بعد شاه مشغول خواندن و نوشتمن کاغذها و نوشتگات دولتی شدند . من قدری قرآن خواندم ، قدری خوابیدم . عصر ، مفصل و مشرح ، کتابی بسیار مشکل ، شاه بفرانسه خواندند و من ترجمه کردم . دو ساعت بغرورب مانده منزل آمدم . سه نفر پلیس دیدم و قدری بار ، معلوم شد کنم ، رئیس پلیس ، بجهت شاه بار خانه فرستاده است . چون آقا محمد علی آبدار باشی ملقب بامین حضرت حضور نداشتند در اردو که با او کمال خصوصیت را دارد ، نزد من فرستاده بود که ابلاغ نمایم . امروز که نشد بفردا قرار دادم . شب را بخوشی گذشت .

جمعه دوم

امروز شاه سوار نمیشوند ، صبح بار خانه کنت را بدر بخانه فرستادم و خود بلا فاصله رفتم شاه بیرون تشریف آورده بودند حکیم طلوزان قبل ازمن رفته بود . ازاوسؤال فرموده بودند که فلانی روزه است یا نه ؟ عجب است که بشاه معلوم نشده اگر هم روزه بخورم طوری نخواهم خورد که طلوزان بداند ، یا اگر بداند بگوید . اشیاء رسوله کنت ، چون غالب حقه بازی و بچه بازی از قبیل عطربات و کلاه فرنگی و دستکش وغیره بود ، خیلی مستحبن افتاد . بامین الملك مقرر شد جواب بنویسد عریضه او را . چون امین الملك با کنت خصوصیت نداشت ، بلکه بلانهایت خصوصیت دارد ، جواب عریضه را دستخط ننوشت ، ابلاغی از طرف خود نوشت . یانزده تو مان هم بحاماین بار خانه انعام داده شد . امروز شاه میل کرده اند جغرافی تأثیر فرمایند ، نقشه دست بگیرند در حالتیکه نقشه بزبان انگلیسی است و پادشاه بهیچوجه انگلیسی نمیدانند و از درجات عرضی و طولی اطلاعی ندارند که از روی نقشه تأثیر جغرافیا بفرمایند . پناه بر خدا ! از اتفاق وقت گرانبهای پادشاهی که بواسطه استقلال هر دقیقه او مقابل هزار سال دیگران است . و سبحان الله که در تأثیر جغرافیاهم از راه معمول سهل ورود نمیفرمایند واز راه غیر معمول مشکل حر کت میکنند . خلاصه فرمودند و نوشتمن ، بعد عطش مرادیوانه کرده بود سه ساعت بغرورب مانده منزل طلوزان آمدم ، ناخن یا یم بگوشت فرو رفته بود ، حکیم طلوزان در آورد ، خیلی زحمت داد ، منزل خود آمدم ، اجویه کنت را نوشتمن فرستادم . باز دید سلطان محمد میرزا آقا داماد رفتم . شب الحمد لله زنده هستم .

یکشنبه چهارم

... امروز از وقایع عمدۀ دنیا و دولت و ملت فوت زن امین‌السلطان است این که میگوییم از وقایع دنیا زیرا که دنیای هر کس وطن خود اوست . در وقایع عدۀ دولت و ملت آنهم در ایران بواسطۀ سلطنت مستقله اختیار دین و دولت بدست پادشاه است و اختیار پادشاه بدست امین‌السلطان . پس فوت زن امین‌السلطان را در ایران از وقایع وحوادث بزرگ باید شمرد . آن مرحومه طرف میل شوهر بود بواسطۀ این که هم عفیفه بود و هم صاحب ده اولاد بعلاوه امین‌السلطان اعتقاد بقدم او داشت . دیشب چهار ساعت بطاوع آفتاب مانده درسر وضع حمل فوت شده است . امین‌السلطان و امین‌السلطنه اجازه خواسته شهر رفتند . زمین تاریک بود آسمان گریان بود . خلاصه خدا رأی‌علیحده در کارها دارد و مشیت مخصوص پادشاه میتواند منصب بدهد ، دولت بدهد ، شان بدهد اما جان دادن در دست خدادست . پس اهل بصیرت باید عبرت بگیرند و خدا را بشناسند

دوشنبه پنجم

صبح شاه سوار شدند ، اما خیلی دیر . بنا بود ناهار را نزدیکی قله بخورند چون دیر بود در سر چشمۀ کله کیله صرف کردند ، و لیعهد هم در رکاب بود ، با لیعهد اظهار لطف فرمودند ؟ در سر ناهار درحالیکه منهم نشسته بودم ، روز نامه عرض میکردم ، و لیعهد هم نشسته بود ، تفصیل درس فرانسه را از ایستان شوال کردند عرض کرد که شروع کردم ، چون مشکل بود تعاقب نکردم ، حالا مشغول درس هندسه هستم . شاه از خودشان تعریف کردند که اگر مشاغل سلطنتی نبود هر انگاه ده زبان و چند علم تحصیل کرده بودم .

سه شنبه سیزدهم

... دوشه برات داشتم ، بصیره رساندم . عربیضۀ عیال ناظم العاماء را دادم مواجب همشیرۀ اورا که زن حسام‌الملک بود و فوت شده ، بجهت او کفرتم دوسروزنامه عرض شد . جفرافیاخواندن ، گرامرخواندن ، پناه برخدا از ائتلاف وقت ! دو ساعت بغروب مانده منزل امین‌الملک آمدم مرا بجهت شام نگاهداشت ، خیلی صحبت‌ها شد ، شرحیکه امروز از شاهزاده سلطان حسین‌میرزا شنیدم خیلی تعجب کردم ، تازگی داشت تفصیل اینست یزیروز شاه‌قبل از رفتن شکار تخامقی را خواسته و بحضور و خواص گفته بودند : ۱) گر امروز شکار نکردم ، در مراجعت این تخامق را بمقدار شما خواهم کرد ، از اتفاق شکار زده بودند . در مراجعت حسین‌خان محلاتی چرتی ، تخامق را حضور آورده بود ، یعنی اگر شکار نمیزدید بمقدار ما میکردید ، حالا بمقدار خودتان بکنید ، شاه قهقهه خنده دیده

بودند ، هیچ نفر موده بودند ، من اگر بودم زبان چرتی را کنده بگوشش آویخته بودم . پناه برخدا ! با اخلاق شاه عاقبت ایران چه خواهد شد ! . . .

پنجشنبه پانزدهم

... بطرف در بخانه رفتم ، معلوم شد شاه بازسوار نمیشوند ، مدتی در آبدار خانه منتظر شدم ، حکیم الممالک ، ناظم خلوت و غیره رسیدند ، باتفاق آنها سرچشمه کله کیله ؛ که ناهار آنجا صرف خواهند کرد رفتم ، خیلی دیر تشریف آوردند یک از ظهر گذشته رسیدند . در سر ناهار روزنامه عرض شد . بعد قدری نوشتگات ملاحظه فرمودند شکارچیان ؟ که صبح بجهت پیدا کردن شکار رفته بودند ؟ خبر دادند که شکار حاضر است . . .

جمعه شانزدهم

... یک پاییس کاغذ از کنده آورده بود ، تفصیلی نوشته بود که پریشسب ساعت هفت ، توپیچیها اجماع کرده هر چه پاییس بوده در محله‌ها زخم زده ، دو سه نفر قریب بهلاکت هستند ، بعلوه میرزا ابراهیم که یکی از مستشارهای معتبر کنده است و حبس و استنطاق مقصوب با اوست و هر چه هست و نیست در اداره پاییس اوست ؟ اور اگر فته بمیدان توپیچیه برده علی رؤس الاشهاد ، در ملا' باحضور خود الله‌وردي خان میرینج توپیچی باشی ، بمقعدش شمع کرده اند و جمعی از توپیچیان با او لواط نموده سر بر هنه ، بی زیر جامه و بیراهن ، مدت‌ها در میدان نگاهداشته اند و آنچه لازمه افتضاح بوده برس او آورده اند بالاخره ازاو شرم کرده بودند . مقصود کنده این بود که کاغذ را قبل از وصول نوشتگات نایب السلطنه بنظر شاه بر سانم که پیش‌ستی کرده باشد . خلاصه خیلی این‌عمل نتایج بد خواهد داشت و گمانم اینست اداره پاییس بهم بخورد .

شنبه هفدهم

خبر شدیم که شاه سوار نمیشود . بدر بخانه رفتم ، کاغذ کنترابنده رهایون رساندم ، انتظار تغییر حالت داشتم ، چندان مؤثر نشد . ناهار صرف فرمودند ، قدری کاغذ ، جفرافیا و روزنامه زیاد خوانده شد . ملیجک تانی را که پسر کوچک ملیجک است و نزد عمه خود امین اقدس است خواجه ای بیرون آورد . این طفل خیلی طرف عشق شاهست . امروز از اتفاقات برات مواجب عمله خلوت را بنظر شاه رساندند . که حواله نموده و صحه بگذارند ، از مبلغ گزارف آن تعجب فرمودند که هشتاد هزار و کسری مواجب میدهند . بعد بجز ، ملاحظه فرمودند ، مواجب امین حضور را دیدند که قریب شش هزار تومن است ، خیلی متعجب شدند ، میرزا احمدخان پسر علاء‌الدوله که جوان

بسیار بذات بخیل ناپاکیست ، چرا که نسباً بعلاوه الدوله میرسد و حسباً بعضد الملک و تریت اورا پادشاه فرموده اند ، بی ادب ، جسور ، فضول و مفتون است ، دو سه مرتبه تکرار کرد ، من یانصد تومن مواجب دارم و فلان و فلان دو سه چهار هزار تومن ، یعنی : منکه پسر علاوه الدوله امیر نظام فرمای آذربایجان و قاتل حمزه آفاهستم ، کم مواجب دارم ، چرا باید امین حضور که چهل سال است خدمت کرده ، شش هزار تومن داشته باشد ؟ حسینخان چرتی جواب داد اگرچه یانصد تومن مواجب داری اما سه هزار سوار ابوا بجم تست در سال از هر یک یکتومن بخوری ، سه هزار تومن میشود ، شاه باسوء ظن ، اگرچه بحسب ظاهر طرف میرزا احمد خان را گرفت اما در باطن معلوم شان شد ، بر اثر اصحه گذاشته رد کردند ، هرسال در موقع صحنه برات این دلسربی را بنزدیکان خود میدهند .

سنه شنبه به یوسف

امروز شاه سوار نمی شوند ، احترام ایام احیارا دارند ، صبح در بخانه رفتم . درسر ناهار طوری تشنگی بمن غله کرد که بی اختیار از حضور همایون که روزنامه میخوانم ، بر خاستم و بیرون آمدم ، سر را میان حوض فرو بردم آب نوشیدم ، الی عصر بودم . جفرافیای زیاد فرمودند ، نوشتند . اثر مشغولیات بمعدن طلا بقضیه شیخ عبیدالله و قتل میان دوآب و خرابی آذربایجان ، بلکه سلطنت ، منجر شد ، این مشغولیات را خدا حفظ کند اثر بد نه بخشد ، اگرچه کارهای دولت تمام شده باین کارها مشغول میشوند لکن بهتر این بود که این یکدو ساعت راهم بدرد بیدرمان رعیت بیچاره ایران که در نهایت تعب میباشد رسیدگی فرمایند . خلاصه عصر معاودت بمنزل شد .

چهارشنبه بیست و یکم

قتل است . صبح برخاسته بدر بخانه رفتم . معلوم شد حاجی ابوالحسن معمار احضار شده است که با و حکم شود همه ساله علی الاستمرار ، دو هزار تومن بجهت خدام آستان پادشاه یورت بسازد . آنچه من فهمیدم مقصود کلی ایشت که برای ملیجک جائی بسازند ، چون هلتفت هستند شاید سایرین حسد برند و دلفسرده شوند اینطور فرمودند ، شهدالله یکی من که هیچ دلفسردگی نخواهم داشت ، زیرا که سلاطین مستقله در تواریخ ضبط است ، از قبیل ملیجک زیاد داشته اند ، یعنی ملیجک طرف حسد اشخاص عاقل نخواهد شد . خلاصه ناهار میل فرمودند ، کاغذ مطالعه کردند ، بعد کتاب خواندند ، ملیجک تانی پسر ملیجک را از اندرون بیرون آوردند ، چون این طفل خیلی طرف میل پادشاهست و در اندرون زیاد با او بازی میکنند ؛ بعادت اطفال که خلوت و

جلوی نداشتند؛ در بیرون هم طفالک بسر و گردن شاه میجست، شاه ملتفت شدند که ماها از ترس سربزمین انداخته ایم و سا کنیم. اما در باطن آنچه باید بگوئیم میگوئیم قدری از خود شیرینیهای طفل راضی بودند. سید ابوالقاسم جد اول این طفل را که بواسطه این طفل حالا خیلی طرف میل است خواستند که بیچه را برده بازی بدهد. امروز بعض‌المالک‌خان سالار خفت غریبی دادند. بعض‌المالک بازهار آمده بود، نیم ساعتی بهلوی من در کنار سفره نشست که روزنامه میخواندم، بعد برخاست ایستاد شاه خواستند مزه‌ای بکار بردند و شوخی بعض‌المالک فرمایند، فرمودند وقتی بهلوی ملیجک میایستی معقول جوانی هستی بلند قامت و خوشکل، چون ملیجک در میان معاایی که دارد، یکی کوتاهی قداست که سرایای او یک‌ذرع بیش نیست. بعض‌المالک راضی از اینحرف نشد، ملیجک هم رنجید. شاه عادل برای اینکه ملیجک نرنجد، فرمودند: اشخاص کوتاه قد زبر و زرنگ میشووند برخلاف باندها که تبلی هستند. خلاصه عصری امین‌المالک و موقول خان منزل من آمدند.

پنجمین بیست و دوم

امروز شاه سوار شدند و بشکار رفتند. من بواسطه دردرس و خستگی منزل ماندم و نرقتم. سبد انگوری از اسماعیل آباد آورده بودند، برای شاه فرستادم، خود مشغول ترجمه اخبار اطلاع شدم ناهار را منحصر بهندوانه و نان کردم، عصر خیلی کسل بودم، شب بهتر شدم، حکیم طلوزان شب آمد منزل من، حکایت میکرد که عصر دیدن امین‌السلطان رفته بودم، شاه رسیدند که از سواری مراجعت میفرمودند، به حاجی ابوالحسن معمار فرمودند: در تخته سنگی که مشرف بعمارت است از طرف مشرق صورت پادشاه را سواره بسازد و صورت امین‌السلطان، چون حکیم طلوزان هم بوده است، صورت اورا هم فرمودند بسازد و صورت ملیجک، مقصود از صورت امین‌السلطان و طلوزان ملیجک بوده، فی الواقع اینها بطفیل او صورت‌شان ساخته خواهد شد. انشاء الله بعد از اتمام، اینصورت و اشخاصی را که در این سنگ شهرستان نقاشی شده بالاشخاصیکه در تنگه داشت فیروز کوه، در زمان فتحعلی‌شاه نقش کرده‌اند، تناسب خواهم داد از این تناسب وضع آنوقت دولت ایران با حالا معلوم خواهد شد و بالله التوفیق.

جمعه بیست و سوم

صبح در بخانه رفتم، مرخصی از شاه گرفتم که فردا شهر بروم، امین‌المالک هم مرخص شد، الى عصر بودم خیلی کار کردم، روز نامه‌ها خوانده و جفرافیا نوشته شد. شب که بمنزل آمدم روز نامه اطلاع را که با حروف تازه ابتدای شده از فرنگستان از طبع خارج شده است آورده بودند، با عرضه خدمت شاه فرستادم که

اصل عریضه با دستخط را اینجا مینویسم .

سواد عریضه : قربان خاکپای اقدس همایونت شوم . برخلاف همه خدام آستان همایون ، هیچ وقت رسم خود را قرار نداده بودم که وقتی منشاء خدمتی میشوم بهزار وسیله آن خدمت را جلوه دهم ، زیرا که تکلیف خودم را درخانه زادی چنان میدانستم که عوض نعمت همایونی ، خدمت میباشد کرده باشم ، اما خانه زاد برخلاف همه چاکران خیلی بیکس واقع شده نه دوست دارم نه قوم و هواخواه که در آستان مبارک خدماتم را جلوه دهنند و بروز مرحمتی از طرف سمنی الجوانب همایون در باره ام مرعی شود لابد خود عرض نمایم : پذیرائی دو نفر سفیر کبیر خانه زاد با آنمه صرفه جوئی در عالم منتشر شد و همه وزراء و رجال معترف بودند و هستند که باینزوادی و خوبی نمیشد تدارک کرد ، انتظار داشت اقلاً یک بروز مرحمتی شود که دلگرم بوده در میان مردم سر فراز شود ، نشد . اگر غیراز خانه زاد هر که بود چه اختیارها باو داده میشد ، مثل اینکه همت طاران خانه زاد بجزئی خدمتی که کردند ، همه دارای تمثال بیمثال همایون شدند . بیک فرمایش در جاگرد ، ایجاد روزنامه اطلاع کرد و بنمک یادشاه و بتاج و تخت همایون قسم ، یا نصد تومان نقد باطلاع حکیم طلوزان بتاجر فرنگی دادم که از فرنگستان حروف آوردن و روز نامه را چنانچه ملاحظه میفرمائید با حروف چاپ زد که بهترین روزنامه های اسلامبول و فرنگ شده است نمیدانم این خدمت آخری انشاء الله در نظر مبارک مستحسن خواهد بود یا بدختی و بیکسی خانه زاد این خدمت را هم جلوه نخواهد داد . خداوند انشاء الله اینجان نا قابل را تصدق خاکپای مبارک کند . انشاء الله تعالیٰ .

سواد دستخط : از شما نو کر عاقلتر و قابلتر هیچکس را ندیده ام اما آقا صنیع -
الدوله چه التفات و امتیاز است که بتو داده نشده است ؟ دیروز بود که لقب جنایی که بوزراء داده میشود بتو التفات شد ، از نشان و حمایل و غیره آنچه لازم بود داده شده است دیگر هر ساعت و هر دقیقه که نمیتوان یک امتیاز عمده بشما ها داد . معلوم است خدمت کرده اید باندازه خودتان و بالاتر از آنهم امتیازات دیده اید ، باز هم خواهید دید لیکن این گله ها را بگذارید اقلاً بسالی یگذفعه ، ششماه یگذفعه ، سه ماه یگذفعه ، شما ماهی ده دفعه دلتگی بیدا میکنید ، وضع شما ها را هیچ نمیفهم چه چیز است ؟ بخصوص عمله خلوت را ، الحمد لله تو تاریخ دان و زبان دان هستی و سیو یلیزه هم میباشی ، اینطور هستی ، دیگران که خر هستند ، نمیدانم چه حالت دارند ! . . .

دو شنبه بیست و ششم

صبح قدری کار داشتم ، منزل ماندم ، ریش و سبیل از دو سه نفر بریده شد . گذاشت زیادی به یعقوب و یگدو نفر عمله شهری زدم ، بازار رفتم ، ده تومن خرید کردم ، معجل شمیران آمدم . دزآشوب خانه والده ناهار صرف شد ، حسن آباد آمدم ، خوابیدم .

سه شنبه بیست و هفتم

صبح بیرون نرفتم ، قدری نوشتجات و جزو سفر خود را زیر و رو کردم . امروز بیکارم ، بحساب آبدار و آشپز و تحویلدار سفر رسید گی شد . عصر معمتم - الملك با پرسش میرزا حسینخان که طفل ده ساله است ، دیدن آمده بودند ، بارون نرمان هم آمد ، خیلی صحبت شد آنچه را که امروز فهمیدم حمزه آقای مذکور را که امیر نظام نوشته بود ، سرش را آورده بودند ، باین تفصیل بوده که حسینقلی خان وزیر فوائد بقر آن قسم خورده او را اطمینان داده بود و آورده بود . لدی الورود از چادر بیرون رفته ، جمعی بسر حمزه آقا ریخته اورا با دو سه نفر دیگر پارچه پارچه کردند ، در حالتیکه جمعی از کسان وزیر فوائد را حمزه آقا کشته بوده است . مسیر از خارجه از این فقره بدولت ایران شماتت کرده و توبیخ نموده اند ، شیخ عبید الله در اسلامبول روز دوم ورود ، بحضور سلطان یزیرفته شده ، شاه ایران از این بابت خیلی مضطرب و پریشانست .

چهار شنبه بیست و هشتم

من الواقع العجیبه : دیشب ساعت سه از شب گذشته ، یا کتنی از محقق رسید که حسب الامر موافق ابلاغ جوف که از نظام خلوت است من از نو کری اخراج شده ام ابلاغ و کاغذ را مطالعه نمودم ، روحمن پرید شام خوردن را نفهمیدم . جواب نوشته فرستادم تا صبح خوابم نبرد ، غلطیدم و نالیدم ، بدوجهت : یکی بواسطه دوستی با محقق دیگر از وحشت شخص خودم . سحر گاه بیرون رفتم ، حاجی غلامعلی را نزد محقق فرستادم که جهت را معلوم کند ، جواب غیر شافی آورد . در این بین خبر دادند نظام خلوت وارد باغ شد . جانم بلب رسید ، حالا دانستم پادشاه مستقل ایران خیلی نقل دارد ، تا رسید وسط اطاق پرسیدم : من هم مثل محقق ؟ ... گفت : خدا نکند . آسوده شدم . از اتفاق ده تومن یول زرد پهلویم بود گفت : اگر میخواهی راست بگویم ده تومن را بده . عجز والتماس کردم ، سه اشرفی دادم ، دستیخطی بمن نمود که سواد دست خط بود . این ابلاغ امین السلطان بود که انشاء الله شرح حال اورا کما هو حقه خواهم نوشت در این ابلاغ نوشه بود : میروی شمیران اشخاص مفصله ذیل را حسب الامر اطلاع

میدهی که از نو کری اخراج هستند ، نه در عمارت ، نه در باغات ، نه در سواریها حاضر نشوند . اما من جه حالتی داشتم ؟ . . . ما بین مرگ و زندگی ! سبحان الله ! من چرا اینقدر وحشت دارم ، بفضل خدا باک هستم و بیغل و غشن . خلاصه ناطم خلوت رفت اندر ون خانه آمدم ، خوابم نبرد ، بدر شکه نشسته کامرانیه رفتم . امروز شاهزاده شهرستانک مراجعت میفرمایند ، اینجا خواهند آمد .

بعد از مدتی نایب السلطنه از اندر ون بیرون آمدند ، تفصیل را با ایشان عرض کردم از عزل همه خوشحال بودند ، جز آجودان مخصوص که خیلی متالم شدند . اسمای معزولین : امین حضور ، آجودان مخصوص ، حکیم‌المالک ، محقق ، میرزا رحیم‌ولد حکیم‌المالک . مدتی طول کشید ؛ شاه بیرون تشریف آوردند . لدی‌الورود اظهار لطفی بمن فرمودند مثل اینکه میدانستند ترسیده ام . عصرانه و چاهی میل فرمودند . با صاحب‌منصبان نظامی صحبت داشتند . بطرف سلطنت آباد راندند . امین اقدس ناخوتن است . از درب اندر ون بجهت احوال پرسی او رفتهند . من و معتمد‌الملک از درب باغ وارد شدیم ، شاه بیرون آمدند ، روز نامه دادند خواندم ، خیلی اظهار التفات فرمودند ، آسوده شدم ، اندر ون رفتهند من و امین‌الملک منزل امین‌السلطان رفیم ، زیاده از حد تعلق کردیم . معتمد‌الملک از طرف زوجه خود ، عزت‌الدوله که همسیره شاهست احوال پرسی کردند و خصوصیت نمودند . شام وعده کرد از طبخ حضور خانم بفرستد . من هم تملقات پخته کرم ، معلوم شد مواجب حضرات معزولین قطع شده و شاه طوری بر آشفته بودند که میخواستند آنها را بچوب و زنجیر سیاست کنند . خلاصه عجاله که جستیم ، بر ماحرجی نیست ، تابعه چه شود . بدر شکه نشسته دزآشوب آمدم . از آنجا حسن آباد . محمد علیخان پیشخدمت باشی ولیعهد با حضارم آمده بود . خوب بودخانه نبودم ، اگر هم بودم از ترس نمیرفتم . از سر بریده باید ترسید . خدایا ! این چه هنگامه ایست .

شب غرّه شوال

شاه سر درب همایون تشریف بزدند . آتشبازی و چراغان بجهت شب عید آنجا مهیا کرده بودند ساعت يك و نیم آنجا تشریف آوردند ، شام میل فرمودند ، در سر شام روز نامه عرض شد ، خیلی اظهار التفات بمن فرمودند ، جهت حروف باسمه ای که تازه از فرنگ خواسته آورده و روزنامه اطلاع را با آن داده ام چاپ نموده و باسمه زده اند . بعد بخانه آمدم ، ملا موسی بود ، غلام‌حسین حقه باز هم بود ، اما نه حالت و نه آلت . شب را خواستم بخوابم ، قرار من اینست تربا کدام را باید بهلوی بسترم بگذارم که علی‌الطلیعه بیدار میشوم . حب تربا کی میخورم که تخدیر نموده خوابم ببرد

تریا کدان را عبدالعلی پیشخدمت بعد العظیم داده بود که یهلوی رختخواب بگذارد یا غمداً یا سهواً فراموش کرده در جیب خود گذاشته بود، هرچه گردش کردم نیافتم، متغیر شدم، عبدالعلی را خیلی زدم، تریا کدان پیدا شد، ساعت بیهفت رسید با کسالت خوابم برد.

جمعه هفتم

... از سلطنت آباد بحسن آباد مراجعت شد، نزدیک کامرانیه جمعیت زیادیده شد که با چوب و کنک سرازیر میرفتند. معلوم شد یکی از سربازهای نایب السلطنه را جمعی گرفته بودند و زبانش را بریده بودند. این جمعیت میرفتند شاید ضارب را پیدا کنند. خلاصه نزدیک کامرانیه اجماع غریبی دیده شد که باز میرفتند سرازیر. نزدیک اردو قراولی جلو آمد، ما را هدتی نگاه داشت، تا اسم شب گرفت ما را رد کرد، دو سه نفر جوان خوشگل در میان صاحبمنصبان فوج نایب السلطنه بود.

دوشنبه دهم

... امروز از قراریکه شنیدم، جمعی بستی در بخانه ملاعملی و سایر علماء بودند بحکم شاه نایب السلطنه فرستاده بستی ها را در آوردند هنگامه غریبی شده، نزدیک بود شورش شود رعب سلطنت مانع شده بود. عضدالدوله را در سر شام احضار فرمودند که تلگراف بعلاط الدوله به تبریز خواهد فرمود. در سر شام صحبت شد از لفظ معنعن یعنی من درین خواندن روزنامه این لفظ را بیان کردم. امین السلطنه پرسید: معنعن چیست؟ شاه بعد از خنده فرمودند یعنی از ریش بریش باینمعنی که این خبر از ریش فلان بریش فلان رسیده است. بمن فرمودند: در تاریخ خودت ثبت کن. ماین شاه مگر الهام شده است که من تاریخ مینویسم و الا از کجا خبر دارد؟ خلاصه ساعت چهار خانه آمد.

یکشنبه شانزدهم

صبح زود سلطنت آباد آمد، شاه از نیاوران امروز رجعت سلطنت آباد میفرمایند. سرقنات ناهار میل فرمودند، بعضی دستورالعمل ها دادند الی عصر سلطنت آباد بودم، بعد دزآشوب، از آنجا بحسن آباد آمدم. امروز دو اتفاق که روداد یکی این بود: از قراریکه شنیدم حکیم‌الممالک عرضه‌ای عرض کرده یک حلقه انگشت ریاقوت. یک طاقه شال یک کلام الله خوشخط فرستاده بود بتوسط ناظم خلوت که بنظر شاه برساند شفاعت از او شود، ناظم خلوت از ترس نداده بود، ثانیاً شاه درس ناهار بحکیم طلوزان فرمودند: ازما سه زن آبستن هستند. حکیم و من هردو عرض کردیم: مکرچه میشود از شما اولاد بشود. سن زیاد ندارید. بسا شده است که بیست

سال اولاد نشده بعد شده است فرمودند : آبگرم پیر ارسال و خوردن آهن و مقویات ظاهرا اسباب شده باشد . تصدیق کردیم .

دوشنبه هفدهم

... شنیدم که مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه قرا گوزلو ، میرینجه یا امیر تومنان که سردار عساکر آذربایجان بود در ارومی مرحوم شد است . از مرگ هیچ مخلوقی خوشحال نیستم . اما اینمرد که لقب پدر مرا داشت و با هزار تومنان پیشکش بیادشاه ، امین الملک این لقب را گرفته بود خیلی از دادن این لقب با این شخص ناراضی بودم ، خدا هرچه خواسته است همانطور میشود ، خلاصه مغرب حسن آباد آمدم ، میرزا عباسعلی خان پیشخدمت باشی نایب السلطنه یک از شب رفته آمده بود . قدری با او صحبت شخصی شد . ایشان رفتند . الحمد لله زنده هستم .

پنجشنبه بیست و هشتم

امروز خیال دارم ، یعنی امشب ، بشهر بروم صبح سلطنت آباد رفتم ، سرقنات . شاه بیرون تشریف آوردند ، روزنامه خوانده شد . قدری هم درس خواندند شنیدم : دیروز حکم شدامین السلطان مقصرين خاوترا خواسته التزام بگیر دو حضرات را بالطاف ملوکانه مبشر ساخته حضور بیاورد ، خیلی از این مزده شادی حاصل شد . عصر شهر رفتم ، اهل خانه هم بجهت انجام بعضی کارها شهر آمدند .

جمعه بیست و یکم

صبح از شهر بسلطنت آباد آمدم ، معلوم شد شفاعت امین حضور را مستوفی - الممالک و شفاعت آجودان مخصوص و محقق را ائمین الدوله کرده بود حکیم الممالک و پسرش بطفل آنها مغفو شده اند . عصر شاه قریب دو فرسخ مرا بیاده راه برداشتند .

یکشنبه بیست و سوم

صبح سلطنت آباد رفتم . دیروز خداداد باغبان بشاه عرض کرده بود باغبان باشی بول شما را میخورد و کار نمیکنند . با غایبین را بمن بدھید تا بمبلغ کمی بسازم . چون در حضرت همایون غالبا دیده شده عرایض اخس بر اعالی رجحان دارد قبول فرموده بودند و سوء ظن از باغبان باشی و یقین هم پیدا کردند . خلاصه مغضوبین را امین السلطان حضور آورد ، امین حضور با حضرات نیامده بود ، بسايرین هر یک التفاتی شد : امین حضور بعد رسید ، بخاک افتاد ، زمین بوسید ، تضرع نمود ، خیلی مستحسن افتاد ، واقعاً آداب نو کری این بادشاه را این شخص بهتر از همه میداند . باصطلاح روز ، کهنه نو کراست . عصری امین السلطان ، مختصر امامفید ، تعریفی از یا کی شهر و نظم اداره من کرد ، خیلی مستحسن اتفاق افتاد ، ممنون شدم ، شبرا خسته و کسل حسن آباد آمدم

سه شنبه بیست و پنجم

موکب پادشاهی امروز تشریف فرمای عمارت عمامه میشوند . منزل اول نزدیک پل لواسان مشهور باشگرگ است که امینالسلطان - عمارت مختصری و با غ مفصلی انداخته است بهجهت دیوان . صبح که سلطنت آباد میرفتم در حوالی حسن آباد بولیعهد برخوردم که سلطنت آباد میرفت تعظیمی کردم که بگذرم ، دم کالسکه احضار شدم مدتی در راه طرف فرمایشات بودم ، نزدیک بکارانیه و اردوبی نایب السلطنه عرض کردم دیگر بس است فرمایشات زیرا که نزدیک باردو شدیم ، احتمال دارد به نایب السلطنه خبر برسد که با من فرمایشات میفرمودید فی الفور بشاه روزنامه خواهد کرد ، حقیقت میل ندارم ، اخراج شده مواجبم قطع شود ، اگرچه جسارت بود اما چه باید کرد ! اول مواجبی که از دولت بنم داده شد چهارده تومن بود ، بخواست خدا و بزمت زیاد بدوزار تومن رساندم ، خیلی عزیز دارم این مواجبرا ونمیخواهم مقطوع شود ، خلاصه ایشان از راهی و من از راهی بطرف سلطنت آباد رفتم . شاه صبح زود بیرون تشریف آوردند . ولیعهد ، نایب السلطنه ، وزیر امور خارجه ، حسام السلطنه را احضار نموده بودند ، مدتها با این چهار نفر خلوت فرمودند ، ندانستم از کجا بود . احتمال دادم باید از طرف آذربایجان باشد ، خلاصه بعد ناهارخوردن . در همین حرارت گرما و حدت آفتاب سوار شدند و بطرف لشکرگ راندند ، دو و نیم بغروب مانده وارد شدند ، من بشدت خسته و کسل بودم ، منزل رفته قدری خوابیدم ، یکساعت بغروب مانده با تفاوت حکیم طلوزان شرفیاب شدیم ، یک روزنامه طلوزان خواند و من ترجمه کردم . با غ لشکرگ بسیار بد باعی است ، اگر چنانچه این باع بدست من بود دو هزار بد شنیده بودم ، اما چون هرجه امین السلطان کند نزد این خسر و شیرینست هر قدر که تاخ شود هیچ نمیفرمایند ، خلاصه تعریفی از آغا محمد خواجه که کوتاه قد و قصیر است نمودم و همچنین از مردگ برادر زن ملیجک چه باید کرد ! در سلطنت مستقله همیشه این عادت بود که باید از این نوع اشخاص تملق گفت تازگی ندارد . شب رسید ، مدتی قبل از شام جغرافیا نوشتن ، در سر شام انکشاف تنکه محیط ینگی دنیا را خواندم . از من سؤال فرمودند : که محقق کجاست ؟ عرض کردم : چون فرمایش نشده بود نیامده است . بناظم خلوت فرمودند ابلاغی بنویس که محقق ، اجدان مخصوص ، امین حضور ، حکیم‌الممالک بیاند . در نوشن ابلاغ در حضور همایون ما بین دو بنی عم امین حضرت و ناظم خلوت کدورتی شد امین حضرت آبدارباشی که خود جوان خوب وزیر کیست و پدر که امین السلطنه باشد در تربیت او تقصیر نکرده است ، یعنی نه تربیت علمی ، چرا که نه خط دارد و

نه سواد ، تریت نو کری مستقاً را خوب کرده ، میل دارد و اسباب فراهم می‌آورد که جمیع فرمایشاتی که از طرف همایونی می‌شود او ابلاغ کند ، مثل اینکه سیرده است بسقاها که دم دربهای عمارت را دارند ، کاغذ هروزی ری که وارد می‌شود ، میگیرند بدست او میدهند بنظر همایون میرسانند ، جواب که گرفته شد در میان یا کت دیگر میگذارد سر آنرا خود مهر میکند میفرستد . آن شخص عریضه دهنده و آن وزیر احمق چه میله‌همد که تفصیل چیست ؟ . . . تصور میکند تمام احکام بتوسط امین‌حضرت صادر می‌شود . پسری امین‌السلطان هم که خود یک شرافت بزر گیست خلاصه شاه که میفرمودند بحضرات ابلاغ نوشته شود نظام خلوت به گفت و امین‌حضرت هم به . شاه بمالحظه اینکه این ابلاغ تکلیف نظام خلوت است ناظم خلوت تو نویس باز آبدار باشی به مجدداً گفت . بالاخره شاه قدری متغیر شده بالصرایحه فرمودند : نظام خلوت مبلغ باشد . ساعت چهار از درب خانه خلاص شده بچادر آمدند : خیابان مختصر اسباب سفر برداشته ام . چادرم سر بازیست . شامی صرف کردند خواهیم داشت .

چهار شنبه بیست و ششم

امروز بعامه میرویم صبح زود با حکیم طلوزان از جاده راست معمول برای افتادیم . شاه از کوه درجین که خیلی بلند و بد راهیست بجهت شکار کردن شریعت را خواهند آورد . ما از راه راست آمدیم از گلن‌دوك راه عامه داخل تنگه تنگی شدیم . آب مختصرا در این فصل در ته دره جاریست . راه خیلی بد است اما حالا تعمیر موقتی کرده‌اند . مدتی بطرف شمال رفتیم ، بعد ماین شمال و مغرب ، ده‌اول حاجی آباد بود طرف یمین جاده بود ، سه خانوار زیادتر نبود . ده دوم در بین راه بوجان بیست خانوار داشت . اینجا ناهاری صرف شد . خواستم بخوابم ، گرمی هوا و زیادی زنبور مانم شد . برخاستم که براه افتم ، شخص سیدی از اهالی ناصر آباد بجهت معالجه چشم تزد حکیم آمده بود . اظهار داشت اگر از راه ناصر آباد بروید ، هم راه بهتر است و خلوت وهم یک‌فرسخ تزدیکتر است قدری مردد شدیم ، اصرار آنمردمار ابا‌نصر آباد برد . ناصر آباد قریه بزر گیست ، حمام و مسجدی دارد . اشجار میوه و سایر اشجار زیاد دارد ، خوب واقع شده . طرف مغرب دره ایست . خانه سید عبدالکریم که حالا سید عبدالکریم خانست و برادر ائممه اسلام است اینجاست ، مادر ائممه اسلام پدر سید عبدالکریم مذکور شوهر کرده ، بعد از فوت شوهر اولی که پدر ائممه اسلام پاشد و این برادر از شوهر ثانی عمل آمده است . خلاصه بدنه که رسیدیم ، سید نامرد التماس کرد که زنی از اقوام من مبتلا بمرض جلدی است او را هم معالجه کنید از این خواهش سید سوء ظنی بجهت من حاصل شد که مارا فریب داده از این راه آورد

است که زن مریضه را نشان بدهد و راه مارا کج کرده است . خلاصه بعد از مدتی انتظار برای افتادیم از تپه که بالا رفتیم راه دوتاشد یکی طرف یمین دیگری طرف یسار راه چپ را که سرراست تر بود گرفته و رفتیم این راه کم کم بدمیشد ، معلوم شد راه شبان و گوسفند است ، نه راه مسافر . راه اول را ول کرده برای طرف راست افتادیم به یکمزرعه رسیدیم امامزاده مخر وبهای داشت شخص زارعی آنجا بود ازاو سؤال کردیم که راه چطور است ؟ گفت : چطور شده که شمارا راست معمول را گذاشته از این پیراهه که پیاده رواست آمده اید ؟ تفصیل را باو گفتیم . بسادات فحش زیادی داد که اینها از جمله بذاتیه ائمه دارند یکی فریب دادن بمسافر است . خلاصه پیاده شده اسبابهارا یدک کردیم از یک جاده که واقعاً برای بز هم خطر داشت که برود ، افتان و خیزان با نهایت زحمت سر بالا رفتیم ، خیلی خسته شدیم ، چهار بگروب مانده وارد عمامه شدیم . شاه تشریف نیاورده بودند . چادر من حاضر نبود ، چادر حکیم رفتم ، قدری کتاب خواندم یک ساعت بگروب مانده در بخانه رفتم الی ساعت چهار بودم . تفصیل عمامه را انساء اللہ خواهم نوشت .

پنجشنبه بیست و هفتم

امروز بنا بود شاه سوار شوند ، موقوف کردند بعد از ناهار سوار خواهند شد . در بخانه رفتم . آجودان مخصوص و حکیم الممالک آمده بودند ، طرف النفات واقع شدند ناهار منزل صرف شد ، کتابها و روزنامه ها خوانده شد ، مقارن ظهر محقق رسید . شاه را زیارت کرد ، شاه سوار شدند و من با محقق منزل آمدیم . دو ساعت نگذشت سه چهار فراش باحضور رسید ، در این قبیل سفرها که پادشاه بیحرم میانند منحصر است مشغولیاتشان بسوار شدن و شکار کردن و روزنامه و کتب بر ایستان خواندن ، دیگر نه صحبت از نوشتگات شهر است و نه میل بکارهای سلطنت دارند ، فی الواقع تعطیل میفرمایند مدت‌ها روزنامه و کتب خوانده شد ، امین حضور هم شر فیاب شد در سر شام . شام میل فرمودند ، برخلاف عادت‌هایی که این پادشاه دارند که بساز و صحبت میل ندارند و با آنچه سلاطین سلف مایل بوده اند نیستند و جز شکارهای پر زحمت هیچ نمیخواهند و نمی طلبند ، عمله طرب را احضار فرمودند . بواسطه بی‌میلی پادشاه باین طبقه و فقر و پریشانی مردم و دماغ سوختگی اهل پا یاخت که کسی طالب خواستن و اجرت دادن این سلسه نیست عمله طرب جز یکنفر که آقامحمد صادق باشد ، باقی بی معنی و دولک‌تر اش ، یعنی قرشمال هستند . خلاصه من و محقق منزل آمدیم ، شام خورده خوابیدیم .

جمعه بیست و هشتم

... صبح حکم بکوچ فرموده بودند ، من و طلاوزان از راه معمول بطرف لشگر که منزلست آمدیم ، در مزرعه ناهار صرف شد ، آلو زرد اینجا معروف است و الحق

بهترین آلوزرد ها و فوا که است دهات سرراه باین تفصیل است : از عمامه بطرف لشکرک : اول حبیب آباد ملکی حبیب الله خان برادر ائم الدوّله بیست خانه دارد . دوم ناصر آباد سادات نشین چهل خانه . سوم بوجان رعیتی است سی خانه چهارم مزرعه که باع زیاد دارد هفت خانوار پنجم کردیان شش خانوار ششم حاجی آباد که حاجی عبدالله خان قورخانه چی تازه ساخته دو خانوار هفتم نجار کلا هشتم گلندوک نهم جاج دهم شورک آب . بعد از صرف ناهار براه افتادیم ، چون یقین داشتم که چادرها نرسیده با طلوزان زیر سایه چنار گلندوک که بچشمme چنار معروفست و محل اردو یعنی سراپرده شاهست ، قدری آسود گی و راحتی نمودیم ، سه ساعت بفرووب مانده منزل آمدیم . وارد چادر شدم دیدم علی بخش میرزا بیشخدمت ولیعهد اینجا نشسته است دستخطی از ولیعهد بمن داد که علی بخش میرزا را با پیشکش و عریضه منزل شما فرستادم که بعرض برسانید ، خیلی پریشان شدم . خدایاچه کنم حالا ولیعهد فرمایشی فرموده اند ، اطاعت نکنم چطور نکنم ! بکنم از تهمت میترسم زحمتها کشیده ام دشمنها رفع کرده ام تا اعتبار کی تحصیل نموده ام ، حالا بیک تهمت دشمن چگونه اعتبار را ازدست بدhem . خلاصه خیلی پریشان بودم ، درین بین خبر رسید که شاه وارد منزل شدند ، بر خاسته رو بدرب خانه رفتم ، در بین راه باین خیال افتادم که امین حضرت آبدار باشی که جوان و جویای نامست و تازه روی کار آمده است بمناسبت تحویلداری صرف جیب و پیشکشها ، بهتر اینست نزد او برود ، بجلو دارم گفتم : برو چادر بشاهزاده علی بخش میرزا بگو ورود شمارا بشاه عرض کردم فرمودند بروید آبدار خانه عریضه و پیشکش را بدھید امین حضرت بیاورد حضور . از آنطرف هم امین حضرت را دیدم گفتم بیشخدمت ولیعهد شمارا میجست . دلالتش کردم که آبدار خانه است . عریضه و پیشکش را خود رفت و گرفت و حضور آورد . اگر جرئت میکردم در دولتخواهی اینعرض را خدمت ولیعهد میکردم که اولا چرا بیشکش بیموقع میفرستی ؟ . . نانیا در عوض پنجاه تو مان چرا بیست و دو امیریال میفرستی ؟ میخواستی افلا بیست و پنج امیریال بدھی یا پول سفید . خلاصه طاقه شال زمردی هم بود که بمن و امین حضرت قسمت شد و همچین امیریالها را میان عملاء خلوت قسمت کردند جواب عریضه و لیعهد نوشته شد و شکاری برای او فرستادند الحمد لله رفع شر از ماشد . علی بخش میرزا هم شال کرمانی داده شد ، بعد شاه میل کردند ریش خود را ، بجهت ورود بسلطنت آباد بترانند . حاجی حیدر خاصه تراش را خواستند همینکه حاجی حیدر صابون مالید و تیغ بدست گرفت نجوائی کرد با شاه در حالتی که من و طلوزان حضور نشسته بودیم و مشغول خواندن روزنامه بودیم . شاه بزبان خوش جواب دادند : چشم . حاجی حیدر باز پیله کرد باز شاه که چاره ای

نداشتند جز تمکین ، زیرا که قدری از ریش تراشیده شده بود و تیغ بر هنه در دست خاصه تراش بود اگر متغیر میشدند ریش تراشیده نمیشد و احتمال داشت که خاصه تراش از تغییر شاه دستش بارزد و صورت مبارک زخم شود ، فرمودند : چشم . من بی اختیار خنديدم استيصال پادشاه مقندر ايران را بدست دلاك ديدم که شاه هم خنديدم با آنطوری که من خنديدم معلوم شد که حاجي حيدر از شاه استدعا کرده است از اين سه چهار شکار که زده اند و يكى را بهجهت ولیعهد فرستادند يكى راهم باو بدنهند که بهجهت نایب السلطنه ببرد و مداخلی نماید . بالاخره بزور وابرام و اصرار گرفت خيلي خنده داشت . امر وز بحمد الله ازيك خنث بزرگى من جستم که دیگر توبه نمودم خود را باين مخاطرات دچار نکنم . نوشتم که آلوزرد مزرعه خيلي ممتاز است قدری من با خود آورده بودم ، تعریف آلوزرد را خدمت شاه کردم . فرمودند : چرا نياوردي ؟ عرض کردم حاضر است . فرستادم از منزل آوردن . شاه چند دانه ميل فرمودند بعد برای من خیال آمد که آلوزرد از فوا که نفاح است و مورث درد دل ، اگر خدای نکرده امشب دل شاه درد بگیرد من چکنم ! توبه کردم دیگر از اين قبيل خصوصيتها با شاه نکنم . شب رسید الی ساعت چهار جفرافيا نوشتن در سر شام روز نامه عرض شد بعد هر خص فرمودند .

تفصیل عمامه از اینقرار است : عمامه از قراء لواسان کوچکست در انتهای غربی این بلوك واقع شده از چهار طرف کوههای سخت و بلند دارد خيلي مشکل است در ایام فترت ورود بعمامه ، اگر یگصد تفنگچی در سردهنه که راه منحصر است با آنجاها وجود داشته باشد . جلگه عمامه اگرچه مدور بنظر میآید لیکن قدری طولانیست و طول آن از مشرق بمغرب است ، طرف شمال کوه مربع تخته سنگی است موسم بالارک که پشت آن جاگه لار است وهیچ راه از عمامه بالار نیست مگر ییاده روی باصعوبت . این کوه لارک یک قسمت از سلسله کوه البرز است که دور مازندران و گیلان و استرآباد را محيط است . در طرف شمال شرقی این جلگه عمامه دره بسیار بزرگیست عمیق با شعبات زیاد که سر چشمه رودخانه از آنجاست . رودخانه عمامه در این فصول اول میزان پنج سنگ آبدارد که از این دره جاری است . در وسط دره یعنی در نقطه ای که دره دو شعبه میشود شعبه ای بطرف مشرق و شعبه دیگر طرف مغرب ، در همین وسط بالای تخته سنگی بسیار سخت آثار قلعه کهنه مخر وبهای پیدا است که بسیار کهنه و قدیمی است طاوزان که چند سال قبل آنجا رفته بود میگفت : حمام و طویله و بورت زیادی دارد و از خيلي دور بواسطه تپوشه های بزرگ آب باین قلعه میآورده اند . بنظر من که از دور دیدم مشابه بقلعه جات اسماعیلیه است یا قلعه جات سلاطین و ملکان رویانی و مازندرانی .

زیاد قدیم نمیدانم این قلعه را فزیاده از هفت‌تخته هشت‌تخته سال عمر نمیدهم . اما عقیده عوام بر خلاف است . آنها میگویند عمامه دیو اینجا را ساخته است ، شاید عمامه نام از دیوان مازندران یعنی امرای مازندران بنای آنجا را کرده باشد ، بهر حال عجاله خراب و فوزیر است . رودخانه عمامه جریانش بخط مستقیم از شمال بجنوب است در انتهای جملکه عمامه از تنگه بسیار سختی گذشته از دیه گیل‌سکان که در وسط این دره واقع است و دره بهمن اسم موسوم است عبور کرده آنجاها را مشروب ساخته اگر زائد بیاید داخل رودخانه جاگرد میشود این آب دا از قدیم حضرات عمامه‌ای ها بازحمات زیاد مجرایها ساخته از دو طرف بمغرب و مشرق برده اراضی و باغات خود را مشروب می‌سازند دیگر آبی ندارند مگر ذرا انتهای غربی جملکه قناتی حفر کرده اند که در این فصل نیم سنه آب دارد . زراعت عمامه منحصر است بجو و گنام ، تخمی چهار و نیم زیاد تر عمل نمی‌دهد خیلی زمین بدی دارد ، اشجار اینجا منحصر است به بید زیاد و تبریزی و کمی چنار . اشجار میوه ندارد ، یکنوع سیب ترش جنگلی دارد که با آن رب می‌سازند بسیار ممتاز و چند درخت آلوزرد هم دارد . هوایش بشدت معتل و آتش بلا نهایت گوار است برف در سر چشمۀ رودخانه‌ی ای اوخر تاستان هست ، باکه تحصیل بخش هم از دور ها میتوان کرد . راه عمامه یکی از همین راه معمول است که از راه ناصر آباد ، بوجان ، گلن‌دوك می‌آید ، از گردنۀ بط سرازیر میشود که بالنسبه بد راهی نیست دیگری از تنگه کلیکون که در زستان بسته میشود از شدت برف و سرما . اگرچه در زستان مدت چهل بلکه پنجاه روز تمام راههای عمامه بسته است راه دیگر طرف مغرب ، سمت فشنگ ، رودبار ، قصران می‌رود که خود اهل عمامه با زحمت زیاد ، بیاده قاطر خود را برده بی ذغال می‌روند . عمامه یکصد و اندي خانوار دارد . دو حمام و سه مسجد و دو امامزاده دارد موسوم بشاهزاده حسین که آنیس - الدوله تعمیر کرده است و امامزاده نور . خود آبادی دو محله است : بالا و یائین . مالیات یکصد و سی تومان از عهد خاقان فتحعلیشاه تیول فتح‌الله‌میرزا شعاع‌السلطنه بود حالا بعد از فوت او تیول شعاع‌السلطنه دوم ولد اوست . سه طایفه در عمامه سکونت دارند : گرجی ، نوری ، مازندرانی که مشهور بکیانی هستند ، میگویند افغان بجیله وارد عمامه شد و قتل عام کرد و هرچه بود آتش زد . بعضی فرار کردند بمان‌ندران رفتند بعد از رفت افغان دو باره مراجعت نمودند . آنیس الدوله ، فاطمه سلطان خانم حرم محترم پادشاه که سوگلی است ، از اهل این قریه است از قرار تقریر یکی از اهل قریه پدر این خاتون محترم نور محمد نام از طایفه گرجی بوده است اگرچه دونفر دیگر میگفتهند آملی از اهل مازندران بوده است لیکن گمانم اینست برفرض هم آملی

بوده شاید از طایفه گرجی بوده است که صفویه کوچانیده و در مازندران سکنی داده اند در هر صورت نور محمد رعیت بیچاره و بی بضاعت و بی مايه ای بود . مرد ، سه اولاد از او باقی ماند : حبیب الله و محمد حسن و ایندختر . والده اینها بیکی از سادات ناصر آبادی شوهر کرد دختر را عمه او که زوجه فتح الله نامی بود نزد خود برد و نگاهداشت ما بین اهل عمامه و فتح الله نزاعی شد فتح الله از عمامه قهر کرد عیال خود را برداشت بدولاپ طهران رفت . نبات خانم صبیه مصطفی بیک لوسانی که سمت للگی بنشاه داشت و در حر مخانه بود بجهت پسر خود دختری خواست که وجیه باشد این دختر را یافت خواستگاری شد شوهر عمه و عمومی او که کربلائی مهدی باشد ندادند فوراً عمه را دیده نقد و جنس تعارف باو دادند ، دختر را آوردند . همینکه وارد حر مخانه گردید جیران خانم فروغ السلطنه که آنوقتسو گلی بود این دختر را بخدمت خود نگاهداشت . کم کم در خدمت شاه طرف میل شد ، ترقی کرد تریست شد در سفر سلطانیه بیست و دو سال قبل صبغه پادشاه شد . حالا یکی از نسوان بزرگ عالم است ، بسیار مقدسه و محترمه است و غالباً غصب پادشاه را فرمی نشاندو توسط از بیچار گان میکند . . .

دو شنبه غرہ ذیقعدہ

صبح بطرف سلطنت آبادمیر قتم ، بنایاب السلطنه برخوردم که بزیارت امامزاده داود میرفت . والده و عیالشان صبح زود رفته بودند . آقاسیدصادق را هم دعوت نموده برد بودند گالسگه را نگاهداشتند . قدری صحبت فرموده بعد مرا مخصوص گردند . سلطنت آبادر قتم . شاه بیرون تشریف آوردند ، ولیعهد آمد . آدمی باحضور من فرستادند شریاب بشدم . اما میدانم التفات ولیعهد جز عداوت شاه چیزی نیست شاه قدری با ولیعهد فرمایشات فرمودند ، بعد ناهار صرف و از حضور خودشان برای ولیعهد ناهار التفات فرمودند بعد از ناهار مدتی با ولیعهد صحبت داشتند بعد تقسیم اشیاء یزد فرمودند . تفصیل این اشیاء از اینقرار است : حکومت بزدچندی بادوستعلی خان معیر انهمالک مرحوم بود . او از شدت شیادی بگردن دولت گذاشته بود که همه ساله دو سه هزار تومن از بابت مالیات ، اجناس گرفته شود . دولت هم قبول کرد . این اجناس را بطور تعارف بدوستعلی خان میفرستادند او عوض وجه نقد مالیات ، بخزانه که دست خودش بود می سپرد . بعد از او هم بهمین قرار ماند . دو سه هزار تومن حلا بده هزار تومن رسیده است . شاه خیلی اظهار بشانت می فرمایند از این اجناس . اما از این غافل که اگر عوض ده هزار تومن جنس وجه نقد می بود در خزانه ، جواب چندین نفر بر اتدار را میداد . حالا این اجناس قدری بعمله خلوت قدری بحرم خانه تقسیم می شود ، ده هزار تومن ضرر بدولت وارد می آید . خلاصه بعد از تقسیم اجناس قدری هم بجهت عیال من مرحمت فرمودند . با غ فرق شد من حسن

آباد آمدم . میرزا رضای کاشی و ملاموسی بودند آقای تارزن کاشی آمد تار زد آواز خواند ، کجا دل فسردۀ کسل ما درک این‌عوالم را می‌کند ! . . ده تو مان انعام دادم . صبح رفت .

سنه شنبه دوم

صبح سلطنت آبادرفتم . حضرات مقصرين عملۀ خلوت هر یك بيك‌سرداری‌ترمه مخلع شدند . شکر خدارا کردم که در غضب یادشاه چندان نباتی نیست . دل خوب‌دارند خداوند عمر طولانی بددهد . حکیم طلوزان بود روزنامه خوانده شد شنیدم وزارت و ظایف را از امین‌الملک گرفته بمیرزا ز کی ضیاء‌الملک داده اند . خیلی از این فقره متاسف و متالم شدم بدو نفر از مخلسان امین‌الملک که یکی نظام خلوت و یکی موجول‌خان است گفتم : علاج این کار خیلی سهل است . شاید شاه ملت‌فت نبوده‌اند که بعد از استغای امین‌الملک از مدیری مجلس شوری و وزارت و ظایف را هم گرفته‌اند ، شما که اظهار دوستی می‌کنید امین‌السلطان را که خیلی اظهار خصوصیت می‌کند و ادارید همین‌قدر حضور همایون متذکر شود یقین است که شاه امین‌الملک را بضیاء‌الملک نخواهند فروخت اعتنائی نکردن ، معلوم شد تمام مردم اعمالشان بجهت منافع ظاهریست دوستی با امین‌الملک بجهت گوش بریدن آن بیچاره بود که اسبی ، ساعتی ، خزی ، از او بند بشوند ، باشرافت اینکه با او مرا وده دارند گوش دیگران را ببرند ، خلاصه این میرزا ز کی ضیاء‌الملک تفصیای دارد ، این شخص از اهل تفرش نو کر . . . بود ، وقتی که زینت‌الدوله صیبه فتحعلی شاه زوجه . . . بود این میرزا ز کی با او مرا وده و عشق پیدا کرد به تحریک این مرد زینت‌الدوله سمی بخورد . . . شوهرش داده بود که موثر نشد و من خود از لفظ . . . شنیدم که بشاه عرض می‌کرد ، خلاصه بعد . . . میرزا ز کی را دواته او هم تحصیل پولی کرده بود ، باين و آن داد ، دو سه حکومت کرد ، قریب به دویست هزار تو مان باقی او در دفتر معین است . مستوفی بنائی شد ضرر زیاد بدولت وارد آورد . در این اواخر از حکومت گیلان که مراجعت کرده بود مدتی در اصطبل بستی بود و خیلی پریشان بود ، زوجه او که همان زینت‌الدوله باشد که بنکاح در آورده او را از خانه بیرون کرد ، حالا بدادن تعارفات وزیر و ظایيف شده .

پنجشنبه پانزدهم

صبح عشت آباد رفتم . مزاج مبارک بواسطه رفقن خون از موضع بواسیر قدری کسل بود . وزیر خارجه آمد خیلی خلوت کردند . با امین‌الملک و امین‌السلطان هم همین‌طور ، جزوۀ کتاب نامۀ دانشوران که شاهزاده مرحوم مباشر و مؤلف آن بود حالا

من هستم ، مقرری اینماه را بحضور آوردم . بنظر مبارک کم و خفیف آمد ، یاعمدآ یا سهواً فرمودند ، ماهی همینقدر نوشته میشود ؟ . . . که خون بکله زد امادر کمال ملامت خود را نگاه داشتم و عرض کردم ماهی صد تومان بجهت تألیف این کتاب بشاهزاده اعتضادالسلطنه مرحوم میدادند ، حالا شصت تومان کردند آنوقت اسماً ماهی چهار جزو و داشتید فمیرسید و حالا معناً هفت جزو و دارید و اینست ماه بماه میرسد ، خلاصه کلام از اتفاقات امروز اینکه چراغ گاز با یدم مفتوح شود و شاه در موقع افتتاح حضور به مرسانند چراغ مفتوح شد تشریفات فراهم آمد ، شاه نرفت . تفصیل اینست : در سفر دوم فرنگ شاه میل کردند که در طهران ایجاد چراغ گاز بشود بسبک فرنگستان اما از کیسه خود چیزی خرج نفرمایند . بنادیک ثلات از مخارج رسپه سالار بددهد ثلت دیگر را امین‌الملک یک ثلت هم شاه . امین‌الملک که ببردن منفعت جزئی در پیدا کردن فایوس تو انان خود را کنار کشید . شاه پیست و چهارهزار تومان ، رسپه سالار بگفتة خود هفتادهزار تومان بدفعات مختلف دادند ، فایوس هم وعده روشن کردن چراغ مذکور را داد و از عهده بر نیامد ، بالاخره تا کیدات شد بلکه تهدیدات تا روز افتتاح به پنجشنبه یازدهم مقرر شد . معتمد‌الملک که از طرف رسپه سالار حاکم خراسان ، مناسبت برادری و سمت و کالت دارد در طهران است . تشریفات زیاد از هر قبیل فراهم آوردن میدان تویخانه را آرایش دادند . بیدقه‌ها افراسنند موزیک‌چیان خبر کردند شرب و شیرینی و اقسام میوه فراهم آوردن وجه نقد و شالی هم بجهت پیشکش آستان پادشاهی حاضر گردند . صبح امروز اسب و کالسکه بجهت سه ساعت بغروب مانده خبر شده بود . علی القفله موقف فرمودند . معتذر بکسالت شدند و ناظم خلوت مأمور شد رفت و لیعهد و نایب السلطنه را آورد . شاهزاده هارا مأمور حضور افتتاح فرمودند و خود نرفتند اگرچه شنیدم جنایب آقا و سایر وزراء هم بودند . اما خیلی بجهت معتمد‌الملک که تشریفات فراهم آورده بود و بجهت فایوس اسباب خفت شد . معروف است که نایب السلطنه بواسطه عداوت با رسپه سالار و کفت بجهت دشمنی که با شخص فایوس دارد ، شاه را ترسانده بودند که جمعیت و ازدحام زیاد است ، اگر تشریف بیاورید یعنی خطر است دیگر نمیدانم چه شده است شاید بعد معلوم شود خلاصه چون خیلی کسل بودم بخانه آمدم لباس را تازه کنده بودم که فراش سواری با حضارم رسید ، فراش دوم ، فراش سوم خیلی مشوش شدم . بعجله عشرت آباد رفتم معلوم شد ، شب پیرون شام میل میرمایند و مخصوصاً من و ملیجک را حکم بتوقف دادند ، سایر عمله خلوت را مرخص کردند بودند اما پر رؤی حضرات و ضعف حالت پادشاه سبب شد که جمعی بر علیه میل پادشاه مانده بودند . ساعت چهار خانه آمدم .

شنبه سیزدهم

· صبح دیدن و کیل‌الدوله رفتم نبود . از آنجا رفتم و ناظم‌العلما را که ناخوش است دیدن کردم ، از آنجا خانه محقق رفتم با تفاوت او بازار رفتیم و باهم عشت آباد . در سر ناهار بودم بعد خانه آمدم خوایدم . مرا بیدار کردند که شاه خلعت داده اند . خیلی تعجب کردم رسم شاه تا بحال نبوده است که بصرفات طبع خلعت التفات‌کنند گفتم اشتباه شده است حامل خلعت را خواستم ، سرداری تن پوش را که امروز در بدن مبارک بود زیارت کردم و بوسیدم در نهایت تحریر هستم که چه شده و برای چه این خلعت بمن داده شده ، عصر ناظم خلعت آمد پرسیدم ، گفت : بعد از رفتن تو بی مقدمه سرداری خواستند . یک سرداری سفید آوردن ، پوشیدند و این را که از تن خارج کردن بجهت تو فرستادند ما ها خیلی تعجب کردیم که چطور شد بی استدعا خلعت دادند ! خلاصه شب سلطان ابراهیم میرزا بود .

چهار شنبه هفدهم

امروز صبح اول بطرف دروازه دولاب رفتم خیابان جدید را تماشا نمودم که می‌سازند و موسوم به کمارانیه است بعد بخانه حشمت‌السلطنه از آنجا بخانه معتمد‌الملک از آنجا عشت آباد رفتم . تفصیلی گذشت که لازم است بنگارم : در روز نامه اختر شرحی نوشته شده بود که دولت ایران می‌خواهد سواحل مشرق جنوی بحر خزر را یعنی حوالی استرآباد را بدولت روس بفروشد شاه از این مطلب زیاد برآشته بودند دو نفر از وزرای خودشان را مأمور کرده بودند که تفصیلی بنویسند بطور تکذیب که در روزنامه اطلاع مندرج شود . امین که یقین این مطلب را خوب مینوشت نمیدانم بچه ملاحظه طفره زده بود از نوشتمن و بگردن وزیر خارجه انداخت . متجاوز از یکماه است شاه این فرمایش را کرده و هر روز تا کید و تکرار می‌فرمودند ، وزیر نمی‌فرستاد . بالاخره دیشب فرستاده بود خواندم و خنده دید و هیچ نگفتم . علی‌الطایعه برخاسته بیرون رفتم چراغی روشن نموده مسوده کردم ، میرزا فروغی را خواستم دادم نوشت عشت آباد رفتم ، شاه فرمودند مسوده وزیر چه شد ؟ از جیب بیرون آوردند نمودم . خواندند بتکرار کوشیدند چیزی نفهمیدند فرمودند : من نفهمیدم چه نوشتی است ! آنوقت مسوده خود را دادم و عرض کردم : من فضولی کرده چیزی نوشتی ملاحظه فرمایند . خواندند بسیار تعریف فرمودند ، عرض کردم : قربانت شوم زبان هر فرقه‌ای را اهل آن فرقه میداند دوازده سالست اداره روزنامه با منست و چهارده سالست اتصالاً بجهت شما روزنامه می‌خوانم . خلاصه بجناب وزیر بسیار بد گذشت عذر مراجعت بمنزل شد .

یگشنبه بیست و هشتم

امروز در بخانه رفتم . شاه که بیرون تشریف آورده فرمودند : بعد از ناهار برو اندرون کتابهای مرا ترتیب بده . بعد از ناهار شاه ، اندرون رفتم سه طاچچه اطاق کتابخانه را ترتیب دادم ، باقی ماند فردا انشاء الله . زنها زیاد بمن خنده دند با قدر خمیده سر بیمو ، ریش جو و گندمی ، از در اطاق هر خانمی که میگشتم ، خنده کرده تمسخر میکردند . اعتنا نکرده بالا خانه شاه رفتم . چهار ساعت مشغول کتاب چیدن بودم . امین اقدس پشت در آمده احوال پرسی کرد . امروز اتفاقی روی داد که می نویسم : شاه با وزیر خارجه در خیابان باع نشسته مشاوره میکردند ، عمله و بنا که اتصالا در عمارت پادشاه هست ، عمله ای از نزدیک محظی که شاه نشسته بود عبور کرد شاه وحشت نمود ، عمله بیچاره را از باع بیرون کردند و باین ختم شد گفتگوی شاه با وزیر

دو شنبه غرہ ذی حجه

دیشب باران زیادی آمد ، هوا چون بهشت شده است . صبح شیخ عبدالرحیم مجتهد کرمانشاهان دیدن آمده بود . بعد در بخانه رفتم . الی ناهار شاه بودم مراجعت بخانه شد . امروز شنیدم که خوانین قاجار بعضاً الملك شوریده‌اند در عرايض خود محقق هستند . اما شاه ملاحظه نموده طرف عضدالملک را گرفته است که لابد شرح حال عضدالملک را می نویسم : این شخص موسوم به علیرضا خان است پدرش موسی خان پسر سلیمان خان قاجار است پدر علیرضا خان عمومی والده شاه میشود ، این جوان حالا که سنۀ هزار و دویست و نود و هشت است سی و پنج سال دارد در سال‌های اول سلطنت شاه ، غلام بچه و بعد پیشخدمت شد . در عزل میرزا آقا خان صدر اعظم او و جمعی با تهمام خبر بردن بجهت میرزا آقا خان چوب خوردند و اخراج شدند . بعد بواسطه قرابت با مادر شاه دوباره اورا آورده کم کم اعتبار پیدا کرد و سبب اعتبار او دوچیز بود ، یکی آنکه در نهایت صداقت و بیعلمی بود ، دیگر آنکه تقدس زیادی پیشنهاد خود کرده . شاه بحمد الله نادان نیست که از اینها خوشنی بیاید و مقدس نیست که عوام را دوست بدارد . لابد یک درجه باشی خاص بیعلم و نادان اعتماد دارد چرا ؟ نمیدانم شاید بعد بنویسم . از مردمان مقدس هم راضی نیست گاهی سلیقه بر خلاف میرود . آنگاه که علیرضا خان غلام بچه بود و مجرم ، مخصوصاً در مالش پای شاه استادی و هنری بکار میرد خیلی مطبوع ، کم کم اعتبار پیدا کرد تا بنا شد خشتهای طلای گنبد مطهر عسگریین را بکسی بدھند ببرد . بتوسط مهدعلیا این مأموریت را گرفت . من خود حاضر بودم که معیرالمالک مرحوم استدعا کرد که خلعتی باو داده شود شاه نمیداد با هزار مرارت با وجودی که فصل زمستان بود و مناسب نبود ، یک کلیجۀ ترمۀ لا کی دولا باو دادند

خان بطرف عتبات رفت و اردوی شاه بطرف خراسان ، در مراجعت خان در فیروز کوه باردو رسید ، اول اعتبار وشونات خان شد . لدی الورود بطهران لقب عضدالملکی گرفت بعد از مأموریت امیر اصلاحخان مجدالدوله خالوی شاه که بحکومت عربستان نایل شد و بمرض خوراج مرد ، نظارت باو رسید مدته میشود که مهر داری را باو داده اند در سفر کربلا و دو سفر فرنگستان خان هم همراه بود ایلهخانی قاجار شد ، چندی وزیر عدلیه بود وقتی اقبال باو روآوردہ بود و چند حکومت داشت بعلاوه پنج شش منصب درباری . حالا هم سه چهار منصب درباری که نظارت و مهر داری و ایلهخانی گری قاجار باشد دارد . مکنت زیاد اندوخته و املاک زیادی دارد وزند گانیش با نهایت خست میکندرد . شؤنات زیاد بخود قرار میدهد . با باد و بروت است در عنوانات و در تواضع مقید ، با صدور غالباً م Hispan بروز شان و ایبات جلال ، شانه بشانه میزند اما همینکه مشت چانه خورد فی الفور شیر وار که حمله برده بود روباه وار فوار میکند . در چشمهای او خاصیتی است که هر وقت میل بگریه میکند ، فوراً میگرید و این فقره چقدر ها بکار او خورده است شاه هر وقت جزئی کسالتی دارد فوراً گریه میکند و در نظر جلوه میدهد که تنها دوست سلطنت اوست . اینست حالت خان معظم مفخم والسلام .

چهارشنبه دوم

شاه دوشان تپه سوار شدند . من صبح قدری بگردش خیابانهای شهر رفتم . بعد مراجعت بخانه شد در خانه گفترا دیدم که از مشایعت شاه مراجعت میکرد ، اورا بخانه آوردم قهوة خورد و رفت خپلی صحبت داشت ، بعد اندرون رفته تا هار خوردم بیرون آمدم که بخوابم ناظم خاوت رسید مأمور بود که مرا شب دعوت کند سر شام حاضر باشم . در این بین صحبت داشت که شاه امروز جیب دیوانه را دید با کمال کسالت مزاج ، مرا مأمور کرده است اسباب استعلام اورا فراهم بیاورم بخط من کاغذتی ، یعنی ابلاغی نوشت بمیرزا نصرالله طبیب که حسب الامر حبیب را معالجه نماید ، من یا بمالحظه دنیا یا محض خاطر خدا فرستادم حبیب را آوردن لحاف رو و فرش زیر و لباس باو دادم ، دوا دادم قراردادم غذا های یخته باو بدھند ، یول دادم . شب درب خانه بودم .

سه شنبه هشتم

صبح در بخانه رقمم . نجم الملک منجم باشی و بهلر صاحب مهندس را دیدم با مخبر الدوله وزیر علوم آنجا هستند ، معلوم شد دیشب شاه خواب دیده است که بنده اهواز را در خوزستان بخرج خود بینند و محل مخارج اینکا را قرار داده است که

در سال نو بنای متفرقه نکند مگر همین کار . الحمد لله که باین خیال افتاده است که بهترین خیال است واسم این یادشاه انشاء الله ابدالدهر به نیکنامی خواهد ماند .

پنجشنبه ۵هـ

امروز عید بزرگ اسلام عید قربان است . صبح علی الوجوب قربانی شد بعد تفصیلی رو داد که اجباراً مینویسم اگرچه بدست خود قبایح اعمال خود را می نگارم دوسره روز بود ملا موسی اظهار میداشت که زنیست موسوم بحسن خان ودف سه زن خوب را جا کش است و خیلی میل دارد با شما آشنا شود ، سابقاً هم شمارا دیده است اصرار زیاد ملاموسي و تعریف از جنده های تبعه حسنخان ، نفس شیطانیرا محرك شد کاری را که در عمر نکرده بودم و بعد از این هم خیال ندارم بکنم مرتبک شوم ، اسباب رفقن بحسن آباد را فراهم آوردم سید کر بالائی فمیرزا رضا را اطلاع دادم . چهار از دسته گذشته بی تدارک ناهار وابداری دیوانه وار بطرف حسن آباد راندم میرزا رضا هم بامن بود شش بغروب مانده وارد حسن آباد شدیم . درها بسته بود سرایدار ها بواسطه ناخوشی وی پولی شهر آمده بودند و با غبانها در باغ بودند . در را کوییدم بعد از مدتی باز کردند ، داخل شدیم اطاق کتیف جاروب نشده درهم و برهم گرسنگی زور آورده است ، نان و پنیر و سبزی خوردم درصورتیکه در شهر الحمد لله هزار قسم خوارک فراهم بود . خلاصه بعد از مدتی آدمها رسیدند ، قدری خواییدم ، عصر بزیارت امامزاده قاسم رقم در مراجعت ملاموسي را دیدم با سه نفر زن وارد شدند . قبل از ورود باطاق ، ملاموسي بقچه آنها را که چادر نماز و زیر جامه محمل وغیره در آن بود زیر بغل داشت ، نشان داد ما نزد خود تصور کردیم که صاحبان اینها باید بد گل هم نباشند . با میرزا رضا در خیال بافی بودیم که از پرده چه بیرون خواهد آمد میرزا رضا اشعار خواجه و سعدی حاضر کرده بود که بجهت ورود آنها بخواند من آبی خواستم و آئینه و گلابی و سر و رورا شستم . گلاب زدم سبیل ها را تاب دادم ، عبائی دوش گرفتم شوخ و شنک نشستم ، دیگر غافل از اینکه دمنک و الدنک خواهم شد ، ربع ساعتی طول کشید خانم اول که حسنخان بود با چادر نماز خرامان خرامان وارد شد ، تعظیمی کرد ، رو را گرفته بود ، گوشة چشم نشان میداد ، اذن جلوس دادم نشست ملاموسي معرفی کرد که حسنخان است و خیلی محترمه است با میرزاده مرتضی قلی میرزا خانه یکی است میرزا رضا که حاضر برای خواندن اشعار بود و اچورتید ملاموسي درک کرد گفت : این حسن خان جا کش است . صاحب کار عقب است دونباره شاهوار نشستم ، باعصاری گه درست داشتم گاهی بحوض حوضخانه بازی میگردم ، آب یا شی مختصری باطراف مینمودم خانم ثانی وارد شد که جان کلام بود

زنی بود بسن بیست و پنج الی سی از اهال تبریز ، چشم کوچک ، ابرو باریک ، دماغ زینی ، دهان بی اندازه گشاد ، تمام صورت حتی ابرو را با سرخاب زاید از اندازه گانگون کرده ، زیر جامه محمل نخی گلی درپا ، پیراهن زری کهنه دربر ، ارخالق زری مستعمل در بدن ، چادر نمازی درسر ، خرامان خرامان چون دلبران وارد شد ، تعظیمی بجا آورد اجازه جلوس یافت و نشست ، خانم سوم وارد مجلس نشد از گوشة پرده گوشة ابرو نمود ، معلوم شد خانم سوم زیر جامه ندارد ، با شلیته آمد و خجالت از ورود دارد . خواهی نخواهی ورودش دادیم و در صفحه حریفانش نشاندیم ملا موسی از جا جست ، آهسته نزدیک آمد ، بنن گفت : ترا بخدا زن باین خوبی دیده ای ؟ ماشاء الله طبق صورت چون اطلس بقدیم بدن این زن سفید و نرم است که بوسه از لب تا بناف مبلغزد و ناز از گردن بکفلن ، پستانش لیمو و فلاشی بیمو . من و میرزا رضا بلند و بی اختیار خندیدیم ، او از تنفر و من از تغیر بخود لرزیدیم اما دم در کشیدیم . آهسته بامیرزا رضا گفت : ما که مقصود و خیال دیگری نداشتیم میخواستیم با دلبران شوخ و شنگ مستانه و حریفانه بشنینیم و بیزمیم حالا با دیوان جهنم و عفریتان پرالم صحبت خواهیم داشت و آنها را مسخره میکنیم و میخندیم . در این بین خیالی بجهت من آمد که حضرات را اعاده بشهر دهیم ساعت نگاه کردم یعنی بغروب مانده بود ، خلاف فتوت و عطوفت بود . دندان بچگر گذاشت و خود را بزور مشغول ساختم . شب رسید ، سید گربلائی هم از شهر آمد ، درها را بستیم مجلس بزم آراستیم سه بطری عرق و یک مینا می از شهر آورده بودند ، در مجموعه ای مجلس آوردن . قدری ماست و نان و پنیر به بطریها ضمیمه کردند . خواستم شانی تحولی دهم و خود نمائی نمایم ، آبدار را فحش دادم که آجیل چه شد و کتاب کو ؟ آبدار فضول جواب داد : از گوشت قربانی صبح که بجهت خانه خود ذخیره کرده بودم مجال بردن نکردم ، اگر میل دارید کتاب شود و آجیل در دزآشوب در د که بقال موجود است . گفت : پرسیار خری ، از کتاب گوسفند هرچه باشد بیاور و از آجیل آلات هرچه یافت میشود فراهم کن . ده دقیقه بعد طبقی در مجلس گذاشت که گوشت کتاب یخته و آجیل بو نداده در آن بود . بالاخره بنوشیدن باده مشغول شدیم حسن خان ملحف که تابحال رو باز نکرده بود پرده از رو برانداخت مخموری مغروی آورد و صورت خود را چون ماه محسوف جلوه داد . این زن چهل و پنج الی پنجاه سال دارد لاغر میان ، کوتاه قد ، سیاه چرده ، زشت رو ، خشن مو ، با وجود این صفت از خود راضی ، فیسو و قفو . منکه جز صورت زشت و سیرت پاشت انتظاری نداشتیم تعجب نکردم . سید گربلائی او را دیده بود مدتی ملحف آقا وجیه بوده است با او گرم

صحبت شد از گذشته گفتند . خلاصه از کیسه خود پنج عدد اشرفی تومنی بسید دادم که بحسنخان بدهد . حسنخان بر آشافت که من بعشق رو و دیدار موی فلانی آمدام در بندر هم و دینار نیستم اما باطناً اشرفیه را بسید کر بلائی سپرد که نکاهدارد . مجلس گرم شد میرزار ضابنای صحبت را گذاشت . بیضه های آخوندرا بستند میمون وار . سید کر بلائی تصنیف میخواند و چوبی دست گرفته آخوند را میرقصانید . تصنیف این بود

شاه شمشیر بند هستم خسر و هنر مند هستم .

خنده خنک زیادی شد ، عبدالعلی پیشخدمت گفت بیرون ماهتاب خوبی است چرا بیرون نمیروید . عفو نت پاچه زیر جامه حضرات طوری اطاق را بدهوا کرده بود که از این تکلیف عبدالعلی نهایت رضایت را هم رساندم . بیرون آمدم در کنار حوض مدور فواره دار نشستم . آن ضعیفه بی زیر جامه داعیه رقص و خواندن کرد دو سه دهان خواندو رقص کرد . با این تفصیل که زیر جامه حسنخان را که قدک گلی بود عاریه بوشیده دایره کوچکی را که همراه آورده بود دست گرفت و این تصنیف را خواند :

شب دلکم تنک است روز دلکم سنک است

عرق نیست بنک است شراب نیست رنک است

سرمه نیست سنک است

آخ آخ جنک جنک جنک است

شیر از که بازم جنک است تبریز که بازم جنک است

کرمانشاه که بازم جنک است همدان که بازم جنک است

باز آمدیم بطهران

قبله عالم دلتنهک است

کلنل ز رویم حیا کن شرمی تو از خدا کن

رحمی بر عایا کن ای شاه با عدالت

شکر الله سلامت

باری از شب خیای گذشت ، ساعت چهار شد شام خواستم ، حسنخان مست بود خود را بروی من انداخت لبام را خواست بمکد ، دورش کردم گفت تو خیای زشت شدنی در خانه های سنگلاج ترا دیدم خیلی خوشگل بودی . گفتم : خانم عزیز آنوقت سال من چهارده بود ، حالا سی و نه سال دارم . آنوقت غم زمانه نداشتمن ، حalam بتلا هستم گفت فلانت پس چرا بر نمیخیزد ؟ گفتم مردی ندارم . اما جوانمردی دارم ، دوامیر یال باو دادم که مرا آسوده بگذارد بحال خود باشم . شام آوردند خواست لقدمه دهانم گذارد ، کناره گردم قهر نمودم با وجودیکه گرسنه بودم شام نخوردم ، ملاموسي متصل مجلس گرم

میکرد . بطورشوخی ملاموسی را کنک زدم فریاد میکرد : حضرات جنده کنک خورده شنیده بودیم اما جا کش بیراهن دریده ندیده بودیم ، از این حرف خنده زیادی شد ، بعد باطاق آمدیم ، حضرات را ببرج خوابانده در را بروی آنها بسته و قفل زدم . خودم با میرزا رضا و سید کربلائی در اطاق دیگر خوابیدیم ، صبح بر خاسته روپ شهر آمدیم . خدا حفظ کند مرا . برای کفاره معاصی دیشب گوسفندی به سید اسماعیل امامزاده فرستادم .

جمهوہ یازدهم

در بخانه رفتم ملیجک را دیدم پرسیدم : دیشب شاه بیرون شام میل فرمودند ؟ گفت خیر لگن امشب خواهد بود ، پرسیدم : چرا ؟ گفت : دیشب تازه اصلاح شده بود میان ایس الدوله و شاه ، باز در سر شام ایس الدوله بشاه متغیر شده بود که پسر ملیجک مثل که چی است که هرشب در سر شام حاضر میکنی ؟ شاه بر آشته بود همان شباه بچه مرا از اندرون بیرون کردند و بخانه آوردند . شاه بیرون تشریف آورد از ملیجک پرسید پسرت کو ؟ بی محابا عرض کرد دیشب او را بخانه آوردند قدغن کردند دیگر او را اندرون راه ندهند . شاه عذر خواهی نمود منهم رشته کلام را گرفته تمجید زیادی از طفل نمودم . ناهار میل فرمودند روز نامه عرض شد ، بعد از ناهار مراجعت بخانه نمودم . دمل در با دارم اذیتم می کند ، عصر هم شاه بعیادت و لیعهد رفته بود .

شنبه ۵ یازدهم

با زحمت دمل اجباراً در بخانه رفتم . امر وزشان قانون نوشتند و قراردادند ایام بجهت کارها معین باشد اگرچه از این قوانین زیاد نوشته شده و باز هم نوشته میشود و یقین مجری نخواهد شد . هر وقت کاغذ زیاد جمع میشود یا کسالتی و کنافتنی در وجود مبارک شاه پیدا میشود یا صدر اعظمی معین میشود از این قبیل قوانین ایجاد میشود . امشب شاه بیرون شام میل میفرمایند . ظهر خانه آمدم ، عصر در بخانه رفتم الی ساعت چهار در خدمت شاه بودم .

دوشنبه چهاردهم

امروز نمک خوردم ، خانه بودم . شاه دوشان تپه تشریف بردنده . امشب هم آنجا خواهند ماند از قرار تقریر نظام خلوت دیشب با ایلچی روس و وزیر خارجه خلوت ممتدی کرده بودند . مسئله سرحد خراسان خیلی خیالات رامغشوش دارد ، عصری بدوشان تپه رفتم ، شاه دو ساعت از شب گذشته از شکار مراجعت فرمودند . سنگی پیدا کرده اند باعتقاد خودشان زمرد است ، شام میل فرمودند در سر شام روز نامه عرض شد ، ساعت چهار مراجعت بشهر شد .

سنه شنبه پانزدهم

صبح دوشان تبه رقم ، درسر ناهار بودم ، بعد مراجعت شهر شد ، شاد عصری مراجعت کردند . لدی الورود خانه امام جمعه دین ضیاء السلطنه صبیه خود رفته بودند ، حرم هم آنجا مهمان بودند ، از قرار یکه شنیدم رقص کرمانشاهی که بسیار خوشکل بوده است و چندی در طهران آمده و یولها اندوخته است ، مقرر شده از طهران اخراج شود ، من این رقص را نایدم افسوس دارم .

چهارشنبه شانزدهم

صبح قدری دیر در بخانه رفتم ، طلوزان آمد دمل رادید ، بعد در بخانه رفتم شاه بیرون تشریف آوردند باوزیر خارجه زیاد خاوت کردند ، معالم شد باز مسئله سرحد روس و خراسان در میان است ، بسیار متغیر بودند ، بعد از ناهار بلا فاصله من خانه آمدم . الحمد لله زنده هستم ، عصر شاه اصطبل خاصه رفته بودند .

پنجشنبه هفدهم

صبح علی الرسم در بخانه رفتم ، در سر ناهار بودم ، بعد رجعت بخانه شد ، والده تب کرده است ، امروز امراء دیوانخانه حضور آمدند ، محصلی محاسبات معین-الممالک را که سیصد هزار تومن باقی دارد با وجودان مخصوص دادند .

جمعه هیجدهم

عید غدیر است ، در بخانه رفتم سلام بود . بعد از ناهار خانه آمدم ، محمد تقی خان تجربی پیشخدمت شاه ، خالوی ضیاء السلطنه صبیه شاه امروز زفوت شد . شاه بعادت معمول که هر که بمیرد بجای دلسوزی میفرمایند از افراد عرق مرد است در باره او هم این یاد خیر را فرمودند . خدا یا ! مارا بین زودیها نمیران که در باره ماهم این فرمایش را نفرمایند . نه بر مرد بزرگ نه باید گریست .

شنبه نوزدهم

شاه امروز ناجرود تشریف میرند بواسطه دمل عرض کرده بودم که تخت روانی از تخت خانه دولت موقه بنم داده شود که مرا بجاورد بر ساند داده شد ، صبح زودبراه افتادم ، در سرخه حصار ، وسط راد ناهاری صرف شد ، سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم ، شب احضار حضور مبارک شدم . شام بیرون میل فرمودند ، جمعی از اهل حرم قهقهه کرده نیامده بودند ، شنیدم دیشب بواسطه اظهار مرحمت به پسر ملیمجک ، انس الدوّله پرخاش کردند کار از گفتگو بجای نازل کر سیده بوده است . میفرمودند بواسطه بدی غذا هر دو بدخل شده بودند . سبحان الله از این پادشاه در کمال قدرت هر سال ده کروز تو مان خرج میفرمایند و بجهت وجود مبارک خودشان در نهایت خست و

بدی و هنگی میگذرانند ، یکی از ضروریات زندگی اکل و شرب است . حلق و جاق و دلق مشهور است اما آنچه اکل و شرب است بانهاست سلیقه‌ای که دارند ، بمالحظه اقوام مادری خودشان که این منصب نظارت باید از سلسله مادری باشد . اعتنا نمیفرمایند و این طایفه مادری شاه بیقاپیت تر و احمق تر و متکبر تر از جمیع مردم ایران هستند ، معلومات آنها یاک گریه ب موقع است که همیشه در گوشتش چشم حاضر دارند و در موقع بخراج میدهند و بیشتر اسباب ترقی آنها همین است . اما آنچه دلچ است پادشاه هرچه بیوشنده‌ها بجهت تملق لازم است که تعریف کنیم کی جرئت دارد بر خلاف بگویند پس چون معایب گفته نمیشود پادشاه از کجا بداند که خوب لباس پوشیده است یا بد ؟ اما جاق ، بمناسبت حلق و دلق باید باشد . خلاصه چون مرافعه ائمه‌الدوله بجهت پسر همیجک بوده است زیادتر بمرحمت افزودند ، بحسب خودشان شام کشیدند و بجهت طفل فرستادند و اورا در حضور ما بوسیدند ، شب بخواندن روزنامه گذشت .

سنه شنبه ویست و دو

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَاعْتَبِرُو يَا أُولَى الْأَبْصَارِ ! امروز صبح شنیدم شاه سوار نمیشود ، در بخانه رفتم شاه اندرورن بودند . در بیرونی صاحب‌جمع پسر امین‌السلطان را دیدم که بانهاست شعف بنن برخورد و گفت مزده مرا بده سیه‌سالار در خرابان فوت شده ! حرفاً این جوان طوری بنن اثر کرد که زیاده از حدیب یشان شدم . صاحب‌جمع که انتظار فرح زیاد ازمن داشت ، حالت پریشانی مرا که دید متعجب شد ، راست است سیه‌سالار مرحوم بنن صدمه زیاد زده بود ولی بد و جهت راضی بمر گ او نبود : اولاً بقاعده کلیه که هیچ ذینفسی را بی نفس نمیخواهم دید تانیاً همه باید بمیریم .

ای دوست بر جنازه دشمن چوبگذری شادی مکن که بر توهم این‌ماجرارود این شخص با جمیع صفات ذمیمه‌ای که داشت خیلی عاقل و دانا بود و از یولتیک و اصول فرنگ مطلع بود . اگر پادشاه اورا بواسطه ترقیات زیاد دیوانه نگرده بود بهترین خدمتگار دولت میشد . امادر ظرف یکسال وزیر عدله ، بعد وزیر جنگ ، بعد صدر اعظم ، آنهم با آن استقلال که فی الواقع تفویض سلطنت باو بود باینجهت دیوانه شده بود و مغروف ، طوریکه امروز شاه میفرمودند نسبت بنن جسارت زیاد میکرد . خلاصه ماستنیده بودیم اما خودرا بناشنوائی زدیم اما خودشان با کمال استعجاب فرمودند و اظهار تاسف ظاهری کردند ، در باطن چندان متالم نبودند زیرا که میفرمودند این مرد بحالی رسیده بود که جز مر گ چاره‌ای برای اونبودو مارا همیشه در زحمت داشت بلکه یکنوع حالت مدعیت پادشاه را داشت ، مقصودش خیانت بولینعمت بود . خلاصه جمعی را دیدم بسیار مشعوف بودند و جمعی بین‌ماخ بودند . از خوشحال‌ها بخصوص پسر علاء‌الدوله

وغيره . الى عصر در بخانه بودم ، از قر از تاگر افهاس په مسالار دیشب یک ساعت از شب گذشته هرجوم شده است عصر از در بخانه ، چادر حسام السلطنه رفتم نبود ، منزل معتمد الدوله بودند آنجار فتم آنها هم از مردن سپاه مسالار خوشحال بودند منزل آدم . از شهر نوشته بودند که جناب ناظم العالما هم مرحوم شده است .

چهار شنبهٔ بیست و سوم

... در سر شام روزنامه عرض شد ، موجول خان پسر آقاخان امین الصحه هم بود چون انفاقی گذشت اول لازم است که شرح حال او را بنویسم بعد تفصیل را قلمی دارم : موجول خان موسوم بغلام حسین خان ، چنانچه ذکر شد پسر آقاخان و مادرش طوطی خانم همدانی دده شاه است اوقاتی که یادشاه طفل بود این خدمتگار همدانی را که در اندر ون مرحومه مهد علیا بود بفراش درب اندر ون که آقاخان باشد ، دادند و در بدو دولت یادشاه این جوان بوجود آمد که حالا باید از سی سال متجاوز داشته باشد تقریباً سی و یک . یادشاه جمجمه بواسطه رقت قلب و نیکی و پاکی فطرتی که دارند بجمعیع اطفال رضیع میل کامل دارند این پسر هم چون پسر دده بود و در اندر ون راه داشت کم کم طرف النفات شاه شد تارشیدی کرد و غلام بیچه شد . از معلومات این طفل در غلام بیچگی این بود که اخبار را از اندر ون به بیرون واز بیرون به اندر ون میبرد چنانچه در دادو دیه هنگامی که شاه آن جا بود بواسطه دروغ و حر فهای جعلی نزدیک بود که حاجی محمد خان حاجب الدوله را طرف بیمرحمتی شاه کند . ازا این قبیل کارهای زیاد کرده است . قدری که سن او زیاد شد ، نزدیک بود از اندر ون رانده شود ، تدبیری مادرش را بخطاطر رسید . آنوقت شاه عکاسی میفرمودند و غالباً عکس حرمخانه و زنهای مردم را که بحرم خان سلطنتی میرفتند بر میداشتند این پسر خود را با جفر قلیخان که الحال رئیس مدرسه است و آنوقت شانی نداشت آشنا کرد و چاپ کردن عکس را از او آموخت یک دو سالی کارش این بود که شاه عکس میانداخت و او چاپ میکرد این مجرمیت اسباب اعتباری بجهت او شد میگویند بعضی از عکس هارا بدیگران میداد اما گمان نمی کنم راست باشد . خلاصه شاه که از عکاسی هم کسل شدند این جوان اسباب فضولی بجهت خود ندید ، اعمال طفو لیت خود را مجدداً پیش گرفت اما بجورهای دیگر و پخته تر . خود را اخبارچی شاه نمود ، احوالاتش باشیاه بعد ذکر خواهد شد در جای دیگر ، بعلاوه با یادشاه بنای مضخن که را گذاشت ، دیوانه وار گاهی حرفی میزند خواهشها را اطفال از شاه میکند روغن و هیزم از شاد میخواهد یادشاه او را طفل میداند و خنده باعمال او میکند ، مردم بیرون تصور میکردند این کل عنایت الله شاه عباس شده است که هر چه میخواهد میگوید و میکند با آثار ضایع ملقب بنظام خاوت که تفصیل اورا در موقع

خود خواهم نوشت مراوده کرد بامیرزا علیخان امین‌الملک بنای خصوصیت را گذاشت
ناظم خلوت معرف بیرون او میان مردم شد. اعتبارات او را جلوه میداد. در منزل
امین‌الملک با بعضی از شاهزادها و وزراء ملاقات کردو خصوصیت پیدا کرد. دوسفر
هم در رکاب همایون فرنگ آمد شهرتی یافت، در صدارت میرزا حسین‌خان مرحوم،
زین‌خانه را باو دادند زین‌دار باشی شد. اینست شؤنات موجول خان.

اما صفات او: بسیار خسیس بشدت بخیل و ناجیب بلا نهایت پست فطرت،
علاوه جعال. برای یکدینار جان هزار کروز نفس را میتواند بیاد دهد؛ بجهت تحصیل
ده دقیقه افتخار، خانواده ای را تمام میکند. اما صورت: جوانیست بد چشم، یعنی
چون چشم اشقيا سفیدی چشم سرخ است، ابروهای بهم پیوسته دارد. پوست سیاه و
چرک، قد باندازه، خیلی مقید است خود را بسازد و خوشکل کند، عطیریات استعمال
نمیکند اما بالفطره نجس است. این شخص یکی از معلماتش این است که مردم را از
شاه میترساند و بهر که میرسد میگوید: فلانی! شاه از تو فلان و فلان شنیده بود منتظر
صدمه باش. این شخص بیچاره بنای تملق را باو میگذارد. از این خوشحال است که
جمعیع مردم را از شاه عادل خوش فطرت، این‌علیه ماعلیه، همیشه مایوس دارد، واقعاً
مرغ یائس است مراوده با اشاره زیاد دارد. اگر بقدر عشری از اشاره همقطاران
خود، شأن داشت دنیا را بهم میزد، اما اتفاقاً در این چند روزه میل کرده‌ام باحدی
از عمله خلوت اعتنا نکنم. بخصوص به موجول خان: این جوان خیلی از این فقره
جریست. خواست در حضور همایون مرا بتراویز که طرف اعتنای خود کند، بدون
تمهید مقدمه عرض کرد: ابوالقاسم خان نبیره ناصر‌الملک که در لندن تحصیل میکند
میگویند مثل کشیش شده از شدت تحصیل، هم انگلیسی میداند و هم فرانسه. من که
مقصود اورا دانستم سکوت کرم. مدتی نگذشت، بطور دیگر اورا در حضور همایون
بسیار خفیف نمودم. خلاصه شب را تا ساعت چهار بودم بعد بیچادر خود مراجعت کردم
شاه بواسطه تفتین و فساد سیه‌سالار در کارها بسیار مشعوفست از مردن او.

پنجمینه بیست و آنچه ارم

۰۰۰ از اتفاقات امروز اینکه ظل‌السلطان نوشت بود حاجی جابر خان عرب‌ملقب
بنصرت‌الملک که صاحب کرورها دولت است رفز عید قربان فوت شده، خوشبا حال
شاهزاده که بر دولت سابقه خود دو سه کرور علاوه خواهد ساخت.

جمعه بیست و پنجم

با وجود دمل بحکم شاه، سوار شدم امروز بنا بود شاهزاده‌ها پول بردارند در
حضور همایون قمار بازی شود، ناظم خلوت ابلاغ کرده بود. حاجی حسام الساطنه

جوابی نوشته بود که صد تومان حاضر است بهر که فرمایش شود تحویل بدهم نایب مناب من باشد ، من در مکة معظمه تویه کرده‌ام ، معتمدالدوله نوشته بود من اهل قمار نبوده و نیستم در مکه هم تویه از معاصی نموده‌ام ، بدون اینکه بنویسد صد تومان حاضر است بنایی خواهم داد . اجوبه دو شاهزاده اسپابدلخوری شاه شد . این شد که آنها بسواری احضار نشدند و خودشان تشریف فرمای شکار شدند ، رکن‌الدوله قادری از راه در رکاب بود مرخص شد منزل آمد . خان محقق حامل دستخط و خاتمه حکومت خراسان و سیستان او گردید ، من الی ناهار گاه بودم شاه خیلی دلیر از اعمال سپهسالار مرحوم بودند ، همچنین از طرف آقا وجیه ، میفرمودند : در این مدت کم زیاده از شصت هزار تومان سپهسالار و آقا وجیه مداخل نموده اند ، پس در این ده سال چه کرده باشند ؟ بعد از ناهار منزل آمدم ، در سر راه باتفاق نایب ناظر دیدن رکن‌الدوله رفتم ، شاهزاده خوب آدمی است شرح حال مفصل او در موقع نوشته خواهد شد . اما اختصاراً اینکه خلافاً بسیار زشت است عظم جته بجدیست که شاهزاده از ترکیب انسانی خارج گرده است صورت هم بسیار قبیح است ابروهای درشت‌پرمو ، سبلتین کافت وسیاه ، چشم ازاندازه خارج ، دماغ گندۀ بی قاعده ، اما خلافاً بسیار عاقل و خوشرو ، عامل و صرفه جو ، شاهزاده پسر محمد شاه است برادر پادشاه . والده اش از نجیبای افشار ارومیه است صیغه بوده است . بعد از فوت محمد شاه مدتها حکومت طهران اسماء با او بود اما وزراء بزرگ مثل میرزا موسی وغیره اداره میکردند ، بعد حکومت قزوین بعد حکومت خمسه یافت ، در خمسه خیلی عاملی کرد ، مائۀ خوبی اندوخت . چهارسال قبل بحکومت خراسان رفت اما اسماء ، رسمای حکومت با سپهسالار بود . با وجود این خیلی خوب راه رفت . حالا بالاستقلال حاکم خراسان شد . رفتن من منزل شاهزاده بجهت این بود که درست بعقل شاهزاده برخورم . آدم بیعلقای نیست ، میگویند جناب يعني نظام العالما آنروز نمرده است .

شنبهه بیست و ششم

... بعد از ناهار شاهزاده رزا که حسام‌السلطنه و معتمد‌الدوله و محمد امین میرزا باشند احضار فرمودند ، بنای بازی شد ، بمن فرمودند نزدیک پادشاه نشسته روزنامه بخوانم . شاهزاده های خیلی تعریف کردند ، شاه فرمودند من خودم هم همین‌طور ترجمه میتوانم بکنم شاهزاده ها اول تصور میکردند روزنامه فارسی است من میخوانم بعد که ملتافت شدند روزنامه فرانسه است و من خط و زبان فرانسه را مثل فارسی میخوانم تعجب و تعریف کردند الی عصر در بخانه بودم . عصری منزل آمدم .

شنبه چهارم [۱۴۹۹ مهر]

... در بخانه رفتم ، معلوم شد دیشب تعزیه عروسی رفتن حضرت فاطمه را در تکیه بیرون آورده‌اند ابن تعزیه را بقدرتی رذل کرده‌اند ، دیشب مخصوصاً زیادتر رذل شده بود ، تعزیه خوانها زوزه سگ میکشیدند . وفاحت بقدرتی شده بود و خنده اهلن خرمخانه طوری از بالا خانه بصحن تکیه منی آمد که اشخاصی آنجا بودند نقل میکردند که از تماشا خانه‌های مضمون فرنگستان خیلی باخنده‌تر بود . نه شان سلطنت بود و نه ایام تعزیه سید الشهداء ع مقتضی این عمل . خلاصه باز تصیر الدوّله و ناصرالملک احضار شدند . عجب‌حسن عقینه‌ای باین دونادان غیر عاقل ، شاه دارد . عصر از نهر روز زودتر بخانه مراجعت شد . زندگانی حاصل است تا خداوند چه خواهد !

دوشنبه ششم

در بخانه رفتم شاه خیلی متغیر بودند بواسطه سرحدات روس و خراسان‌حوالهای خیلی پریشان است اما افسوس که مستشار این امر خطیر تصیر الدوّله است که جز چند شعر عربی و دو سه‌فرجه مطلب تاریخی هیچ معلوماتی ندارد . بخت قمار و قدری پر روئی ، نه غلط گفتم ، زیاد پر روئی اورا صاحب میکنت کرده است و شائی یافته است و ناصر الملک مرد ابله و بی‌قابلیت وزیر خارجه که ده سال قبل که بیست و یکسال بود وزیر خارجه بود و در کار بود معلومات درستی نداشت بجز بی‌تاثی حرف زدن و عبارات مغلقه گفتن یا نوشتن عربی مخلوط بتر کی دیگر هیچ نداشت حالاً که هم پیر است و ده سال است از کارها عاری . خلاصه بما چه ! مادر رعیتی ناصرالدین شاه و ملت پرستی ایران جز غصه چه میتوانیم داشته باشیم . خلاصه زود از در بخانه مراجعت شد شب روضه خوانی در مدرسه مرحوم محمد حسین خان مروی وزیر فتحعلیشاه مهمان هستم . این مدرسه وابن مهمانی تفصیلی دارد . اما مدرسه شصت سال یا هفتاد سال قبل محمد حسین خان فاجار مروی که وزیر فتحعلیشاه بود این مدرسه و مسجد را ساخته و موقوفات زیاد بر این مسجد قرار داده است کتابخانه مفصل دارد و حجرات هر یک شش هفت تومان در ماه مخارج دارد و از جمله شروط وقف اینست که مجتهد جامع الشرایط طهران باید متولی باشد . حالا حاجی ملاعی کنی متولی است و در زمان تولیت او خیلی منظم است و شرط دیگر اینکه طلاب این مدرسه ایام عاشوراء نباید مهمان شوند و بخارج بروند و باید هر شب در مدرسه مجلس روضه خوانی باشد و شام داده شود حاجی ملاعی خیلی شائن عظیم داده است . مرام مخصوصاً دعوت نمود . خلاصه رفتم نماز جماعت خوانده شد بعد از نماز روضه خوانی بسیار خوبی شد خیلی منظم ، خدمتگارهای مجلس تمام معهم بودند : تمام پیشخدمتها آخوند بودند شام خیلی مفصل خوبی دادند بجهت تشریفات

واحترامات من کباب حاضر کرده بودند، اما آخوندی بود و نیخته . لکن ته چین یلو بسیار خوبی بود . ساعت چهار خانه آمد .

چهار شنبه هشتم

امروز شاه تکیه سید ناصر الدین یا ناصر الدین واقعه در محله ملک آباد میرود این تکیه در جنوب امامزاده است محمد ابراهیم خان معمار باشی سابق وزیر دارالخلافه که حالا خالوی نایب السلطنه است بنا کرده است دهه عاشوراء نایب السلطنه آن جا را می بندد و خیلی مزین . دو سه سال است شاه آنجا میرود ، امسال هم رفتن قبل از رفتن در اطاق نار نجستان نشسته بودند بجهت دیوار کوب از دیوار افتاد خدا رحم کرد که کسی زیر آن نبود والا کشته میشد . بعد از ناها ر که شاه تکیه رفته بودند وزرا هم بودند نایب السلطنه هزار تومان و یکشان پیشکش کرد .

پنجم شنبه نهم

بعد از روضه در بخانه رفقم حکیم الملک که چند روز بود ناخوش بود آمد بود دیشب میرزا شیخعلی ملقب بنظام العلماء مرحوم شد . شهرتهای سابق افسانه بود امروز شال و خلعت بعلم تکیه و روضه خوانها تقسیم میشود قاسم خلاع همیشه ناظر پادشاه است چون امروز و فردا شبیه تمام میشود و خیلی است خلعتها بماند این ناظر خیلی پر فیض است بنایب ناظر این قبیل کار هارا رجوع میکند ، تقسیم خلاع هم در سکوی وسط تکیه که شبیه در می آورند میشود بنا بر این امروز هم کما کان سنت سال است سابق که خانع قسمت میشد حاجی محمد رضا شریت دار که مرد که فضولی است و بواسطه قرابت باخان ناظر که عضد الملک باشد غرور است بنایب ناظر منازعه کرد . نایب ناظر را قرمساق ستودا گرچه نایب ناظر قرمساق واقعی است اما خجالت از حضار خان را سبب شد که سیلی چند بروی حاج محمد رضا زد خان ناظر برآشت بجوشید و بخوشید ، نایب ناظر را از نایابت خود معزول کرد قرابت خان ناظر با حاجی محمد رضا از زمانی است که مادر خان . . . بسفری که میرفت حاجی محمد رضارا با خود برد در باطن متنه او شده بود خلاصه این محمد قلی نایب ناظر پسر عیسی خان اعتماد الدواه و خالو زاده شاهست با وجود یکه مظلوم واقع شده بود عجاله که شاه فرمایشی نکرده است . بواسطه شب عاشوراء بچهل و یک منبر موافق نذری که دارم باتفاق خان محقق رفقم .

شنبه یازدهم

اگرچه امروز بنا بود مجتمع وزراء احضار شوند ، بواسطه سوار نشدن چند روزه سلطنت آباد رفتند ، من هم در بکاب بودم در سلطنت آباد برگ درخت زیاد که بواسطه خزان در باغیچه ها و خیابان ها ریخته بود فرمودند : چه عیب دارد این بر گها

را حمل بشهر کرده بفروشید ! عرض کردم : بر گ درخت مشتری ندارد چنانچه یک سال هم چنین کردیم ، قاطر و شتردیوان مدتی معطلی کشید هیچ عاید نشد و آنگاه رسم نیست بر گ فروختن . این بر گها باید در باعچه ها بمانند بیوسد جزو خاک شود بمنزله کوت شود . بعد فرمودند : پس مخارج حمام چرا بدھیم ؟ بر گهار اسوزانید . عرض کردم : بر گ رادرتون حمام نمیتوان سوزاند آتش بر گ قابل گرم کردن حمام نیست خلاصه این یادشاه در اغلب موقع از صدهزار تومان گذشت میکند کاهی قناعت را بجایی میرساند که بر گ درخت را میفرمود . از سلطنت آباده نیاوران که تازه به صاحبقرانیه موسوم شده رفتند . عصر مراجعت بشهر فرمودند . گربهای درسلطنت آباد بیدا شد که طرف میل مبارک شد با خودشان شهر آوردند .

یکشنبه دوازدهم

امروز در سرناهار عرض کردند : عضدالماک بواسطه تغیر زیاد بنایب ناظر که در منازعه حاجی محمد رضا کرده بود تباشد و سرشار نبوده است ییشخدمتی به احوال بررسی رفت . درابن بین نایب ناظر رسیدشاه بناظم خاوت فرمودند اورا ازورود بخلوت منع کند و بعضیالملک هم اطلاع بدهد خلاصه شب پیرون شام میل فرمودند . ساعت چهار منزل آمدم .

یکشنبه نوزدهم

مدتها بود حمام نرفته بودم . صبح شهر آمدم خانه خود حمام رقم راحت شدم عصر دونفر فرنگی آمدند . آنها میگفتند مسئل اسرحد روس و خراسان گذشت ، سی و چهار قریه و آبادی ایران را تسالیم روس کردشان . سبحان الله ! اینست تیجه وزارت ناصرالملک و نصیرالدوله یقین است روسها بمیرزا سعید خان وزیر خارجه در اینموزد ده دوازده هزار تومان داده اند . ما که از رجال دولت نیستیم اماحباب وطن مقتضی غصه است . شب مراجعت بدشان تپه شد .

دوشنبه چهارم [صفر]

امروز مرآ از احتسابی شهر عزل کردند . شاه ، نایب السلطنه و کنت باوزیر دارالخلافه را خواسته بودو مراهم . بعداز آنکه از آنها مذاخره زیاد کرده بود در عمل باروی ارکوناتمیزی سر بازخانه بنایب السلطنه فرموده بودند : کوچه ها اگرچه باران بازیده کل بود اما ناتمیز هم بود . نایب السلطنه قدر مدی بر افراشته وداد مردانگی داده بر عهده گرفته بود که کار از من نزع شود و خود مباشر باشد و از عهده برآید الحمد لله که امروز من از یا ک کنی شهر خلاص شدم دو سال قبل کنت یازده هزار تومان میخواست بجهت اینکار شاه مراتحربه گردیده بجهز از تومان قبول کنم . بگردنم افتاده قبول کردم

هر روز هزار در دسر داشتم و در هر سواری هزار خون دل . شکر خدا که رفع شد آسوده شدم تا بعد چه شود ! امروز نورجهان خانم صبیة شعبان علی خان دائی والده من بر حمت ایزدی بیوست .

چهار شنبه نهم

امروز مولود شاه است . علی الرسم جشن برپاست در خیا با ناصریه افواج حاضر رکاب صف زده ایستاده بودند . شاه آمدند و دیدند بعد در سر خوان سلطنت شاهزادها موعد بودند به ناهار . بعد هیئت سفرای جماعت پذیرفته شدند . بعد سلام شد . بعد از سلام شاه خانه نایب السلطنه تشریف بردند از آنجا پسر مستوفی الممالک موسوم به میرزا حسن که طفل هشت ساله است محض التفات مستوفی الممالک و بیاطفی بوزیر دفتر که راضی از او نیست خطاب مستوفی الممالک دادند مقرر شد جبهه تزمت شمسه ای بجهت او دوخته شود و هر روز بدفتر برود و بمستوفی الممالک همان آقاخطاب شود . من گمان دارم خطاب صدراعظمی با او بدهند . . .

پنجمین هفتگم

امروز شاه بقصر فیروزه رفتندم هم سوار شدم تا عصر در رکاب بودم بعد از مغرب بخانه مراجعت شد ، امروز شاه بک شکار کردند .

یکشنبه دهم

امروز که مطابق با اول زانویه ۱۸۸۲ عیسوی و اول سال عیسویان است ، در بخانه رفتم قدری کسالت خیالی داشتم . از وقتیم دیروز احضار حاجی میرزاعباس - قلی است که تازه از مشهد مراجعت کرده است والتفات فوق العاده ای که در حق او شده سبب تحریر همه شده است . مختصر تاریخ حاجی میرزا عباسقلی اینست : حاجی از اوائل سلطنت ناصر الدین شاه در کوچه مشهور بیامنار صرافی میکرد چون در طفولیت تربیت کامل شده بود خط و ربط بقاعده داشت بواسطه خصوصیتی که با طایفة نوری داشت میرزا آقاخان صدراعظم نوری میرزا عباسقلی را که هنوز حاجی نشده بود به لگنی پسر عزیز خود میرزا داود خان گماشت که ملقب بوزیر لشکر بود . من خود آنوقتها که تقریباً با میرزا داود خان مرحوم هم سن بودم ، بواسطه خصوصیت پدرم با صدر اعظم ، زیاد با میرزا داودخان معاشر بودم ، میرزا عباسقلی را خوب میشناسم . خلاصه میرزا مدت شش هفت سال که انقراض صدارت از خانواده میرزا آقاخان نشده بود در آن دستگاه بود در آن ایام از گوش و کنار بطور پختگی کار مردم را در دستگاه صدارت صورت مینداد و مداخل باندازه بیحرفی میکرد . بواسطه عقل کامل و تجربه و آمیزش با هر طبقه مخلوق و کاردانی و کفایت ضرب المثل است ، کار نیکو کردن از پر گردن است . چند نفر از اعاظم رجال و شاهزاده ها با او خصوصیت پیدا کردنده منجمله

قام از خانه میرزا قمار خیلی مفصلی تشکیل مییافت و از رجال دولت از قبیل قوام‌الدوله وغیره آنجا قمار میکردند اما خود میرزا هر تک نمیشد ، عمادالدوله ، مرحوم خشمت‌الدوله ، مرحوم خانلار میرزا و سپهسالار مرحوم میرزا حسین خان ، در ذیانت و امانت میرزا بقدرتی معتقد بودند که مبلغها واجه نقدینه خودشان را بدست او می‌سپرند بمقتضای خیلی امین بوده و هست . خلاصه بعداز صدارت میرزا آفاخان میرزا عباسقلی کوشش گرفت اما با اشخاص مفصله خصوصیت شخصانه داشت . چند هر تبه دوستان او خواستند که درستگاه دیوان برای او کاری بخواهند خود قبول نکرد دوره صدارت « میرزا حسین خان » که رسید بواسطه خصوصیت سابقه میرزا عباسقلی خیلی محروم و معتبر شد طوری که شبهها با صدراعظم هم بالین و روزها رفیق گرمابه و گاستان بود . من خود حضور داشتم که میرزا حسین خان صدراعظم وزارت وظایف را به میرزا عباسقلی داد و قبول نکرد و شهدالله مادامیکه میرزا عباسقلی قولش طرف قبولیت داشت درخدمت صدراعظم کمتر مردم ازاو رنجیده بودند یکمرتبه میرزا عباسقلی مردود شد یعنی مراوده داشت اما آن خصوصیت سابق نبود . شاه در سنّة ۱۲۹۰ بفرنگ رفت و مراجعت فرمود . صدراعظم معزول شد میرزا عباسقلی که رفت مدته طول داد و مراجعت کرد ، باز رشته خصوصیت سابق را بامیرزا حسین خان صدراعظم سابق که سپهسالار اعظم و وزیر جنگ و وزیر خارجه شده بود ، استوار نمود اما نه بطور سابق ، گاهی قهر میکرد باز صلح میشد . چون دردوستی خیلی ثابت قدم است ، او با سپهسالار راه میرفت نه سپهسالار با او . در اواسط سنّة ماضیه که سپهسالار مرحوم بخراسان رفت بعنه میرزا را با خود بردا . سپهسالار که مرحوم شد او مراجعت بطهران کرد . حاجی میرزا عباسقلی چندان مایه و چنگنی ندارد و اما مختصر سرمهایه و اندوخته‌ای که دارد بقسمی بقاعده و مرتب خرج میکند که محل تعجب است . با شخص من نهایت خصوصیت را دارد و از نصائح اوست که بهترین مداخل‌ها از خرج کاستن است خلاصه فردای ورودش از مشهد احضار حضور شاه شد و بلانهایت طرف اتفاقات شد . در همان مجلس اول جزء وزاری دارالشوری شد و عصای مرصع گرفت . تا بعد معلوم شود که مقصد چه بوده است . امروز هم مجددآ شرفیاب شد و خاوت ممتدی با او فرمودند . مرا بعد از ناهار برای احوالپرسی ایلچی روس فرستادند و فرمودند شب حاضر باشم . از خانه ایلچی روس که مراجعت کردم ، در خانه خود بازهایت کسات نشسته و تدارک رفتن فردا بجاگرود را میدیدم که امین‌الملک وارد شدند . دستخخط همایون را بتلافی ریاست احتساب که از من خانع شده چنانچه نوشتمن ، حامل بود . در این دستخخط مرقوم شده بود که من در سلک وزرای دارالشوری باشم . سواد دستخخط اینست : صنیع‌الدوله که از تربیت یافته‌گان این عهد همایون و علاوه بر

استعداد فطری و معلومات خارجی همیشه در حضور ما واقع امور و مطلع الهام دولت است و در هر مورد صداقت و غیرت اورا آزموده ، هوشمندی و فطانت اورا معاینه فرموده‌ایم ، بصدور این دستخط مبارک مقرر می‌فرمائیم که بعد از این درس لک وزراه واعضای دارالشورای دولتی برقرار و در مرجوعات مجلس نتایج معلومات و اطلاعات خود را مرئی و مشهود دارد مقرر آنکه امین‌الملک ، صنیع‌الدوله را از اعضای مجلس شورای دربار همایون دانسته در موقع تشکیل مجلس اورا اخبار نماید . فی شهر صفر المظفر ۱۲۹۹ . بعد از زیارت دستخط مبارک کسالت خیالی رفع شد ، شب در بخانه رفتم . نایب‌السلطنه که از مسئله عزل من از ریاست احتساب خیالی مسرور بود بلکه با غواص ایشان این عمل از من گرفته شده بود ، دو سه مرتبه اظهار خجالت کرده بود . چون ما فردا بجا رود و ایشان پنجشنبه بقم ، خیال حر کت داریم بقصد وداع خدمت ایشان رسیدم . حسام‌السلطنه و نظام‌الملک بودند ، از ولی‌عهد بد می‌گفتند و تعریف از خود نایب‌السلطنه می‌کردند خیالی تعجب کردم از بی‌حیائی مردم تادنیا چه وقت تلافی کند . خانه آمدم .

دو شنبه هیجدهم

امروز شاه سوار شدند ، اما من بهجهت ترجمه روزنامه اطلاع منزل ماندم . سه چهار فرash با حضارم آمدند رفتم . متصل کار کردم عصر موجول خان آمده بود خیالی صحبت کردیم . مدتی بود نزد ما و رفت . دیشب در بخانه که بودم تفصیلی دیدم که می‌نگارم : پسر ملیجک که تازه زبان باز کرده و خیالی طرف میل شاهست متصل در اطاق شاه بازی می‌کند . بلکه بیدر خود اینقدرها گرم و مهر بان نیست که بیاد شاه هیجده کروز نفس ایران هست . شاه از عضدالملک و سایر اعیان عمه‌خاوت خجالت می‌کشد اما طفل ، یکسال و نیم دارده می‌فهمد که موقع بداند متصل دور شاه راه میرود ، بزبان طفویلت ، شاه شاه گفته نی نی و قوقو هیگوید . سبحان الله مالک الملک ! از محبت شاه باین طفل .

چهار شنبه بیستم

اربعین است . صبح ملیجک آمد که حسب‌الامر محصل هستم ترا سوار کنم سوارشدم ، هوا بشدت سرد است . آبدارخانه دیدن امین‌السلطان رفتم . از شدت سردی سواری موقوف شد . شاهناهار را در منزل میل فرمودند ، الی عصر بودم شش روزنامه خواندم . دیشب بعد از رفتن من شاه عنوان فرمایش کرده بودند : شالی خیالی گرانها حسام‌السلطنه پیشکش فرستاده بوده که سیصد تومن ارزش داشته است ، شاه بامین‌السلطان فرموده بودند که دولت و مکنت هرچه هست بهجهت شاه خوبست که در موقع تفنگ

بخرد و اگر یک کروز هم ضرر میکند چاره ضررش را بکند سایر مردم کایه بقدر زندگانی مختصر باید اندوخته باشند نه زیاد تر . خدا حفظ کند این خیالات را ، من که دولت ندارم اما این میل به یول و جواهر معاینه سنت ۱۱۵۷ را نشان میدهد .. خلاصه حکیم الممالک ، خلاعت بهاء آذربایجان را گرفته و شهر رفت .

پنجمین بخش بیست و یکم

امروز شاه سوار شدند و مراهم احضار فرمودند . الی ناهار گاه بودم بعد مرخص شدم که شب حاضر باشم درب خانه بروم شام بیرون میفرمایند . امروز حکیم طاوزان بعلت درد دندان مبتلا بود شهر رفت . امروز شاه پانگی بزرگ ماده صید فرمودند . ده امیر یال ناز شست خدمت شاه فرستادم .

جمعه بیست و دوم

از جاجرود مراجعت شهر شد دیشب شاه بیرون شام میل فرمودند پانگ صید شده رادرسفرهای خوابانیده بودند در وسط اطاق بود و همه تکیه کلام ، صحبت پانگ بود . . .

شنبه بیست و سوم

صبح درب خانه رفتم . قبل از درب خانه ، خانه امین‌الملک از آنجا بخانه میزرا عباسقلی رفت ، تاعصری درب خانه بودم ، بجهت مسوده شکار پانگ مرا نگاهداشتند ، تا وزراء رفتن احضار شدم ، تقریری فرمودند من درنهایت مر بوطن و سلاست نوشتم پسند فرمودند اما چه فائده که گاو و خر ، در این آستان هر دوی سامان هستند . . .

دوشنبه بیست و پنجم

صبح درب خانه رفتم الی چهار بغروب مانده بودم اتفاق تازه ای رونداد ، دو روز است که تمام وزراء مشغول هستند سیاهه نوشتگات و جواهرات سیه‌سالار مرحوم را در مجلس شوری صورت میکنند و صیت نامه و نوشتگات بانک در نیامده . . .

سه شنبه بیست و ششم

صبح درب خانه رفتم . شاه بیرون تشریف نیاورده بودند اطاق شاه رفتم بخیال اینکه بخاری میسوزد و گرم میشوم . دیدم هر دو بخاری خاموش است . از آقا نجف نایب‌سر ایدار بر سیدم که چرا آتش نکرده‌ای ؟ جواب داد که امین‌السلطان بخاری بخاری هیزم میدهد . بنا کرد بشاه نفرین کردن و بامین‌السلطان لعنت نمودن که بر کت نو کری و سلطنت رفته است و یکمن یکمن هیزم بخاری را امین‌السلطان میکشد و میدهد . . .

شنبه غرہ ربیع الاول

... امروز امین‌السلطان بواسطه طیش قلب بد حال شده بوده است و شاه خیالی متألم ، چنانچه در سر شام آثار تأالم ازوجنات شاه ییدا بود اما یسر ملیجک که ورود

بکرد تمام الم مبدل به نهایت شعف شد . در سر شام تفصیل حریق تماشا خانه وین را که در هشتم دسامبر مطابق پنجمینه ۱۶ محرم رو داده بود و هزار نفر متباوز از آتش سوخته بودند عرض میکردم ، شاه فرمودند بملیجک که . ۱۰۰ گرف فرنگستان رفقم تو باید در تماشا خانه مرا حفظ کنی آن دمی که آتش گرفت من از تماشا خانه بیرون بکشی . سبحان الله ! تصور میکنند خدا نیست و ملیجک حافظ وجود سلطنت است .

سنه شنبه چهارم

صبح درب خانه رفقم ، شاه را تر دماغ دیدم بعد وزیر امور خارجه احضار شد خلوت با او فرمودند و خلق همایون متغیر شد . بعد از ناهار من خانه آمدم شنیدم ملک الاطباء که بعیادت امینالسلطان رفته بود بشاه عرض کرده است باید باو زن داد که خوب شود . شاه هم با امینالملك و ناظم خلوت فرمودند که زنی بجهت او بیدا کنند .

شنبه هشتم

... . حکیم الممالک از طرف شاه مأمور است که با قمرالسلطنه عیال سیهسالار مرحوم گفتگو کند که بجهت شاه از ازارتیه سیهسالار تحصیل وجه نقدی نماید . تاساعت چهار درب خانه بودم معلوم شد دوروز است بحکم شاه جنده های شهر را گرفته از شهر خارج میکنند مشهور است که حاجی ملا علی نوشه است بشاه و عبدالحسین خان نایب اول کنت و دوسره نفر دیگر از همدمستهای کنت که جندها در اداره آنها بود معزول شده اند . اما شاه میفرمودند از این دروازه بیرون میکنند از دروازه دیگر خواهند آمد چرا که در سال کنت از جنده های طهران چهارده هزار تومان مالیات میگیرد . امشب باصطلاح عوام در طهران و کل ایران عمر کشان است با وجودیکه عمر خطاب در ۲۸ ذیحجه . . . رفته شاید عمر . . . فردا . . . میرود در هر حال در بلاد ایران از زمان سلاطین صفویه رسم شده است که در این شب آتشبازی میکنند و بهمین جهت کرور کرور مردم ایران بدست طایفه سنی کشته شدند . ملت اسلام زیاده از دویست کرور است هنتهی دوازده کرور شیعه باشد ما باقی سنی هستند . چه رواست این عمل ! شنیدم در مسجد جامع حاجی سیدحسن کاشی روضه خوان هرز گی کرده تقییدها در آوردده است . خدا هارا از شر سنی حفظ کند .

یکشنبه نهم

صبح درب خانه رفقم اهروز منزل نایب السلطنه خلعت یوشان میرزا حسن پسر هفت ساله مستوفی الممالک است که بمنصب مستوفی الممالکی نایل شده باجهه دور مفتول و شمسه مرصم : بعد از ظهر هرسه پسر های شاه و شاهزاده ها و مستوفی ها و غیره مستوفی الممالک جدید را بحضور آوردند .

چهار شنبه دوازدهم

صبح در بخارا رفتم . اول دیدن از امین السلطان کردم ، مدتی گذشت شاه بیرون تشریف آوردند بعد از ناهار من منزل همراهت کردم بواسطه اینکه شبرا بیرون شام میخورند . امروز بندگان همایون بمدرسه دار الفنون تشریف برداشته معلم تازه که از بیروس خواسته بودند آمده است بهانه دیدن اعمال او گرچه اعمالی ندارد ، زیرا که ده روز زیادتر نیست وارد شده است ، مدرسه رفتم . شنیدم جبر الدوله هم لازمه آنچه را که شاه طالب است حاضر کرده بود یعنی وجه نقد و شال و اسباب حقه بازی و زور خانه بازی و وزیری . شاه هم بهیچیک از اطاوهای که درس مختلف میدانند چندان اعتنا نکردند . بهمان مجلس زور خانه و حقه بازی و وزیری تشریف برداشته شد در بخارا رفتم ، اول شب مدتها سنگ معدن نگاه میکردند چهار سال است در صدد بیدا کردن سنگ طلا بودند حالا بصر افت جواهر افتاده اند و هضم شده اند که از سنگ خوارای دوشان تیه حکما باید زمرد ولعل بیرون بیاید . قربانی گردم ! ممکن است بجهات عدیده و بمنظور آسایش و امنیت و دوام سلطنت سقارا صدراعظم کرد اما طبیعت را نمیتوان تغییر داد و سنگ خاره را جواهر شاهوار نمود . خلاصه ساعت چهار بخارا رفتم .

پنج شنبه پیشتر

صبح معلوم شد ، شاه ناهار منزل خواهند خورد . امروز من شروع کردم بدرس عربی خواندن . . .

جمعه پیشتر و یکم

خبر دادند شاه سوار میشود ، هوا بشدت سرد است . شاه مقارن ظهر سوار شدند طبیعت اقبال نکرد سوار شوم . شاد را دیدم که از جلو منزل من گذشتند در حالتی که باظل السلطان مشاوره میفرمودند و ظل السلطان کلمات خیلی درشت عرض میکرد . . .

شنبه پیشتر و چهارم

صبح بخيال اینکه شاه فردا بجهت یافتن ایلچی فرانسه مسیو بالوا که تازه رسیده است شهر خواهند رفت و امشب بواسطه اینکه دیشب بیرون بوده اند شام بیرون میل نخواهند فرمود ، سوار شدم با تفاوت نظام خلوت و محقق و موجول خان سر قنات رحمت الله خانی رفتم شاه رسیدند ناهار میل فرمودند . بعد بمن فرمودند یقین خلا شهر میروی ؟ عرض کردم رسم ندارم مادامیکه شما بیرون از شهر هستید من در شهر باشم فرمودند پس حالا که چنین است شاید من هم شام بیرون باشم . با تفاوت حضرات بعلاوه عمیدالملک دوشان تیه آمدیم شب شاه بیرون شام میل فرمودند . امروز محمد فشندي که خانه شاگرد بود و حالا فراش خلوت است و جزو اتباع ملیجک تفنگ خاصه در دست دارد ، نژادیک بود شاه را با چهار پاره ، پاره پاره کند شکاری مایین او و شاه

میکنسته است این طفل شانزده ساله که تفنگ داراست بطرف شکار تفنگ انداخته که چهار نیاره از نزدیک شاه گذشته ، حکم شده بجای آنکه کله او را خورد گنند تفنگ او را شکسته اند . خلاصه خان محقق شب مهمان بود .

چهار شنبه بیست و ششم

صبح خدمت ظل السلطان رسیدم از آنجا درب خانه رفتم بعداز ناهار شاه فرمودند شب حاضر باش ، شام بیرون خواهم خورد . بخانه آمدم کار زیاد کردم عصر درب خانه رفتم الی ساعت چهار شاه بیرون بود از وقایع دولت اینکه حکومت کردستان بعلاوه سایر حکومتها بظل السلطان داده شده . جهت نرفتن ولیعهد با ذربایجان این بوده است که شاه شرط رفتن اورا با ذربایجان نبردن میرزا الحمد منشی باشی و دو سه نفر از آدمهای دیگر قرارداده بوده اند . ولیعهد اصرار در بردن میرزا احمد داشته است شاه اورا نفرستادند اما بجهت دلジョئی آذربایجان را تحت اداره اوقرار داده اند بعلاوه حکومت کرمان .

دو شنبه غرہ ربیع الثاني

صبح شنیدم پسر امین‌الملک محمدخان نام که طفل بیست و یکماهه بود و خیلی طرف میل ابین ، فوت کرده است خانه امین‌الملک رفتم جمعیت زیاد بود . بعد با تفاوت حضرات مسجد آقا بهرام که مجلس فاتحه میرزا رضای مهندس باشی بود رفتیم . میرزا رضا نود و شش سال عمر داشت در زمان عباس میرزا نایب السلطنه ، ظاهراً هفتاد سال قبل با میرزا جعفر خان مشیرالدوله مأمور شده و رفته لندن تحصیل کرده بود بسیار آدم قابلی بود زبان انگلیسی را کاملاً میدانست ، در هندسه و قلعه سازی مهارت کامل داشت . با این کبر سن باز مشاعر داشت اما چشم او نمیدید و اینکه مرد حادته ای بود نه از اجل طبیعی باین تفصیل : بجهت قضای حاجت از بالا خانه خواسته بود بیرون بیاید ، بجای اینکه در مهتابی را باز گند ، در رو بحیاط را باز کرده بود از چهار ذرع افتاده و کله اش بزمین آمد و تلف شده بود دو شنبه غرہ همین ماه مرحوم شد . خلاصه بعد در بخانه رفتم قدری کسالت داشتم . بعد از ناهار خانه آمدم عصر خدمت ولیعهد رسیدم تادوساعت بغروب حرفاها زدیم شاهنشاهزاده خیلی نقل دارد فی الواقع شخص که با ایشان ملاقات میکند و بیرون میاید امیدوار از آنیه ایران میشود

جمعه پنجم

صبح میرزا علیرضا که نو کر پدرم بود دیدن آمد بعد در بخانه رفتم شاهدیر بیرون تشریف آوردن پسر ملیجک ناخوش است شام دماغ ندارند انصالاً سنگ معدن

نگاه میکردند پناه برخدا از این معدن بازی که عاقبت ایران را بادخواهدداد. دیروز شاه دوشکار زده بودند.

شنبه ششم

صبح در بخانه رفتم باران میآید تمام خانه مرا خراب کرده است بیست و چهار ساعت متصل میبارد خلاصه بعد از ناهار شاه مجلس رفتم. با وزراء بحضور آمدیم. مقرر شد مجلس تحقیقی تشکیل بدهند دوباره بمجلس رفته عنوان ترتیب مجلس شد نصیرالدوله که متکلم وحده است عنوان نام بوط کرد، من بدوسه ملاحظه هیچ نگفتم یکی اینکه در کارهای دولت ثبات و دوام نمی‌یعنی شاید مرآ از مجلس دواندند. دیگر اینکه ترسیدم هبادا مغایر رأی امین‌الملک که مدیر مجلس است بشود سکوت کردم در تعیین اجزاء مستوفی‌الممالک اسم مراهم برد این اسم بردن مرا واداشت که کتابچه مختصراً دروضع این مجلس بنویسم که شب نوشتم. امر و زطل السلطان از شدت زرنگی و عقلی که دارد بشاه عرض کرد و ناصرالملک را وزیر خود فرارداد. ناصرالملک مردیقاً بالیتی است اما خیلی طرف حسن ظن شاهست وزیر بزرگست. از تعیین و انتخاب این شخص دو فائده ظل السلطان برد یکی اینکه شخص ناقابلی را باداره خود بردا و دیگر اینکه خواست بشاه معلوم کند که اگر ولیعهد با میرزا‌احمد منشی باشی خود میخواهد راه برود من مثل ناصرالملک نوکری را از شما میگیرم که هیچ سوء ظنی در باره ظل السلطان بردا نشود، نایب السلطنه که در مجلس بود زیاده از حد سرخ شد که قشون همدان هم بتوسط ناصرالملک جزو ظل السلطان شد یعنی ده هزار قشقرون. علاوه بر آنچه داشت شد وزیر اداره نایب السلطنه خارج گردید.

یکشنبه هفتم

صبح خانه ظل السلطان رفتم. کتابچه دیشب را که در وضع مجلس تحقیق نوشته بودم بنظر شاهزاده رسانیدم، بسیار خوشحال شدند، فرمودند: معجزه کرده‌ای تمام اینها خیالات من است که بقلم تو آمده است و خیالی التفات فرمودند. بعد در بخانه رفتم در سر ناهار بودم بعد مجلس سوری رفتم. کتابچه مرا قبل از ورود خودم ظل السلطان تعریف کرده بود اهل مجلس فرستادند و بردا و خواندند، خیلی پسند کرده بودند وزیر امور خارجه بمجلس آمد، تعریف پر و تست روترا در باب قرارنامه راه آهن جدید و اظهارات سفارت انگلیس بیان کرد. قرارشده باینکار بر سیم تفصیل روترا و راه آهن مفصل است، انشاء الله خواهم نوشت. صورت اجزاء مجلس تحقیق که برقرار نشدند اینست رئیس: وزیر دفتر، اجزاء: امین‌الملک و من، حاجی میرزا عباسقلی، امین‌لشکر، معین‌الوزراء، مستشار، گرانماهه، میرزا عیسی، عجاله‌اینها هستند.

تا بعد چه شود . امر اوز نصیرالدوله بخواهش و لیعهد بوزارت و لیعهد برقرار شد امشب شاه بیرون شام خوردند تاساعت چهار بودم . سفر عراق هم موقوف شد .

دو شنبه هشتم

دیشب که شاه بیرون شام خوردند بمن فرمودند فردا سلطنت آباد برو سر کشی کن و خود شاه دوشان تیه مصمم رفتن شدند . من صبح کانسکه دیوانی خواسته با تفاوت میرزا فروغی و سید معلم عربی و میرزا محمدعلی بطرف سلطنت آباد رفتیم ناهار مهمان میرزا عبدالمجید بودیم آبگوشت بما داد . بعد صاحبقرآنیه رفتیم . چهار ساعت بغرور مانده حسن آباد رفتیم ، منزل را آراستم ، مشغول ترجمة يك روزنامه اطلاع شدم ، مغرب طاس کباب حضوراً طبخ نمودند که بسیار خوب شد شبرا بصحبت گذشت . از وقایع دیر وزاینکه شوهری که موسوم بمیرزا علی اکبر است چنانچه تفصیل حالت او را نوشتم که در سلطنت آباد فضولی کرد و شاه اورا بیرون کردند ، دوباره بتوسط موجول خان آمد است ، دیروز عصر در باغ شاه جسورانه از تنگی معاش شکایت کرده بود . شاه فرموده بودند قراری خواهم داد . عرض کرده بود آخر من دوزن دارم و چهار طفل دارم ، زود تر قراری در معاش من بدھید شاه فرموده بودند : دوزن چرا گرفتی ؟ عرض کرده بود : آخر هر دو خواهر هستند و غیرت من متخلمل نمیشود که خواهر زن من دیگری بگیرد اینست که خودم گرفتم . بخيال خودش صحبت با مزهای کرده است از اين غافل که شاه بکنایه این عرض را گرفته اند و در باطن تصور خواهند فرمود که مقصود اینست : تو که شاهی چرا دو خواهر را گرفتی ؟ من هم تقلید تورا کردم . باز شاه بسکوت گذرانده بودند شوهری فریاد کرده بود که اگر عرض خود را بیهود و گیر کرده بود چاره میگرد و شما چاره نمیکنید این بود که حوصله شاه از سر بدر رفته حکم کردن او را دواندند . شهد الله خیای حوصله کرده بودند میتوان گفت هیچ معصومی اینقدر حوصله نمیگرد با این فحشهای بد .

چهار شنبه دهم

صبح خانه سلطان محمد میرزا الشهیر با آقای داماد رفتیم که پدرش سلطان احمد میرزا عضد الدوله ولد خاقان ، خراسان بود آمده است دیدن کنم از آنجا خانه ظل - السلطان رفتیم که شاه مهمان بود با حرم و تمام رجال دولت . از تجملات واوانی طلا و نقره و مرصع و بلور و غیره بحدی بود که قام از تحریر و زبان از تقریرش عاجز است . پیشکش زیاد متجاوز از پنجهزار تومان نقد و جنس بشاه داد . واژمه عجب تر یکصد سر باز از فوج اصفهان که قراؤل مخصوص شاهزاده است و با خودشان آورده اند با لباس بسیار ممتاز از پارچه ایران و کلاه خودپرسی ملبس بودند . شاه

لدى الورود حکم داد که این یک صد سر بازمشق گنندو کردند بهتر از اغلب سر بازهای طرز اتریش که سپهسالار مرحوم و نایب السلطنه تربیت کرده اند و مت加وز از دو کروز یول ایران را بمصارف آنها رسانده اند. خیلی اسباب خوشحالی شاهد شد بحدی تمجید کردند که مافوق نداشت. در ضمن پیشکش هایی که جهت شاه گذاشته بودند یکدست لباس سر بازی و یک کلاه خود بود که شاه بناصر الملك خلاعت داد. نایب السلطنه امروز یقین کرد که دیر یازود وزارت جنگ از دست او خواهد رفت و بظل السلطنه تعلق خواهد گرفت و بچشم بخل و حسد و تغیر نگاه میکرد بسیار بایشان بد گذشت. بعد از ناهار تمام شاهزاده ها بقمار در حضور مبارک مشغول شدند من با امین الملك بیان ایشان که تازه ساخته است رفیقیم، عصر مراجعت بخانه شد.

پنجشنبهٔ یازدهم

قدرتی دیر در بخانه رفتم. سر ناهار بودم بعد مجلس رفتم. مجلس غریبی دیدم حسام السلطنه و معتمد الدوله هم بودند. معتمد الملك فریاد میکرد پس کتابچه های مفاصل حساب کدام است و این باقی کدام؟ معتمد الدوله و حسام السلطنه میگفت: شما هم خواهید مرد بعد از شما همین اوضاع بجهت شما خواهد بود. سپهسالار کجا باقی داشت؟ قهر کرد واژ مجلس رفت. ظل السلطنه حکم کرد افراد با یارا بخوانید نصراً الملك و علاء الملك برادران دیگر سپهسالار تمکین داشتند و سکوت نموده بودند. معلوم شد دیوان، حساب را بهانه کرده است و یکصد و پنجاه هزار تومان ازمال سپهسالار را میخواهد که نوش جانش باد، حتی حلال شاه است. خلاصه در بین صحبت ظل السلطنه گفت: در شب مهمانی فرنگیها خیال دارم کلاه خود سر بگذارم. حاجی معتمد الدوله برآشت که حساب کنیم تا باین حرف بر سیم اینکه خیال است شما را گرفته است که کلاه فرنگی سر بگذارید دو ساعت و نیم مرا فاغه بود آخر ظل السلطنه قسم خورد که از این خیال افتادم مجدداً حساب شروع شد شاه حضرات را خواستند، رفتند من خانه آمدم.

دوشنبهٔ پانزدهم

امروز صبح خانه ظل السلطنه رفتم. امین الملك و معتمد الملك و ناصر الملك بودند ترتیب مجلس فرداشت را میدادند. شاهزاده بیرون تشریف آوردند. قدری التفات بهر یک فرمودند بعد کالسکه نشسته امین الملك را با خود نشاندند و مرا حکم کردند با ناصر الملك در کالسکه دیگر نشستیم، بدر بخانه: رفیقیم بعداز ناهار شاه فرمودند شب حاضر باشم. از قرار یکه شنیدم دیروز شاه خانه معتمد الدوله، حاجی ملاعلی و شیخ جعفر و حاجی ملامحمد جعفر چاله میدانی رفته بودند و از عجائب اینکه خانه صاحب دیوان هم رفته بودند در حالتیکه صاحب دیوان خودش در فارس است. محض جلب نفع رفته بودند و عجیبتر آنکه خانه حسینیخان پسر سهرابخان که مادرش دختر فتحعلیشاه است رفته

بودند که نه شان و نه مدفعت و نه هیچ داشت و این حر کت شاه سبب شد که آن چند جا که اول رفته بودند باطل ولغو و یعنی شد و هیچ بجهت معتمدالدوله رفقن شاه بخانه او شرف نشد . امروز هم شاه میدان مشق میرود . شب در بخانه رفتم . مدتی شاه با امین‌الملک و امین‌السلطان و نصیرالدوله خلوت کرد بودند جواهرهای سپهسالار مرحوم را تقدیم میکردند که شاه ضبط بگفتند الی ساعت چهار در بخانه بودم .

چهارشنبه هفدهم

شاه ذوشان تیه تشریف دارند . صبح از خانه با کسالت خیالی بدشان تیه رفتم . در رکاب سوار شدم الی عصر بودم . شب خسته بدنی و خیالی منزل آمد . تفصیل مهمانی دیشب ظل‌السلطان از اینقرار است : چهل نفر از ایلچیها و اتباع آنها و ازو زراء ایران موعود شده بودند ، از اینقرار : وزیر امور خارجه ، معاون‌الملک ، امین‌الملک ناصر‌الملک ، معتمد‌الملک ، نصیر‌الدوله . من و حکیم‌الممالک و حکیم طاوزان وغیره هم بودیم . سفره‌خانه شاهزاده خیلی عالی و مزین است . شام بسیار خوبی دادند . موزیک‌چیها از شاگردان مدرسه بودند . بسیار مجلس منظم تمیز خوبی بود . در سر شام شاهزاده نطقی کرد ، سفیر کبیر عثمانی فخری بیک جوابداد ، ایلچی روس هم بسلامتی خود شاهزاده شامپانی خورد . شاهزاده نسبت بهمه کس با نهایت مهربانی بود . نایب‌السلطنه هم موعود بود نیامد .

پنجشنبه هیجدهم

صبح معلوم شد شاه سوار نخواهد شد . بعمارت بالا رفتم اجماع غریبی از شاهزادها و وزراء بودند . هرجور گفتگو بود رفقن ولیعهد با آذربایجان یقین است . ایلخانی که حاکم خمسه بود معزول شده اگرچه دیروزهم شرفیاب شده بود ، امروز هم بود . میرزا حسن احتساب‌الملک بحکومت ملایر و نهاؤند از طرف نایب‌السلطنه مأموریت دارد . تا بهحال که عصر است روز بسیار تلخ و بدی با نهایت کسالت و کنافت گذشتہ است ، یکنفر از استادهای تفنگ ساز قورخانه که تفنگ امتحان میکرده است تفنگ خالی شده اورا کشته است . چند روز قبل شخصی در انگلیس بملکه در حین عبور از کوچه طیانچه خالی کرده اما نخورده است . امروز شاه در باب اتمام مسجد سپهسالار بورته ناکید کرده بودند : ازعجا ب اینکه مال از سپهسالار مرحوم و ورات معتمد‌الملک وغیره است ، نصیر‌الدوله دزاین میان افتاده و مال سپهسالار را بجهت شاه وغیره میگیرد و میبرد و این ورات بی‌شعور که همه بشاه راه دارند اینقدر عرضه نداشتند . که خودشان اول در پیشکش بشاه مشیر و مشار شوند . الی یکساعت بفروب مانده عمارت بودم . بعد شاه فرمودند که شب حاضر باشم با نهایت دردرس فرگام حاضر شدم .

دوسه تلگراف از سرحدات رسیده بود که چندان اسباب خوشحالی خاطر همایون نبود. الماس هفتاد قیراطی سپهسالار که مشهور است دوازده هزار تومن خریده است و شاه از شدت میل در جیب مبارک خود میگذارد، گاهی در جلو آفتاب گذاشته میشود، گاهی شب در مقابل چراغ و میل مبارک برایست که حکما از سنگهای خاره دوشاں تپه چنین جواهری بیرون بیاید! اینست که یک تلت اوقات سلطنت صرف ملاحظه سنگهای سیاه بیصرف میشود. با وجود ذکاوت ذاتی که خودشاں دارند و میدانند محال است خلاف طبیعت کاری در عالم بشود، باصرار میخواهند الماس از کوههای دوشاں تپه بیاورند. باز سابق مقصودشاں طلابود از پارسال بعد بجواهر رسید، اول یا وقت بود حالا الماس است خداوند انشاء الله وجود پادشاه را سلامت بدارد و اینتخیال بی اصل را از مخیله پادشاه بیرون بیرد.

شنبه بیمهستم

علوم شد شاه ناهار منزل صرف خواهند گزد، بعمارت بالا رقم قدری دیر شده بود. شاه در سر ناهار بودند، از قراری که معلوم شد شاه از ورثه سپهسالار رنجیده خاطر شدند و جواهر آلات و نفایسه، که از آنها گرفته بودند امروز بتوسط امین السلطان مسترد داشتند، جهت رنجش خاطر ظاهراً از قرار تقریر دو سه نفر، نوشتجات وزیر خارجه بود که از طرف ایلچی روس اظهاری شده بود و باید هم چنین باشد، زیرا که شاه متصل بورنه فحش میداد و باسم و رسم بمعتمدالملک بیشتر. بعد از ناهار و لیعهد که احضار شده بود حضور آمد، مدتی خلوت کردند. و لیعهد وقت بیرون آمدن از حضور شاه بمن اظهار تلطیفی فرمودند. شاه بعد از ناهار سوار شدند، باموجول خان خلوت کردند و از همین مقوله سخن میراندند و گله و تغیر از ورثه سپهسالار داشتند. در بین سواری تگرگ و باران گرفته بود بعجله منزل آمدند و شب ماها را احضار فرمودند شام بیرون میل کردند. قدری اوائل خوشحال بودند بعد کسالت جزئی برایستان مستولی شد. خداوند هیچ وقت کسالت بوجود مبارک ندهد. ناظم خلوت که از خبر چیان نایب السلطنه است از قول نایب السلطنه جعلی کرد که شاهزاده شنیده بود شما در میان باران و تگرگ سوار شده اید، آدم مخصوص فرستادند که بدانند بشما چه رسیده است. شاه اگرچه در باطن فهمیدند مقصود چیست اما در ظاهر اظهار بنشاشت فرمودند. امروز انکشافی شد که چرا باقا و جیه اینقدر التفات شد، درحالیکه قبل از ورود در حضور خودمان اینقدر از او بد میگفتند: دوست یکی هفده هزار تومن و دیگری پنجهزار تومن از همال سپهسالار نزد آقا و جیه بوده است آنهارا تسلیم نموده باینجهت معزز شده است. انکشاف معدن طوری دامنگیر شاهست

که ذو ثلت وقت مشغول معدن و ملاحظه سنگ است و هز چه میشود از این معادن جز سنگ سیاه چیزی بیرون نماید : باز منافقی اگر کیمیا ندهد جوهر کشی را شخص تکمیل میکند اما این معدن جز کثافت دست فائده دیگر ندارد .

چهارم بیست و چهارم

... الى عصر خاطر مبارک بهیج کار تعلق نفرمود با وجودیکه کار دولتی زیاد بود نیز داختند جز بخواندن کتاب و روزنامه . من هم شب بامیرزا فروغی ترجمه زیاد کردم بجهت سالنامه .

پنجم بیست و پنجم

امروز شاه خودشان را در باغ عضدالملک مشهور بسایمانیه دعوت فرمودند که با تمام حر مخانه آنجا برond . هرچه حر مخانه که در دوشان تیه بود بر دند بعلاوه از شهر هم فرستادند آوردن ، از قراریکه شنیدم پانصد تو مان بحرم خانه و یکصد تو مان بشاه و پنجاه تو مان با آغازیان خواجه ها ، عضدالملک داده بود بعلاوه شال ترمه و تدارک زیاد جهت ناهار . عصر از آنجا بدولاپ با غ محمد ابراهیم خان سهام الدوله رفته بودند که گل نر کس زیاد دارد با حر مخانه عصرانه آنجا صرف فرموده و یکصد تو مان هم گرفته بودند . مقارن غروب دوشان تیه آمدۀ بودند ...

یکشنبه بیست و هشتم

... امروز میرزا ملکم خان ناظم الملک وارد شد

دوشنبه بیست و نهم

صبح دیدن ناظم الملک خانه امین الملک رفتم نصیر الدوله آمد بقدرتی حرف زد که مجال نداد با ناظم الملک حرف بزنم ، بعد با تفاوت در بخانه رفتم درسر ناهار بودم . چون شاه بیرون شام میل میفرمایند ، بجهت تحويل حمل بخانه آمدم و یک ساعت بغروب مانده در بخانه رفتم ، شاه اندر و بودند مقارن غروب بیرون تشریف آوردن با حر مخانه با طاق موزه که سلام تحويل آنجام نقد میشود رفتند . بعد آمدند با طاق معمول خودشان . شام خوردند اما درسر شام بردو صرف نفرمودند . بعد لباس یوشیده بمجاس تحويل تشریف بر دند . امروز دیوار خانه من طرف مشرق سراسر یائین آمد ، خدارحم کرد الحمد لله کسی زیر دیوار نماند . تمام شد روز نامه یک سال شرح حال سلامتی و صحنه مراج انشاء الله خداوند توفیق دهد که سالها نوشته شود وبالله التوقيف

بسم الله تبارك و تعالى شأنه

شکر میکنم خذارا الحمد لله والمنه بولایت محمد مصطفی وعلی مرتضی وفاطمه زهراء وحسن مجتبی و سید شهداء علیهم السلام والصلوات سنّة عیلان ئیل را تمام کردیم داخل سنّة یونت ئیل شدیم . سال گذشته الحمد لله زنده بودیم ، خودم ، مادرم ، عیالم ، دخترم ، برادرم ، اغلب دوستانم ، نو کرهايم ، کنیزهایم ، اسبهای سواریم ، جز اینکه علّة احتساب را از من گرفتند ، مداخل یولی من کم شد ، اما داخل وزرا شدم و شأنم زیادتر شد تفاوتی بحالم نکرد . الحمد لله علی کل حال .

سنه شنبه غرة جمادی الاول ۱۴۹۹

دو ساعت و چهار دقیقه و چند ثانیه از شب گذشته تحویل شمس برج حمل شد پادشاه ایران ناصرالدین شاه که بحمد الله سال سی و ششم سلطنتشان است ، در اطاق موزه که تازه با تمام رسیده است جاوس فرمودند . اطاق موزه تالاریست بسیار وسیع که در ایران اطاقی بین بزرگی ساخته نشده است . از اطاقهای اصفهان صفویه ، اگر چه ندیدند اما شنیده ام ، بزرگتر است . سقف اطاق آجریست مشتمل بر طاق وسط و چند دالان سرا سپر بسیار مزین و چهل چراغهای بزرگ آویخته شده . صفوف سلام بسته شد ، من درجر که وزراء بودم ، مدتی سلام طول کشید بعد از انقضای سلام و دادن شاهی که اول بولیعهد بعد بظل السلطنه بنایب السلطنه ، بعد مستوفی الممالک یعنی قبل ازدادن بشاهزادها ، بعلماداده بودند و بعد بسایرین دادند . امسال ازو زراء کسی که زیاد شده بود میرزا ملکم خان نظامالملک بود و از اتفاقات تازه این بود شاه از جاجی معتمد الدوله سؤال فرمودند که شمشیرهای مرصع خزانه را کی باید در سلام بگردن بیندازد ؟ معتمد الدوله عرض کرده بودند : اولاد مرحوم نایب السلطنه اگرچه طفل باشد . همانطور که شمشیرهای خزانه در سلام بگردن بنی عباس انداخته شد . ساعت سه و نیم خانه والده آدم اهل خانه ام آنجا بودند . شام آنجا صرف شد .

شنبه پنجیم

صبح خانه ولیعهد یعنی نگارستان رفتم ، اگرچه خیلی از روز رفته بود ولیعهد بیرون تشریف نیاورده بود . منزل شاعر السلطنه والی رفتم هدتی نشستم ولیعهد تشریف آورده بود . همچنان که عرضهای من در بدو و در دشان که میرزا احمد را باید بیرون کرد و با امیر نظام باید را ارفت ، از روی صفا و حقیقت بود و اگر آنوقت شنیده بودند ، یقین چند

ماه باین حالت نمانده بود . اما باید شکر بکنیم که این مدت توقف خیلی اسباب ترقی ایشان شده است . . .

.... امروز شیزینی خوران شمس الملوك دختر ولیعهد که چهار سال دارد بجهت میرزا حسنخان ولد یحیی خان معتمد الملك که مادرش عزت الدوله خواهر صابی و بطنه شاهست ، در نگارستان بود داماد هم ده ساله است .

یکشنبه ششم

.... عصر کنت دیدن آمده بود ، سردار ایوب خان که پادشاه افغانستان بود و انگلیسها را در حوالی قندهار شکست داده بخاک ایران فرار کرده بناه آورده بود و بخواهش انگیسها او را از خراسان به تهران آوردند ، در راه است .

سه شنبه هشتم

امروز بخيال رفتن شهر و دیدن دو سه نفر زود از خانه بیرون آمدم بدوان خانه موجول خان رفتم با وجودی که دو ساعت از دسته گذشته بود در خانه اش بسته بود ، خیلی تعجب است که درجه خست خان باینجا رسیده که الی دو ساعت از دسته گذشته در خانه باز نمیشدود ، بیک ملاحظه خوب میکند ، وضع نو کری حالا با این سوه ظن شاه نسبت بنو کر و خشکی کف همایون ظهر هم آگر در خانه باز شود خیلی است . موجول خان را در باطن تمجید نمودم بعد درب خانه رفتم ، مدتی مجلس شوری بودم بعد خدمت شاه رفتم ، شاه با امین الملك با حضور من خلوت کردند و تأکید در نظم مجلس شوری واجرای احکام محوله میفرمودند بعد ناهاصر فرمودند سرداری ماهوت سیاه شمسه مرصع بولیعهد خلعت دادند ولیعهد را وداع فرمودند بطرف آذر بایجان رفت . چند روز درشت خواهد بود بعد میرود . من خانه آمدم آش خوردم . خواستم بخوابم خوابم نبرد ، عصر حمام رفتم ، معلوم شد شاه میدان مشق رفته بود از آنجا عشرت آباد . کوچه ها خیلی کنیف بوده تغیر زیاد بنا یاب السلطنه و کنت کرده بودند که حالا که فلان کس نیست گزدن او بگذارید چرا کار تان بی نظم است ؟ باغبان باشی با زبان بی زبانی بشاه عرض کرده بود : کنت جانقلای بازی خوب میداند که رو برو کار میکند ، کوچه های ذیگر کنیف تراست . . .

.... امروز شاه از اندرون بیرون آمده بودند در نهایت بشاشت جعفر قلیخان عرض کرده است : تازه ای مگر شده است ؟ فرموده اند : ملیجک تانی . . . بود اصرار بدایه میکرد . . . ملیجک گریه کرده بوده است قریب یک ساعت خاطر همایونی مشعوف این واقعیت بوده این تقریباً جعفر قلیخان است خدا عالم است .

چهار شنبه نهم

صبح شیخ اسدالله اعمی که رکن رکن ایران ویکی از اخبار گویان شاه است و تلاوت قرآن را با نهایت فصاحت میکند و علم قرائت بحزم خانه میاموزد، بد زبانها در باره او خیلی حرف میزند خدا میداند، بدیدن من آمده بود، محض تملق که خبر خوشی از من بشاه بدهد و خوش گوئی از من نماید زیاد با احترام کردم، کتاب فرنگی بجهت پسر خود خواست دادم درجه تملق و احترام اورا بجایی رسانیدم که مافق نداشت

. . . عصر در بخانه رفتم شاه حمام بود، هدتی طول کشید بیرون آمدند با پسر ملیجک . این بچه را آورده بودند که مرغ مصنوعی که میخواند و این‌الملک پیشکش کرده بود باو نشان بدھند، متوجه از یکساعت با این بچه بازی میکردند، یعنی بچه را بازی میدادند بعد مجدداً اندرون لیلی خانم رفتند، آمدند نماز خواندن هدتی درس خوانندند، هدتی تعریف امین‌السلطان را کردند که پارسال دویست و پنجاه هزار تومان از گمرک خدمت کرده است شام خوردند . من خانه آمدم .

جمعه یازدهم

. . . امروز مقرر شد که مهماندار سردار ایوب خان پادشاه افغانستان که با پران بناء آورده ، باشم ، ساعت چهار خانه آمدم الحمد لله زنداد هستم .

شنبه دوازدهم

صبح درب خانه رفتم . شاد بیرون تشریف آوردن ، در سرناهار بودم بعد مجلس شوری رفتم جمع و خرج ایران را میخوانندند مالیات نقد نه کرور ، جنس قریب دویست هزار خروار ، خرج در رفته هفتاد هزار تومان میماند اما معاون‌الملك بن من گفت این علاوه دخل ، بی اصل است ، آخر سال هفتاد هزار تومان کسر عمل خواهد بود خلاصه چهار ساعت بگروب ماند باز با تفاوت ظل‌السلطان و مستوفی‌الممالک و معاون‌الملك بدرشت خدمت و لیعهد رفته مستوفی‌الممالک در حضور دو شاهزاده خیلی من اظهار لطف کرد ، گفت فلانکس موزوت شما است پدرش با خد شما محمد شاه در کرمان و خراسان اینقدر گرسنگی‌ها خورده است که بشما لازم است رعایت اورا کنید .

جمعه هیجدهم

شاه میل کرده زبان آلمانی تحصیل کند که منجمله تفریط وقت و بطلان بخت است ، من فرموده بودند بارون نرمان را با خود بیرم ، بردم . شاد بیرون تشریف آورند شروعی کردند . . .

..... امروز عقد کنان دختر مستوفی‌الممالک بجهت پسر ظل‌السلطان جلال‌الدوله بود ، مادر ظل‌السلطان عترت الدوله با دختر های شاه ، خانه میرزا عیسی که خواهر مستوفی‌الممالک زن میرزا عیسی است و دختر آقا نزد عمه اش که زن میرزا عیسی باشد بزرگ شده است ، بجهت عقد آنجا رفتند . از امروز شاه بخيال افتاده است که روز بروز وضع هوا و جريان باد را بنويسد .

دو شنبه بیست و یکم

امروز شاه قصر قاجار میروند حرم خانه را مهمان کرده اند . صبح بسیار زود که بحاجی مسرور خان خواجه وعده داده بودند با تفاوت برویم قصر را فرق بکنیم ، من رقم حاجی مسرور خان دوا خورده بود دیر آمد ، وقتی که رسید سوار شده با غرا قرق کردیم ، در حین سواری حاجی خان در دل میکرد از خست شاه و میگفت زنهای شاد هم از بابت خست شاه با شاه بدنده و نفرین میکنند ، سبحان الله امین السلطان سالی یک کرور مداخل دارد و ظل‌السلطان سالی دو کرور شاه بخود و حرم خانه و نزدیکان خود تنگ میگیرد ، انشاء الله عاقبت کار خوب شود

... بعداز ناهار شاه ما را خواست ، وارد باغ شدیم ، عمله طرب بودند ، کریم شیرهای و اتباع اویعنی مقلدین ، تقلیدها در آوردند ، کشتی گرفتند ، هنگمله مشق اتریشی کردند من بشاه عرض کردم نتیجه یک کرور خرج خوب است این شده که مقلدین تقلید مشق طرز اتریشی میکنند . شاه خنديزند اما خوششان نیامد . عصر عشرت آباد آمدند ، گله عرض صبح را محرماه نمودند که در حضور وزراء چرا این سخن را مجلسی نمودی که شهرت پیدا کند

سه شنبه بیست و دوم

صبح در بخانه رقم ، شاه بیرون آمدند عمله خلوت که بحضور همایون عریضه نوشه بودند از نرسیدن مواجب و خیره ، مقرر شده بود در عمارت سلطنتی با حضور امین‌السلطان با نهاد مواجب داده شود . حاضر کرده بودند و مواجب میدادند . شاه در سر ناهار فرمودند بخانه بروم شب حاضر باشم . خانه آمدم عصر در بخانه رقم شب شام بیرون میل فرمودند . بواسطه خوردن کاهو عصر در دل داشتند قدری درس خواندند دیر شام میل فرمودند در سر شام آغا محمد خواجه قصیر ورود کرد ، شاه در ضمن تعریف از او میفرمودند ، عقل این شخص از میرزا ملکم خان نظام الملک زیادتر است . سبحان الله نعجی اعتبرانی رجال دولت در حضور همایون دارند ، این نظام الملک را بجهت کارهای عمده ازلنند بظهران احضار کرده اند شاه میفرمایند که عقل آقامحمد قصیر که طبیعت در خلقت او تقصیر کرده از نظام الملک بیشتر است ! خلاصه ساعت چهار خانه آمدم .

چهارشنبه بیست و سوم

صبح سلطان محمد میرزا ولد مرحوم عmad الدوله با ملیحک که میخواستند خانه ظل‌السلطان بروند هر دو منزل من آمدند، با تفاوت خانه ظل‌السلطان رفیم شاهزاده نیزون تشریف آوردند و ما هارا احضار فرمودند، لدی الورود با طاق فرمودند این کیست؟ اشاره بسلطان محمد میرزا کردند، معرفی کردم اذن چلوس دادند، ازاولاد مرحوم عmad الدوله بد گفتند از سلطان محمد میرزا تمجید کردم، بامن حرف خیلی زیاد زدند من جمله میفرمودند این چند روز که ما مجلس داریم بجهت بعضی فرمایشات شاه، در این مجلس ناظم‌الملک، امین‌الملک، نصیر‌الدوله و وزیر امور خارجه هستند بجای صحبت دولتی از میوه و گل و بلبل یا تاریخ زمان صدارت میرزا تقیخان و میرزا آقا خان گفتگو میشود. خلاصه بملیحک خطاب میرزا محمد خان می‌فرمودند و اظهار التفات بطور تمسخر میفرمودند باین معنی که بجای میرزا محمد خان صدراعظم هستی برای شاه . . .

..... در روز نامه اختر شرحی از پولیس بد نوشته بودند ظن غالب مردم اینست که من نوشته‌ام با وجودیکه والله خبر ندارم .

دوشنبه بیست و هشتم

امروز صبح بنا بر ما یشن شاه مجلس آبدارخانه رفتم که مرکب بود از امین‌السلطان، امین‌الملک، معتمد‌الملک، آجودان مخصوص، امین حضور، ضیاء‌الملک حاجب‌الدوله، سلطان حسین میرزا، میرزا هم‌عیان خان مستوفی، میرزا علی‌اکبر، حاجی میرزا حسین خان ممیز، معمار باشی سابق و وزیر لاحق‌طهران. همه معمارها و مقنیان بودند با غبان باشی هم بود. شاه سو، ظن از بنائی دارند و باطنًا میل دارند بنائی سپرده امین‌السلطان چاشد. مردم عوام بخيال خام افتاده‌اند، دسته خط سخت نوشته بودند قرائت شد، من خطبه مفصل خواندم که بهتر اینست کار را با امین‌السلطان رجوع کنند خود امین‌السلطان حسن طلب میکرد، باز حضرات ملت‌فت نشدند بالاخره من حالی کردم باز نفهمیدند مجلس بدون فائد منقضی شد . . .

سه شنبه سیم

صبح در بخارا رقم، با امین‌الملک مجلس سوری رفتم، را بر ت گفتگوی دیروز را در باب بنائی، امین‌الملک خواهش کرد من مسووده نمایم و بتفصیل بنویسم، رأی خود را که مینوشتم اینظور نوشت: بهتر اینست شاه بواسطه اعتماد کاملی که از امین‌السلطان دارند بنائی را کلیه باور رجوع کنند، امین حضور در این بین رسید گفت من هم رأی خود را باید بنویسم و آن اینست که بمن بدهند، بنائی را چنین و چنان خواهم کرد

این احمق ، غافل از اینکه مقصود شاه و گذاشتن کار بامین السلطان بود و خالع معتمدالملک . خلاصه ناها راهم همان مجلس صرف نمودیم بعد شاه بیرون آمدند ، رفیم سر ناها را بودند ، رایرت را از مجلس آوردند خدمت شاه همان رأی مرا پسندیدند و حکم شد امین السلطان مباشر بنائی باشد ، عصر شاه عشرت آباد و قصر قاجار رفتند مقارن غروب مراجعت بشهر فرمودند من خانه آمدم .

چهار شنبه غرّه جمادی الثاني

صبح خانه امینالملک رفتم که دستخط امین السلطان را در باب بنائی ملاحظه کنم ، دیدم رأی من قبول شده بود ، بعد در بخانه آمدم ، درسر ناها را بودم ، خبر کردند مستوفی الممالک تزا احضار کرده است بعد از ناها را شاد ، مجلس شوری رفتم مستوفی - الممالک ، نایب السلطنه ، وزیر امور خارجه هر سه یهلوی هم نشسته بودند ، مرا زدیک طلبید ، گفت ایوب خان را شاه احضار کرده است ، برو خانه از قرار درستی بگذار که همراه او جمعیت زیاد نیاید محدودی از خوازین افغان بیایند که عدد از چهار زیادتر نباشند ، من برخاستم بیرون آدم ، دوباره مرا خواستند و تأکید کردند ، من بلا فاصله خانه ایوب خان رفتم ییخبر وارد اطاق شدم ، میرزا علیم محمد خان آدم من که مهمان دار است باو گفت که فلانی است سردار بر یا خاست و مرا در توشك یهلوی خود جداد . سردار جوانی است پیستو دو ساله که ریش بی بیز هنوز بصورت صاف و سبزه و ملیح او حمله نبرده ، خیلی خوشکل و خیلی با ادب و منقول و کم حرف است ، از هر کجا واژه در سخن زاندیم ، خیلی پسندیدم شاهزاده افغان باین معقولی ندیده بودم ، این ایوب خان پسر امیر شیر علیخان ولد امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان است بعد از پدر ، برادرش یعقوب خان پادشاه شد ، در زمان سلطنت دو سه ماهه او ایلچی انگلیس کو اینیاری در کابل کشته شد ، انگلیسها قشون کشی با فغانستان نمودند امیر یعقوب خان پادشاه را مجبوس ساختند به لاهور هندوستان بردند که الحال آنجاست و عبد الرحمون خان بنی عم اورا که فراری شده در تاشکندر کستان پناه بروشها برده بود خواسته امیر افغانستان نمودند . ایوب خان که آنوقت یعنی زمان سردار حاکم هرات بود قشون جمع کرده بطرف قندهار رفت ، جنک سختی با انگلیسها نمود متجاوز از چهار هزار نفر از انگلیسها را کشت و خود را پادشاه افغانستان نامید ، خبر آل رایرت سردار انگلیس که هنوز در کابل بود با قشون زیاد معجل خود را با ایوب خان رساند ، اورا شکست داده عقب نشاند ، مجدداً ایوب خان هفت ماه قبل قشون آراست بطرف قندهار و کابل رفت ، قشون کابل که با او بودند همینکه تلاقی طرفین یعنی عبد الرحمون و ایوب خان شد از قشون ایوب خان رو گردان شده بطرف عبد الرحمون

رفتند ایوب خان شکست خورده بطرف خوف و سرحد ایزان فراراً آمد دولت این‌ان اورا بناه داد و هزار بلکه متجاوز سوار با او بود ، انگلیسها از شاه خواهش نمودند که اورا بظهران یاورد که در سرحد خراسان و افغان نباشد اینستکه باجهار صدنه جمعیت بظهران آمده است خلاصه بعداز تعليمات لازمه من خانه آمد ، ایوب خان درب خانه رفت و بود شاه خیلی التفات کرده بود . شب شاه بیرون شام خوردن در تالار آئینه جدید مشرف بموزه ، در سر شام تاریخ اسکندر میخواندم ، شاه فرمودند : سرسلسله خیلی رشید و با قابلیت است و سبط سلسه که اشاره بخدشان بود مثل بالن که بهوا میرود و مدتی درهوا می‌ایستد بجای خود مستقر است بعد آخر سلسه مثل همان یالن است که بادش در رفته بزمین می‌افتد . بعد مدتی تعریف از کهایت امین‌السلطان بود که امسال از گمرک دویست هزار تومان بمن خدمت کرده است و هرچه چهایچرا غ و اسباب زینت در این اطاق است و ساختن عمارت اسب‌دوانی و راه قم را از این تفاوت نموده است کسی نبود سؤال کند : خدمت امین‌السلطان نهایت تعریف و تمجید را دارد اما برای عمارت اسب‌دوانی که در سال دوم تبه و هر دفعه چهار ساعت جای توقف است چرا باید سی‌هزار تومان خرج بشود ؟ نیجه عیب داشت این تفاوت را بمخارج لازمه دولت میرسانیدند ؟

پنجمینه دوم

شاه امروز حضرت عبدالعظیم بمشایعت ظل‌السلطان میروند صبح خانه ناظم خلوت رفتم با تفاق او دولت آباد رفتم شاه ناهار میل فرمودند باعث مثل بهشت امام آب قنات بواسطه پشته که انداخته بود جاری نبود آب‌سیل انداخته بودم بحضورها ، شاه لدی‌الورود بمقنی بیچاره براخانش فرمودند معلوم شد اوقات شاه بواسطه بست زقنق سوار مهدیه که سپرده میرزا احمد خان پسر شانزده ساله امیر نظام است تلخ بوده بسر ما اوقات تلخی را قرود آورده است . من آنجا حرف نزدم اما عصر که بحضرت عبدالعظیم رفتم عریضه‌ای خیلی سخت نوشتم و دادم که همان شبانه جواب آوردند ، در کمال معدرت ...

شنبه چهارم

... شاه بالباس نیم رسمی بیرون تشریف آوردن قدری بامین‌السلطنه بجهت بدی لباس خودشان تغیر فرمودند ، بعد معتمدالملک جاو آمد عرض کرد مواجب‌مرا چرا قطع کرده‌اید چه تقصیر دارم ؟ معلوم شد مستوفی‌الممالک قرار داده است هر که حساب دارد مواجب او بخرچ نوشته نشود تا حساب خود را بدیوان ببردازد ، معتمدالملک از این بابت کسل بود خیلی بشاه تنذ گفت و همچنین در باب چراغ گاز که تفصیلی دارد بعد خواهم نوشت . شاه ریش ثراشیدند ، بعد از ناهار وزراء احضار شدند ، بعد من مجلس رفتم مستوفی‌الممالک در باب مخارج ایوب خان بمن پیغام‌ها بشاه داد ، رفتم

و آمدیم ، آخر قرار شد هفت هزار تومن که در مشهد با وداده شده بحساب نیاورند . و ماهی هزار تومن باو بدنهند ، من عرض کردم يك سرداری مجمل مفتوح دوز بجهت ایوب خان گرفتم ، خودم حامل شدم ، ایوب خان را الى در حیاط استقبال آوردم . عصر دیدن از وزیر مختار روس که میروند کردم

پنجم

صبح موجول خان آمد باتفاق یوسف آباد رفیم ، منتظر ورود شاه بودیم ، نایب ناظر و عمیدالملک رسیدند ، ناهار صرف شد تفصیلی دیروز بعد از رفتن من خانه ایوب خان رو داده بود که خیلی تازه بود اینستکه مینویسم : شاه و قیکه مصمم هجوم - الصنایع بوده تیمورنانی پسر تیمور میرزا مرحوم غفلة وارد اطاق شاه میشود گریه کنان که عضدلملک دوبرادر مرا کشت و آنها سر شکسته پائین به هستند ، شاه خیلی او قاتش تلغی شده بود . معلوم شد حمامی ، حضرات اولاد تیمور میرزا مرحوم داشته اند مجاور باخانه مادر عضدلملک ، مدتها بوده که این حمام را گرم نکرده بودند ، تازه میخواسته اند گرم کنند ، دود حمام والده خان را اذیت میکرد ، حکم کرده بودند مانم شوندو کار از مشاجره بمنازعه کشیده بوده است خود خان با نو کرها ریخته بودند سرمه سرمه و رو فغور دو پسر ان تیمور میرزا را شکسته بودند ، مضر و بین شاه عرض کردن شاه هجا کمه را بنا ایبالسلطنه رجوع کرده بود ، عضدلملک انکار از رفتن داشت ، آخر رفته بود معلوم است طرف عضدلملک را گرفته بودند اما شاه باور نکرده بود . دیشب هم که شام بیرون نخورد بودند از ضعف نفس بوده است که مبادا عضدلملک که ناظر است در سر نشام حاضر شود امروز هم خیلی بد از عضدلملک میگفتند . دیروز ایلچی روس میگفت رعایای خراسان بواسطه قرب جوار ما بخاک خراسان بعد از فتح کوک تیه و عشق آباد دسته دسته بواسطه تعدادیات حکمران خراسان بمانیه میآورند و زعیت مامیشوند . . .

ساده شنبه هفتم

امروز شاه سلطنت آباد میرود ، صبح زود در بخانه رفتم یعنی درب الماس ، چهار و نیم از دسته گذشته شاه بیرون آمدند ، نایب السلطنه و جمعی بودند ، شش بغریب مانده وارد سلطنت آباد شدیم ، در سر قنات آفتاب گردان زده بودند ، شاه ناهار خوردند ، عمله طرب خبر کرده بودند از شهر آمدند ، زیر درختهای آلو بالو که تازه شکوفه کرده بود شاه نیشت . قدری ساز زدند هوام نقلب شد شاه سه ساعت بغریب مراجعت فرمودند از عشرت آباد عبوراً گذشتهند ، امروز الحمد لله بمن بیچاره در باب ایرادات باعها چندان بدنگذشت .

پنجمین شنبه دهم

صبح در بخارا رفتم ، بجهت کار بنائی باغات ، امین‌السلطان را ملاقات کردم از قراوینکه شنبیدم دیروز کنت یکنفر فراش سفارت فرانسه را حبس کرده بود نایب سفارت ساعت شش از شب گذشته ، رفته در محبس را شکسته و فراش را بیرون آورده است ...

چهارمین دهم

... امروز صبح شاه دوشان تیه میرود ، بجهت سان سوار مهدیه و منصور و سوار طویله ، اما سوار طویله : باعث ترقیات مهدیقلی خان امیر آخور بجهت آقاوجیه شد باین معنی که سپهسالار مرخوم ، آقاوجیه را هر قدر شان و منصب میداد شاه بر غم سپهسالار ، مهدیقلی خان را ترقی میداد این او اخر که آقاوجیه حکم شد هزار سوار بگیرد و مهدیقلی خان هم استدعای سوار کرد ، مقرر شد پنجاه سوار بگیرد که کره های طویله را تعایم بدهند ...

شنبه پانزدهم

امروز شاه جاجرود میرود ... بسرخه حصار آمدیم ... ناهار آنجا صرف شد ... پنج بغروب مانده وارد جاجرود شدیم . شاه که از راه شکار گاه تشریف آوردۀ بودند یک ساعت بعد رسیدند ...

یکشنبه دوازدهم

صبح خبر کردند شاه سوار میشود در رکاب باشم ، ناهاری صرف کرده با تفاوت حکیم طلوزان در بخانه رفتیم . شاه بیرون تشریف آوردند ، سوار شدند در سر سواری و سر ناهار روزنامه عرض شد . کاغذ و پیشکش نایب‌السلطنه رسید نوشته بود که ایجاد دار الاستقرار موسوم به مزن دویتیه کرده است ، تفصیلش را چون سرخواهد گرفت لازم ندیدم بنویسم ...

دوشنبه سیزدهم

... معلوم شد امروز شاه خیلی دور خواهد رفت ، وقتی که از اندرون بیرون تشریف آوردند بصاحب جمع و امین حضرت دو پسر امین‌السلطان که امرای اردو هستند ، حکم شد که رفقن و زامین موقوف است . روز پنجم شنبه شهر خواهد رفت : معلوم شد پسر ملیجک ناخوش است و طبیب او که میرزا عبد الوهاب است بتحریک ناطم خلوت و صاحب جمع و جمعی دیگر که با آنها آشناست عرض کرده است این طفل اگر ورامین برود بدحال خواهد شد . اعظم سلطنت و تصمیم پادشاهی بواسطه ناخوشی یک طفل بسیار بهم خورد ...

... عصر حکیم طلوزان را بجهت معالجه پسر ملیجک اندرون بردند ، این طفل

چون از کلاه فرنگی میترسد ، در اندرون ، حاجی مسورو رخان کلاه خودش را سر حکیم طلوزان گذاشته بود خیلی مضحك بود . الحمد لله زنده هستم .

سه شنبهٔ چهاردهم

۰۰۰ پسر ملیجک را فردا شهر میبرند . امین اقدس تب کرده است حکیم‌الممالک مأمور شد همان شبانه برود عیادت کند . . .

چهارشنبهٔ پانزدهم

از جاجرود بفرمایش شاه بجهت حاضر کردن عشرت آباد صبح زود شهر آمد در بین راه ملیجک با سه تخت روان و چند فراش سوار با چماق‌های نقره و چند غلام و آقا بهرام خواجه که شهر میرفتد ، ملاقات شد ، دریکی از تخت روانها زن ملیجک بود و ملیجک نانی ، در تخت دیگر آقا بهرام ، در تخت ثالث میرزا عبد الوهاب طبیب ، ملیجک پدر یعنی میرزا محمد که از اردبیل بامن بود ، همینکه با آنها رسید ماند . . .

پنجشنبهٔ شانزدهم

۰۰۰ خانهٔ معتمد‌الملک که وزیر عدلیه و ملقب بمشیر الدوله شده است و لقب معتمد‌الملکی را بیمیرزا حسینخان بیچه سه ساله او داده‌اند رقم و تهییت گفتم . . .

جمعهٔ هفدهم

۰۰۰ دیروز امین اقدس مستقیماً از جاجرود خانه سید ابوالقاسم پدر زن ملیجک و بود کرده بود ، شب آنجا مانده و صبح با ملیجک دوم که ناخوش بود و عرق کرده است عشرت آباد آمدند ، کجا رفت آن حالت عفت اول ، و چه شد آن عصمت پرستی سابق وجه نسبتی دارد با این آزادی حالا . . .

دوشنبهٔ بیستهم

۰۰۰ صورت تعمیرات حرمانه را که امین‌السلطان بنظر شاه رسانید یکصد وینجا هزار تومن بود ، تا بعد چه شود الحمد لله سلامت هستم . . .

چهارشنبهٔ بیست و دوم

۰۰۰ امشب مهمان مشیر‌الدوله هستم ، لباس عوض کرده با نهایت خستگی که ذاشتم خانه ایشان رقم جمعی آنجا بودند : ایلخانی ، مخبر‌الدوله ، نصرت‌الدوله تصریز‌الدوله ، امین‌السلطان ، امین‌الملک ، امین‌السلطنه ، نظام‌الملک ، معاون‌الملک امین‌لشکر ، اعتضاد‌الدوله ، آجودان مخصوص ، حکیم‌طلوزان ، حکیم‌الممالک ، محقق ، امین‌حضور و من ، شام فرنگی دادند ، یعنی در سرمهز شام بسیار خوب و ممتاز بود و خیلی خوش گذشت . این شام ولیمه لقب و منصب بود . که معتمد‌الملک ، مشیر‌الدوله و وزیر عدلیه شده است ، اما این میز که رجال دولت و اعیان مملکت نشسته بودند فی الواقع اگر شخصی ازینکی دنیا نمی‌آمد و میخواست رجال دولت ایران را دیده کله و عقل آنها را

بسته‌جند چنین مجلسی لازم بود که همه راجمع کنند، برای من خیلی حیرت و افسوس روی داد، بحالیه و آتیه مملکت و وطن خود خیلی غصه خوردم، قدری که از جاوس سر میز گذشت جز نصیرالدوله که شراب نمیخورد، سایرین صدای گاو و خر و مرغ و هر نوع وحش برند و چرند را از خود درمیآوردند و با انصال شراب میخوردند و حر فهای بی سروته اظهار خصوصیت‌های دروغ و گلهای بی‌معنی از روی مستی ردوبل میکردند خلاصه خوبی شام را طوری نزد من ضایع کردند. گه هیچ لذت نبردم. در آخر شام نصرالدوله مست برخاست بسلامتی میزبان شرایی خورد چند کامه گفت و هورا کشید بعد مشیز الدوله خواست فصاحت بیان خود را معلوم کند جواب داد و هورا کشید خلاصه بد مستی‌ها کردند، ساعت چهار مراجعت بخانه شد، اینها از مرک غافلند.

چهارم بیست و چهارم

۰۰۰ از غرة رجب تمام اندرونها را خراب میکنند از نو بسازند و تمام زنهای شاه آنچه اسباب داشتند حتی هیزم وزغال خود را بخانه اقوام بیرون فرستادند. این عمارت را امین السلطان که مباشر بنائی است بجهت جاب نفع شخصی تماماً خراب خواهد کرد حتی عمارت فتحعلی شاهی که از ابنیه ممتاز بسیار قدیم است و دویست هزار تومان دولت را متضرر میکند، در صورتیکه باده هزار تومان یقین میتوانست تعیین کند. سبحان الله مالک الملک! چه دوره بدی گیر کرده‌ایم، شنیدم که به محمد میرزا پسر ناقابل اعتضاد الدوله لقب اعتماد السلطنه خواهند داد...

پنجم بیست و ششم

۰۰۰ خواجه باشی را احضار کردند تغیر زیاد فرمودند. معلوم شد عمارت اندرونی را که خالی کرده بودند از اطاق شمس الدوله که سابق اطاق اندرون محمد شاه و ناصرالدین شاه بود چند آئینه و چند پرده صورت، خود هاشان کنده و برده بودند شاه شنیده از خواجه باشی مؤاخذه میکردن او جواب داد جرا در اندرون سیصد نفر بیرونی راه میدهید که این دزدیها بشود؟ بگوئید زنها کنیز بخرند تا آسوده باشید خلاصه خیلی تند جواب داد.

سلیمان

۰۰۰ باتفاق موجول خان دوشان تیه رفتم. شاه دیر تشریف آوردند الی عصر بودم، کتاب خوانم و خواندند. عصر در کالسکه دولتی نشستم با موجول خان و محقق و حسین خان چرتی مراجعت بشهر نمودم. چندی قبل ظاهرآ مختصری نوشتیم از ورود اسماعیل میرزا نام شاهزاده هندی که داعیه معدن‌چیگری کرده بود و سنگ طلائی قبل از ورود خود خدمت شاه فرستاده بود در ورود هم چند قطعه الماس که دو سه هزار تومان قیمت داشت بشاه پیشکش کرد که شاه رده فرمودند و ملافوفه فرمانی صادر کرده بود بتوسط امین حضرت که در ایران گردش بکند و معدن پیدا کند. دیر فوز از پس

آخاخان محلانی تملک را فرید که این شخص چهل هزار روپیه را پرداشته فراد کرد
است و از قرار بکه شنیده ام حالا طهران است معلوم شد که این مرد که دزد و شیاد بوده
است آمده بود پادشاه ما را فریب دهد.

یکشنبه سوم [رجب]

امروز روز عجیبی بود که من در عمر ندیده ام و خواهم دید . اما ندیده ام بجهت
اینکه کجا در سن چهل سالگی خودم دختر بیست و چهار ساله ام که من حصر بفردو بود
مرده بود ، اما نخواهم دید زیرا که کجا عمر هست که من یک اولاد بیست و چهار ساله
داشته باشم . بس روز مخصوصی بود و بسیار شوم . خدا نصیب احده نکند اما از
آنچه ایکه کل نفس ذاته الموت را چاره ای نیست دو شب ساعت شش دختر من هر دو تولد او
۱۵ رجب ۱۲۷۵ بود که داخل بیست و پنج شده بود . اللهم ارحمنا بحق فاطمه علیها السلام .
صبح بعدت معهود بیرون رفتم ، مسوده کاغذ ظل السلطان را می کردم . آمدند گفتند
مشیر الدوله خانه والده است فهمیدم چه شده برخاستم بی لباس ، عبا پوشیده رفتم ، با طاق
که وارد شدم والده را در حال گریه دیدم . چون منتظر بودم چندان حیرت نکردم
مشیر الدوله برخاست خانه من آمد حکیم الممالک هم آمد لباس پوشیده باحال خراب
بطرف خانه آن بد بخت رفیم . جنازه را نقل بمسجد حاج رجبعلی گردند حاجی آقا
محمد نجم آبادی نماز خواند جمعیت زیاد شد ، بعد خانه احمد خان مجلس ختم گذاشتند
مشیر الدوله شهدالله خیلی انسانیت کرد ، حکیم الممالک رفت بشاه عرض کرد ، ناظم
خلوت آمد بمشیر الدوله گفت ختم را بر چیدند ، ادیب الملک و من و حاجی حسین خان را
بحضور بر دند شاه خیلی اظهارت االم فرمودند ، خداجان ما را قربانش کنند . عرض کردم
خدا خواسته و تقدیر کرده من در تو کری میل و عشقم صرف خدمت شاه باشد و شعبات
دیگر نداشته باشد باینجهت اینطور شد . از آنجا خانه آمدم . . .

چهارشنبه ششم

... میرزا ملکم خان ناظم الملک ، ناظم الدوله شد و سفير کبیر . مليجک امروز
میگفت زنهای شاد خیال دارند بشاه چگرخوش بدهند که دیگر اولادش نشود الله اعلم .

جمعه هشتم

امروز شاه بقصد دو شبهه صاحبقرانیه خواهند رفت ، صبح سیمیسالار ایوب خان
آمده بود ، بعضی بیغامها و عرضها داشت بشاه در باب کمی مخارج ماهی هزار تومان .
بعد از ملاقات او شاه سوار شده بطرف سلطنت آباد رفتند ، آنجا ناهار میل فرمودند .
پخواندن و مستجدات دولتی مشغول شدند ، الی مغرب آنجا بودند . بعد صاحبقرانیه تشریف
بر دند و ناظم خلوت حسن آباد آمدیم . شبرا بودیم ، امروز مليجک بشاه عرض

کرده بود که تعیینات امسال صحیح است و بقاعده، سالهای سابق هر وقت شما سوار میشندید یک کیسه هاست بدست بنائی میدادند میآمد در حضور شما هاست مالی میکرد. کار ایران بکجا رسیده است که این پسر بی پدر و مادر و اصل و نسب در حضرت پادشاه که خودشان را مالک الرقاب امم میدانند وزارت میکنند!

دو شنبهٔ پانزدهم

... در بخانه رفتم، خیلی منتظر شدم شاه تشریف آوردن سرناهار بودم بعد از ناهار در باب عدم ترتیب کتاب‌نامه دانشوران که شاه بواسطه عدم سواد ملتافت نیستند صحبتی بیان آمد، هیچ چیز بمن موثر نیست مگر از علم من بکاهند، بر آشتفتم و خانه آمدم

چهارشنبهٔ سیزدهم

... صبح رفتم احوال پرسی امین‌الملک، اندرون بود باناظم‌الدوله صحبت زیاد کردم، تفصیل صحبت زیاد است. خلاصه اینکه این معلم و هرشد من قدری دیوانه است خود خواهی را بملت پرستی ترجیح داده است شاید یکوقتی در ظرف امسال بنویسم

جمعهٔ پانزدهم

صبح معلوم شد که شاد بقلهک باع بیلاقی مخبر‌الدوله خواهند رفت از شهر مستقیماً آنجا رفتم، با اینکه دیشب دیر مخبر‌الدوله را خبر کرده بودند تدارک زیاد دیده بود ناهار و شیرینی و عصرانه مفصل بسیار خوب. یک طاقه شال و صد توهران پول پیشکش

دوشنبهٔ هیجدهم

امروز شاه از عشرت آباد بصاحب‌قراریه میروند، یعنی دیگر مراجعت بعشرت آباد نخواهد شد حرم و غیره همه میروند. صبح بنا بفرمایش شاه، باتفاق حکیم‌الممالک داوودیه رفتم، با وجود عمارت عالی و حوضخانه معتبر بحکم شاه آفتاب گردان دریک نقطه باع که کثیف‌ترین جاها بود زده بودند چهار از دسته گذشته تشریف آوردن نهاده شاهزاده فرمانده میکاراند که کاسنکرخان مهندس را خواسته بودند دستور العمل آوردن رودخانه شاهزاده را بجلگه قزوین میدادند که کاسنکرخان مهندس بمباشی مخبر‌الدوله این آب را بیاورد بجلگه قزوین نمیدانم دیشب خواب دیده‌اند یا الهم یاچه بود

چهارشنبهٔ بیستم

... شنبیدم روزیگه شاه سر بازخانه نایب‌السلطنه رفته بود، هشتاد تو مان نایب‌السلطنه او دکلون که از عطریات فرنگی است خریده و بدر و دیوار سر بازخانه زده و گل و بلبل زیاد حاضر کرده بود.

پنجمین بیست و یکم

صبح امروز با تفاوت موجول خان اقدسیه رفت. شاه آنجا تشریف می‌آوردند، خیلی دیر شاه آمدند دیروز زیاد متغیر بودند امروز هم باطنًا مکدر بودند، ظاهرًا خود را مشغول میفرمودند، چند روزنامه خوانده شد، قدری درس خواندند، قدری کاغذ متفرقه، یک و نیم بگروب مانده باز با تفاوت موجول خان هر اجعات بشهر شد. در قهوة خانه سرراه چای خوردیم. امروز دیدم شاه طیانچه تزدیک خود میگذارد، تعجب کردم یعنی چه! از ملیجک هم پرسیدم جواب نداد، باید کنت شاه را ترسانده باشد، والا چه دلیل دارد این کار!

جمعه بیست و دوم

صبح معلوم شد که شاه تشریف می‌آوردند شهر بجهت نقل خزانه از اندرون به بیرون، تفصیل خزانه اینست: امام محمد خان بعد از اینکه بایران مسلط شد و بخراسان رفت، شاهرخ پسر نادر فرار کرد از مشهد، خزانه نادری که از نقوود جواهر متجاوز از سی کرور تومان ایران بود بتصرف آغا محمد خان آمد، منجمله یازده کرور نقد بود آغا محمد خان در زمان حیات خود جرئت نکرد این خزانه را طهران بیاورد در برج عمارت ساری مازندران گذاشت. فتحعلیشاه طهران نقل کرد و در این خزانه که تا به حال بود قرار داد، خازن الدوله که از زوجات محترمه فتحعلیشاه بود بالای خزانه منزل داشت. بعد از فوت فتحعلیشاه خزانه بواسطه دادن وجه خسارت روس که هشت کرور یکدفعه از خزانه داد بی یول ماند. محمد شاه خوابگاه خود را بالای خزانه قرارداد منزل اندرونش آنجا بود، ناصرالدین شاه ده سال تمام همان بالاخانه منزل داشت بعد که پدرم عمارت خوابگاه اندرون را ساخت شاه آنجا نقل و تحويل کرد، آن بالاخانه را بصبایای خود داد خیلی عمل خزانه منظم بود در اندرون وجای محکم. امروز این خزانه را نقل به بیرون کردند در موضعی که چهار طرف آن واقعاً صحراست هر وقت ده نفر مصمم شوند در نیمساعت میتوانند از هر سمت که باشد دیوار را خراب کرده داخل خزانه شوند، از این گذشته در انتظار عوام چنین شهرت داشت که کف خزانه را ده ذرع کنده و سرب ریخته اند، اگرچه افسانه بود اما این شهرت اسباب اعتبار بود و خیال میگردند اگر خزانه را بخواهند نقل و تحويل نمایند اقلال چهل روز کاردارد. امروز در چهار ساعت خزانه اندرون را خالی کرده پیرون آوردند...

شنبه بیست و سوم

دیشب شاه شهر بود. صبح که در بخانه رفت. سرراه عیادتی از موجول خان کردم، شاه تازه بیدار شده بود. از قرار یکه ناظم خاوت دیشب مو اطب بوده و تمام شب را

گشت میزده نقل میکرد خواب شاه خیلی کم است زیاده از دو ساعت در تمام شب خواب ندارند . خداوند انسان الله رفع این علت را بگند که علامت بدی است . دیشب فرموده بودند که همیجک میان درگاه بخوابد نگذارد کسی وزود و خروج نماید با وجود هزار نفر مستحفظ باز اطمینان بملیجک است . . .

دوشنبه بیست و پنجم

صبح همیجک دیدن آمده بود میگفت خانه امین اقدس را که شاه فرموده بود من و عیال آنجا بیلاق بروم آقا بهرام بدیگری اجاره داده است و شاه دیشب خیلی متغیر بود . گفتم دلتنبک مباش بجهت تو خانه خوبی در دزآشوب پیدا خواهم کرد . قدری نشست بعد یعقوب را همراه او کردم رفت دزآشوب خانه پیدا کند ، مختصر ناهاری صرف نموده بطرف منظریه رفتم ، شاه آنجا تشریف آوردن عرض کردم بجهت همیجک خانه پیدا کردم و کرایه نمودم ، واقعاً اگر بخارا و هرات را فتح نموده بودم اینقدر شاه ممنون نمیشد صد تووهان هم نقد بجهت مخارج بیلاق همیجک گرفتم .

سه شنبه بیست و ششم

... دیروز افواج قزوین بنصر الملک شوریده اند و شاه خیلی متغیر بود . با تفاوت طاویان اقدسیه رفتم ، شاه آنجا تشریف آورده بنا ایب السلطنه و امین السلطنه با نهایت تغیر خاطر ، خلوت ممتدی کردند که راجع بهمین شورش بود بعد ناهار خوردن . در سر ناهار روزنامه خوانده شد طاویان میگفت تلگرافی از مصر رسیده است که اعراب ، قنسول انگلیس مقیم اسکندریه و بعضی از صاحبمنصبان انگلیس را کشته اند . بعد از ناهار باز با حضرات خلوت شد ، آنچه معلوم شد شکایت افواج از فرسیدن جیره و مواجب حالیه بوده نایب السلطنه پیدر خود با تر دستی و دروغ شکایت افواج را بمطالبات دو سال قبل نسبت داده سلیمان خانی را محرك قلم داد .

جمعه بیست و نهم

امروز شاه صاحبقرانیه ناهار میل میفرمایند باین معنی که چون بیرونی ندارند همان حیات امین اقدس را فرق کرد آنجا خواهند بود . صاحبقرانیه رفتم شاه حمام رفته بیرون آمدند ، الی عصر بود امین اقدس بجهت هر یک ما ها یک پنجهزاری انعام فرستاد . عصر منزل آمدم همیجک نوشه بود که شاه یکشنبه ناهار را حسن آباد میل خواهند فرمود با نهایت افتخار مشغول تدارک شدم .

یکشنبه غرہ شعبان

الحمد لله ما رجب تمام شد که بسیار در اینماه بمن بد گذشت . امروز شاه حسن آباد تشریف میاورند ، صبح . بسیار زود از خواب برخاستم لباس پوشیده

مشغول تدارکات شدم الحمد لله اسباب تدارکات فراهم آمد ، امینالسلطان ، امینالملك ، ایلخانی ، ناظم الدوله ، امین حضور ، مشیرالدوله وغيره وغيره آمدند ، شاه چهار از دسته گذشته تشریف آوردند ، بیرون باع بفاصله صدقدم استقبال کردم ، از کالسگه پیاده شدند این صد قدم را پیاده آمدند وارد باع شده خیلی تعریف کردند . در حوضخانه ناهار میل فرمودند با وزراء خلوت کردند بعد خوابیدند ، عصر بیدار شده چای و عصرانه صرف فرمودند بالای کوه کنار حوض که سر قنات است تشریف فرما شدند و دورین انداختند . الحمد لله بوجود مبارک و سایر ملتزمین از هر جهت خوش گذشت دویست عدد دوهزاری ویک جعبه تحریر ممتاز بیشکش کردم با مخارج ناهار و عصرانه چهارصد توман خرج کرده بودم .

چهارشنبهٔ چهارم

با وجودان مخصوص هزار و دویست تومان اضافه مواجب داده شد امینالملك هم امین الدوله شد .

پنجشنبهٔ دوازدهم

امروز خواهیم رفت بافجه . صبح زود رفتم بااتفاق بکمز وغیره شاه از راه کوه و بد رفته بودند ما ازراه سینک که قریه بسیار باصفا ووطن مجدالملك پدر امین-الدوله است رفتم بحوالی سینک ناهار خوردیم بعد افجه رفتم ، خوابیدم عصر شاه وارد شدند شب احضار بدرب خانه شدیم درچادر پادشاه باحضور امینالسلطان که در واقع وزیر اول است پسر ملیجک را دیدم که اقسام بازیها میکرد معلوم میشود عشق ، شاه را بنده میکند . خلاصه شام صرف فرمودند ، روزنامه خوانده شد ، بمنزل آمدم .

دوشنبهٔ شانزدهم

۰۰۰ چندیست بنیه شاه خیلی ضعیف و کاهیده شده و من خیلی اضطراب دارم انشاء الله نقلی نخواهد بود اگرچه من در دولت شاه چندان ترقی نکردم لیکن گمان نمیکنم بقدرتیکه من طالب سلامتی وجود مبارک شاه هستم احدي بوده باشد و این صفت از پدر من ارث رسیده است

سه شنبهٔ هفدهم

امروز صبح مصمم سواری در رکاب بودم بعد از صرافت افتاده می خواستم منزل بمانم که فراش سواری باحضور رسید و سوارم کرد بطرف یورت چهلچشم که شاه آنجا تشریف برده بودند رفتم ، لدی الورود همایون با آنجا من هم رسیدم . شاه مشغول خواندن بعضی نوشت捷ات دولتی بودند من خواستم بروم در آفتاب گردان عمله خلوت قدری راحتی کنم که در سرناهار حاضر باشم . آفتاب گردان عمله خلوت را کنار

باتلاقی زده بودند که علف روی لجن را گرفته بود و معلوم نبود که زیر علفها لجن است . بیملاحظه همین که خواستم وارد آفتاب گردان بشوم پایم بلجن فرورفت ، تا کمر چون خر بگل فرو رفتم شلوار و لباس که سفیدرنگ بود آلوده بگل و سیاه شد و خیلی وضع مضحكی پیدا کرد . تعفن لجن خودم را متغیر کرده بود . بسیار خفیف شدم و شاه انصالاً احضارم میفرمودند آخر عرض کردند بگل فرورفته است مقرر شد از لباس مخصوص خود شاه که بهجهت احتیاط همیشه درنژد آبدار است بمن بدنهند بیوشم امین حضرت آبدار باشی که جوان جلف و خودخواه و بخیلی است تنها یک شلوار و یک ارخالق ترمه و یک زیرشلوار و یک قبا و یک جفت جوراب آورد چون رذالت طبع اورا دیدم جز همان شلوار و یک جفت جوراب چیزی برنداشتم ، و دعا بوجود مبارک شاه کردم . اگر این التفات ده سال قبل در حق هر که میشد انگشت نما و معروف عالم میگردید اما حالا چون رجال دولت غالباً اطفال نابالغ و مردمان پست فطرت گذا صفت بی اصل و نسب هستند و شؤنات دولت را برده اند چندان عظم ندارد . باز در نزد من هزار بار باعظام و شائن بود ، در باطن دعا بوجود مبارک پادشاه نمودم . . .

شنبههاییست و یکم

... در چادر همایون سک تو لهای دیده شد که از ایلات یک تومن خریده اند بهجهت بازی دادن ملیجک کوچک . این حیوان که بهنچ قرآن نجس العین است چون منسوب بملیجک کوچک است العیاذ بالله پیش آنها از حورالعين پاکتر است . بروی فرش و مسند ، آزاد راه میرود . . .

دوشنبههاییست و سوم

... نصرت الدوّله از طرف ناصر الدوّله پسر خود پیشکش فرستاده بود و یک عکس ناصر الدوّله راهم فرستاده بود که مجموعه‌ای در دست داشت و در میان آن یول بود ، بسیار خندیدم که هیچ با قباحت تر از این عکس نمی‌شد . یعنی این یول که در دست دارد پیشکش حضور است . . .

سه شنبههای دوم [رمضان]

صبح باردوی شاه رفتم سوار نمیشدند بحضور رسیدم خیلی از ظهر گذشته بود ناها را نایب ناظر دیر آورد موبد تغیر شد در این بین ملیجک . . . کرد . بدون اختیار و بی اظهار بهر نقطه . . . نمیدانم این را بچه باید نسبت داد ! شاه که در لطافت طبع وظرافت خاطر بحدی هستند که من در هیچ جای دنیا که سیاحت کرده‌ام شخصی را بین نازک طبعی ندیده‌ام . که از یک فرسخی استشمام رایحه عفن را میفرمایند و ازان متالم میشوند اما از . . . متالم نمیشوند همینقدر حکم فرمودند سرایدارهای خاصه

سلطنتی و فراش خلوتها . . . را شستند که دو هزار فتحن میدادند بقدری بمن بد گذشت که مافوق ندارد هر طور بود صیر کردم شاه فرمودند این کنافت را همه داریم که مبادامن در باطن مذمت نمایم . الى عصر بودم سه چهار روزنامه خوانده شد عصری مراجعت منزل شد ، صفر فراش روزنامه از شهر آمده بود کاغذ زیاد آورده بود منجمانه کاغذ فورمان بود که در جوف آن شبیه کنت را که در پاریس ساخته بودند فرستاده بود این شبیه تفصیلی دارد خود کنت با لباس تمام رسمی صورت شاه مشابه عروسک که نخی بگردن شاه بسته است و در دست دارد ، عبدالحسین خان مستشار سابق او طبل بزرگی را مینوازد و میرزا ابو تراب خان نوری مستشار حالیه نای میزند و خود کنت میرقصد . در زیر یا سباب شکنجه از هر قبیل ریخته شده است . در زیر تصویر بخط فرانسه نوشته است حقه بازی کنت . خیلی خنده دهن صورت را خدمت شاه فرستادم خوشش نیامده بود .

پنجشنبه چهارم

شاه بکوه بلندی تشریف بر دند که انکشاف معدنیرا که محمد فشندي که طفای است نا بالغ نیدانموده ، بفرمایند . دایجک میگفت که مت加وز از شش فرسنگ راه نیمودیم و بر گشتم معلوم شد که محمد مذکور یک اشرفی طلا ضرر کرده بعضی سنگ ها مالیده در نقطه معین کوه بر اکنده کرده و حضرت همایون را فریبت داده است .

شنبه سیزدهم

امروز اطراف است . . . پنجشنبه یازدهم که در رکاب همایون به کمرود رفته بودیم روزنامه دانش مخبر دوله را موجول خان در حضور میخواند در این روزنامه تعریف کرده بود که در این عصر همایون ترقیات بچه درجه و اندازه شده است شاه فی الفور این شعر هجو محمد تقیخان کلاه دوزرا که در زمان محمد شاه ساخته بود خوانده روز بازار کپک اقلی وزن قحبه لراست هر که زن قحبه کیش بیشتر است بیشتر است من عرض کردم فرد دیگر هم دارد : قره باع ایشیگینه حیف دیر غنچه دهن ، مصروع چهارم را خود شاه خواندند : بوایشی شاه الیپ مملکته سیجه لراست . مقصود این بود که اگر در این عصر همایون هم زن قحبه ها بیشترند خودت اینکار را کرده ای .

سه شنبه شانزدهم

. . . شاه صفیه خانم نام زنیزا که پدرش ملا واژ اهل نور است بتوسط ائمیں الدوله بزوجیت اختیار فرمود .

شنبه بیستم

امروز شاه خیال سواری نداشتند میر شکار دو مرال و دو خرس در حوالی سیاه بیشه که از ارد و دو فرسخ دورتر است دیده بود خبر کرد . شاه ناها صرف فرمودند

خبر کردن شکار حاضر است با معدودی سوار شدند و هر اغلام حسینخان پیشخدمت سپر دند که منزل نروم ما هم از آنجاییکه ناها رگاه شاه بود حر کت کرده به طرف چادر های میرشکار که بالای تیه بود رفته م طوری چادر های میرشکار واقع شده بود که آنطرف درز که کوههای سیاه بود شاه و سواران و شکار چیان پیدا بودند اول هر الها بیرون آمدند شاه چند تفنهک انداختند و نزدند دوسوار دیده شد که تفنهک انداختند بیرون آمدند شاه چند تفنهک انداختند و نزدند دوسوار دیده شد که تفنهک انداختند و زدند شکار تمام شد . شاه بطرف سیاه بیشه رفته مارا احضار فرمودند من بیچاره را باز کشان کشان برداشتند . برای هر کس اگر عالم اسباب راحت است بجهت من تقدیر اسباب زخم فراهم آورده است . خلاصه رسیدیم بافتاگردان . شاه خیلی متغیر بودند بعد معلوم شد که مردک پسر سید ابوالقاسم براز که از خواص سلطنت است و دائی پسر همیجک است واگر خان پسر محمد خان افسار که غلام بچه بوج خرس را زده اند ، شاه از این مسئله خیلی متغیر بودند که چرا خودشان نزد ها اند در این بین مردک جسورانه وارد شد که خرس شکار شمارا کجا بیريم ؟ شاه بجای اینکه سر این فضول را بسنگ بکوبد که اورا ریشخند کرده است و شکار خودرا با اسم شاه میخواهد جلوه بدهد که بیچه پانزده ساله آنهم براز زاده شاه پنجاه و پنج ساله سی و شتن سال سلطنت کرده را گول میزند ، هیچ نفر مودند بلکه در باطن هم راضی شدند اعضا را خوردند بازمن بیچاره سه روزنامه خواندم ، برای افتادیم بالای گردنه میر شکار را دیدم که با خرس کشته شده ایستاده است و قسم میخورد که گلو له شاه خرس را کشته است نه چهار پاره مردک دیگر تدانستم چه شد .

یکشنبه بیست و یکم

امروز بواسطه رفز قتل سواری نیست صبح درب خانه رفقم سرایبرده شاهرا در خای بسیار بدی که سیل کیر و محل خطرناکی است زده اند اما چون پسر بیست ساله علاء الدله فرشباشی است اگر هم در سرا پرده نجاست باشد سر کار بند کان همایون تحمل میفرمایند . در دربار حالية این آنچه من فهمیده ام دوچیز اسباب ترقی است : واسیطه داشتن از خواجه ها و زنهاو یا قوم و خویش معتبر داشتن . خلاصه پیاده مسافتی راه طی کردیم در صورتی که تمام جرم خانه پیدا بودند تا بسرایبرده رسیدیم . شاه شروع بخواندن روزنامه مصور فرانسه فرمودند راه درس و تحصیل خودرا میخواهند از این بعد از این جاده قرار بدهند . قبل از ناها ر و بعد از ناها ر قدری درس خوانند بعد من منزل آمدم ، معلوم شد نوشتیات زیاد شهر را مطالعه فرموده بودند و با شهاب البملک حاکم مازندران که از قبل نایب السلطنه است و دیروز باردو آمده خلوت ممتدى

فرمودند که همین اسباب عزل او خواهد شد . نایب‌السلطنه با او کینه خواهد ورزید و اورا عزل خواهد کرد .

چهار شنبه غرہ شوال

... لقب سیف‌الدوله بسلطان محمد‌میرزا آقای داماد ولقب مجد‌الدوله بهمدیقای خان ، گل‌کمر الماس ب حاجی مسروور خان خواجه مرحمت شد .

سه شنبه هفتم

امروز آشیزان است . مخبر‌الدوله دیشب وارد اردشود و نجم‌الملک که از عربستان و اصفهان آمده است . امروز سه لقب داده شد : اقبال‌الدوله بامین خلوت ، امین خلوت به غلام حسین‌خان برادر اولی ، مجد‌الملک بمیرزا آقی خان منشی حضور . خلاصه تفصیل آشن از اینقرار است : تصور شود شخصی از جزایر مالته یا از اقصی بلاد جنوی کره‌تلقناً بیالون سوار شود و باد مخالف بالون اورا بطرف شمال کره برآند و با بران آورده بالای کوه البرز هبوط نموده چهار ساعت از دسته گذشته روز سه شنبه هفتم شوال ۱۲۹۹ شخص مسافر در بالون یکدفعه در چادری که خارج عمارت شهرستانک طرف شرقی زده اند ورود نماید این اوضاع آشیزی و ترتیبات وحqe بازی را که فراهم آمده است ملاحظه نماید و دوباره بهمان بالون نشسته بهوارود و باد اورا بوطن اصلی خود برساند بعد از ورود نزد اقوام و دوستان ازاو سؤال نمایند که کجا رفته بودی و در اینمدت سفر چه دیده‌ای دملل و طوابیف مختلفه و دول معظمه که عبور و سیر نمودی چه تازه یافقی؟ یقیناً هیچ چیز عجیب تر از این مجلس آشیزان ندارد که بگوید اگر از او سؤال کنند دولتی که چنین مجلس آشیزان دارد باید ترتیب ادارات او چه باشد مثلاً قشوتش بچه درجه حاضر می‌باره باشد و اسلحه اش بچه درجه باید کامل باشد؟ وزیر امور خارجه اش باید کی باشد و نظام اداره او بچه پایه ، چگونه باید حفظ حدود و حقوق سلطنت خود را در مقابله دول دیگر بکنند؟ بیمبا با و تردید خواهد گفت: چنین دولتی باید مثل میرزا سعید خان وزیر خارجه داشته باشد و مثل میرزا محمد رئیس دائره پولتیک و اجزاء عمده وزارت خارجه فیروز خان سیاه و غیره و غیره و پلتیک دولت بقدرتی مشوش که ادنی بی‌سروپای فرنگی بر جال معتبر این دولت برتری دارد ! اگر از شخص بالونی سؤال شود مالیه و خزانه و اعتبار مالی و پولی این دولت چگونه است؟ خواهد گفت آنچه حالا هست ، شخص قدری هوش داشته باشد از این مجلس آشیزان باید جز خون جگر هیچ فایده نبرد بلی مجلسی بود مر کب از رجال عمده اردو و چند شاهزاده مندرس هم بودند . چادر پوش دو دیر کی زده بودند ، در صدر چادر صندلی همایونی گذاشته شده بود که هنوز تشریف نیاورده بودند

عهدالملک خان سالار وغیره از یکطرف صندلی همایونی نشسته کدوی بزرگی دردست داشت پوست میکنند و در دل هزار فحش میداد بلا فاصله ایلخانی انوشیروان هیرزا و سایرین در طرف دیگر نشسته، سيفالملک و جمعی از اعاظم خلوت سمت دیگر جای گرفته، در وسط چادر یکدسته مطرب که بالا داشت آنها پسر ملیجک بالله وندینم و هم بازی نشسته بود دیده میشد، بعد از هم تار به گروهی از عمله آبدارخانه و آشپزخانه و فراش وغیره، تمام وسط چادر و فضای خالی فوا که از هر رقم ریخته و ادویه آلات و بقولات از هرجور وقند و شکر و آب لیمو و آب غوره، وغیره درست دیگر هجموعه ها پراز حبوبات، همه مشغول سبزی پاک کردن و بادنجان و کدو پوست کنند بودند شخصی خوزی موسوم بکربلائی که میگویند کربلا هم رفته و حاجی هم شده است که از حریفان عالم است بسیار کریه المنظر و بد تکام و قبیح المحاوره با لباس پاره و کنه در وسط مجلس جولان میداد و بزان خوزی حرف میزد امین السلطان وزیر الیه ایران و دربار که فی الواقع شخص اول است خارج از چادر گوشت گوسفند ولحوم طیور را بدیگها میریخت من بجهت جاؤس خود شریف تر از خارج چادر جائی خدیدم آنجا نشستم شاه بیرون تشریف آوردند سه چهار مرتبه در سه چهار دقیقه مرد ها را از چادر بیرون کردند نسوان حرمه خانه آمدند و رفتند باز دوباره قرق شد مرد ها آمدند آخر ظهر شد. شاه ناهار خواست بعمارت رفت ماهم رفیم الی عصر بودیم. آجودان مخصوص از شهر آمد منزل من منزل کرد.

چهار شنبه هشتم

امروز شاه سوار شدند، من منزل ماندم کار داشتم. آجودان مخصوص با شاه سوار شده بود شنیدم شاه در شکار گاه نزدیک بوده هدف تیر مردک پسر سید ابوالقاسم شود! این شاه که در سال بیست هزار تو مان به تفنگ دار پدر سوخته میدهند در شکار گاه تفنگ مخصوص خود را بدست ارذل اشخاص میسپارند از این بچه ها از قبیل ملیجک و مردک وغیره را تفنگهای خاصه داده که با شاه شکار میروند و تفنگدار های پیر مجرب را نمیبرند. خلاصه مردک، شکاری دیده بود که بطرف شاه میرود تفنگ را رو بشاه بشکار انداخته بود، خدائی شده که شکار را زده و شاه را نزدیک بود. تنبیه مردک که قتل بود بقهر کردن از او و همنم کردن که دیگر تفنگ مخصوص را برندارد گذشت وحال اینکه شکار را تیر زده و تیر از نزدیک شاه گذشته است.

سه شنبه بیست و یکم

امروز شاه نایب السلطنه و شاهزاد ها و وزراء را احضار فرموده بودند بسلطنت آباد. صبح شاه از صاحبقرانیه بسلطنت آباد رفتند تمام وزراء وغیره شرفیاب شدند از قرار

مذکور شیخ عبیدالله از اسلامبول فرار کرده دولت عثمانی ادعای برائت ذمه میکند اعتقاد من اینست تحریک خود عثمانی باشد در هر صورت خیال شاه و رجال دولت پریشان است و در تدارک هستند . در استراپا بهم اغتشاش بوده است شاه خیلی متغیر است اما عصر مزده رسید که ساعد الدوله فتح کرده است بواسطه این خبر شاه چهار پنجره سخ پیاده در راغ گردش کردند من هم همراه بودم ...

چهارشنبه بیست و دوم

شاه در صاحبقرانیه تشریف داشتند نایب السلطنه هم بود بامن قدری بدرشتی حرف زد جواب ساخت . دادم آرام شد در باب منصب جهانگیر خان میگفت : چرا نتوشتی در روز نامه بتوسط من بود لفتم : شاه بقدرتی تعریف ازاو کرد که من یقین داشتم که او باید از شما توسط نماید . خلاصه اینجوان هیچ از سپهسالار کم ندارد مگر قابلیت ، هابقی در معایب مشابه اوست .

جمعه بیست و چهارم

... . معمار باشی دائی نایب السلطنه یا ناصد تو مان پیشکش داده وزیر نظام لقب گرفت .

شنبه بیست و پنجم

صبح در ب خانه رفتم وزراء احضار شدند سر ناهار بودم خانه آمدم شاه بعیادت نصرت الدوله که ناخوش است رفته بودند کوچه ها بسیار کنیف بود از خجالت من تعریف میکردند اما در غیاب من خیلی شکوه از ناتمیزی کوچه ها کرده بود . از خانه نصرت الدوله دیدن مادر ظل السلطان رفته بود ، از آنجا عصر عشرت آباد تشریف بردند من هم بودم نیمساعت بگروب مانده بطرف صاحبقرانیه رفتند من هم حسن آباد آمدم .

دوشنبه بیست و هفتم

امروز شاه اقدسیه رفتند امین الدوله ، امین السلطان و نایب السلطنه احضار شدند بودند . قدراء مرصعی شاه بدست خودشان بنایب السلطنه دادند با حضرات قدری خلوت کردند . شیخ عبیدالله را سلطان عثمانی گرفته بطرف مدینه منوره طرد کرده شاه خیلی خوشحال بودند ...

سه شنبه بیست و هشتم

امروز شاه صاحبقرانیه تشریف داشتند . . . مسوده زیادی در رفتن باردو وفتح جعلی ساعد الدوله در طرد شیخ عبیدالله دادند که در روز نامه بنویسم . . .

پنجم شنبه سوم [ذیقعده]

اگر روز شاه صاحبقرانیه مانند شاهزادها و وزراء احضار شدند هقرر شد روز چهارشنبه تمام در شهر حاضر باشند من هم فرمودند حاضر شوم .

چهارشنبه ششم

صبح که در بخانه رفتم اجتماع غریبی بود از وزراء وغیره ، بعد از ناهار شاه وزراء را احضار کردند یست و دونفر بودند با شاهزادها . دستخطی ممهور بحضورات دادند که بروند در تالار گلستان قرائت کنند دستخط مفصلی بود و شهدالله خوب نوشه بودند ، شکایت زیاد از وزراء خود و عدم پیشرفت کار دولت و جواب خواسته بودند ، بعضی ها نا مر بوط جواب گفتند مگر امین الدوله و قوام الدوله که صحیح و درست تکلم کردند مقرر شد هر کس جوابی بنویسد بعد من لاله زار رفتم سلیمان پاشا فردا یا پس فردا وارد میشود . همچوئی تدار کی ندیده ام از آنجا خانه آمدم جواب فرمایشات شاهرا کتابچه ای نوشته نزد امین الدوله فرستادم . . .

پنجمین دهه

صبح بحکم احضار مجلس شوری شهر رفتم ، لدی الورود بالله زار رفتم از آنجا در بخانه ، وزراء و شاهزادها بودند نایب السلطنه بنای مکالمه را گذاشت امین الدوله و نایب السلطنه قدری بد گفتند آخر مجلس بی نتیجه و بیفائده با تمام رسید . . .

سه شنبه دوازدهم

صبح در بخانه یعنی صاحبقرانیه رفتم شاه عمارت دیوانخانه خواهید بودند با نواسطه در دربار با مشیر الدوله که آنجا بود منتظر شدم . اجزاء دیوانخانه را که احضار کرده بودند رسیدند . دیروز شاه بواسطه تفصیلی که در روز نامه اختن از وزارت خانه های ایران بد نوشته بودند متغیر بودند ، مشیر الدوله در حضور من عرض کرد که کاز یوسفخان مستشار الدوله است . این ییچاره که تهمت باو میچسبد امروز گرفتار شد باین تفصیل که شاه مخصوصاً اجزای دیوانخانه را خواسته بود مبادا سوء ظن بجهت او فراهم بینید فرار کند بطرف خارجه ، بعد از ناهار حاجب الدوله را خواسته دستخط نوشته باوداد ، اجزاء دیوانخانه که از حضور شاه بیرون آمدند خارج از عمارت فراشها میرزا یوسفخان را گرفته و تو سری زیادی باو زدند در منزل حاجب الدوله زنجیر کردند خدا عاقبت کار اورا خیر کند که شاه خیلی متغیر است .

چهارشنبه سیزدهم

... یک ساعت از شب رفته باع امین الدوله بودم در تدبیر خلاص میرزا یوسفخان مشاوره مینکردم که میرزا احمدخان پسر علاء الدوله که حامل نشان امیز تومانی بجهت پدرش فسردوشی الماس بجهت ولیعهد است آمد وداع کند گفت : شاه صبح دستخط نوشته بود بخاچب الدوله که زنجیر میرزا یوسفخان را بردارد و عصر که مراجعت از کامرانیه فرمودند باز دستخط بخاچب الدوله نوشته بودند که میرزا یوسفخان را برداشته ببرد .

تسلیم نایب السلطنه کنند که آنجا باشد . خیلی از این اخبار خوشحال شده خانه آمد ، ساعت سه بود ، چون تقصیر او باین شدت نبود .

پنجمینه چهاردهم

۰۰۰ امروز سلیمان یاشا سفیر کبیر عثمانی شرفیاب میشود بعد ازناهار شاه آمد ، نامه‌ای داشت بعلاوه قوطی سیگار مرصع که چهار پنج هزار تومان ارزش داشت . التفات و تملق زیادی بمامور سلطان خود سلطان نمودند .

دوشنبه هیجدهم

امروز خر بازار بود . شاه بعد از بیرون تشریف آوردن و از درد چشم نالیدن ناهار خوردند ، مشیر الدوله را خواستند با امین حضور که وزیر بقا یاست تقریرات میفرمودند از وضع دولت که میخواهند قرار بدهند . مشیر الدوله مینوشت امین حضور و امین - السلطنه مصدق و یالانچی بهلوان بودند ، برای فردا گذاشته اند که در حضور وزراء قرائت شود .

سه شنبهٔ نوزدهم

امروز تمام وزراء و شاهزادها احضار شدند ، بنده کان همایون کتابچه‌ای که دیر و ز تقریر فرمودند با امین الدوله دادند ، با حضور خودشان وهمه قرائت کردند قدری مهر با نی قدری تهدید بوزراء بود . قرار شد ده روز مهلت حضرات باشد بعد از ده روز جواب همایونی را بدهند یعنی موافق همان کتابچه معمول دارند ، مراهم مخصوصاً اسم بردند و فرمودند که با حضرات باشم .

سه شنبهٔ هشتم [ذیحجۃ]

لقب علاء الدوله بمیرزا احمدخان پسرش که حامل خلعت بود و در فوت پدر آنجا بود داده شد ، اگرچه مقصود معلوم است منظور گرفتن پولی است از حضرات اما در ظاهر مینتوان گفت :

طفلك نو زاد را حاجی لقب یا لقب غازی نهی بهر نسب

گر بکویند این لقب بهر مدیح چون ندارد این صفت نبود صحیح

پنجمینه پنجم

امین الدوله احضار شدم بود مدتها خلوت فرمودند معلوم نشد چه بود . نایب - السلطنه صاحب منصب روسی را که تازه آمده و رئیس قزاق است بحضور آورده بود . الی عصر بودم ، عصر تلاکر افخانه رفتند ، همانطور که در مطالب مهمه با ولیعهد یا ظل السلطان مخابره میفرمایند با امین حضرت که در قزوین است بشخصه مکالمه میفرمایند که در کوه جار و رفتہ بامر دک وزردار چه انکشاف سنگ معدن نموده است ! .

پنجمینه نوزدهم

امروز شاه عشرت آباد مانند صبح دیدن میرزا احمد خان علاء الدوّله رفتم از آنجا عشرت آباد رفتم دستور العمل وزراء خوانده شد ، خیلی مضحك بود در شی و شش سال سلطنت سیصد و شصت وضع ، امورات دولت تغییر کرده است . دو ساعت بفروب مانده خانه آمدم . . .

چهارمینه بیستهم

امروز شاه از عشرت آباد بجاگرد میرود بظاهر بیهانه اینکه عقد کنان فخر الدوّله بجهت مهدیقلیخان است در باطن طفره معهود معمول . خلاصه این جاجرود دو شبه است . من از راه معمول با درشگه آمدم ناهار در سرخه حصار خورده چهار بفروب مانده واردشدم خوایدم . شب در بخانه رفتم بواسطه کینه‌ای که شاه بمن دارند که چرا فرانسه را خوب میدانم و مثل سایرین خر و نادان نیستم ، اگر چه هستم ، غالب اوقات لغات مشکله پیدا میکنم و شاید یکشب وقت خودشان را ضایع کرده در لفت فرانسه گردش میکنم لغت عجیب و غریبی پیدا میکنم شاید من ندانم ، منجمله پریشب لغت شیاف را بفرانسه پیدا کرده و چقدر ها مشعوف شده بودند از من سؤال کردند ندانستم ؟ چرا که اصطلاح طبی است و استعمال شیاف هم در طب فرنگی معمول نیست ، بعد از حکیم طاوزان پرسید او لابد می دانست خیلی از ندانستن من خوشحال شدند .

پنجمینه بیست و ۹۵م

امروز صبح بااتفاق میرزا زین العابدین حکیم بطرف شهر آمدیم شاه از راه غیر معمول بطرف دوشان تپه خواهند آمد نزدیک غروب بدوسان تپه رسیدم کالسگه شاه از دور پیدا شد مدتها باحیب دیوانه که شاه از این قبیل مجانین بسیار مسرور میشوند ، صحبت میفرمودند . . .

سنه شنبه بیست و چهارم

امروز وزراء احضار شدند که دستور العمل و تکاليف آتیه بانها داده شود . من خانه آمدم ، اما عصر که محقق منزل آمد نقل کرد که جناب آقا رئیس وزراء شدند و امین السلطان وزیر دربار اعظم . تمام اینها بجهت این بود که اینطورها بدرجات امین السلطان افروده شود . امشب شاه بیرون شام میخورند بعجله وقت غروب خود را بدوسان تپه رسانیدم ، شب در سر شام بودم . بنده کان همایون بخيال این هستند که چون کار دولت را آراسته و پیراسته فرمودند تحصیل زبان آلمانی بفرمایند . چهل سال است فرانسه میخوانند هنوز در تکلم ، ماضی را بجای مضارع و امر را بجای نفی تکلم میفرمایند . خلاصه ساعت چهار منزل آمدم .

یکشنبهٔ ایست و نهم

امروز شاه شهر هیا یند یعنی بعد از ین‌ماه سفر مراجعت پیای تخت می‌فرمایند.

چهارشنبهٔ سوم [محرم ۱۳۰۰]

امروز سيف‌الملک و غيره روضه آمدند بعد در بخانه رفتم الى عصر تکيه بودم.

وزارت اطباعات بمن داده شد

یکشنبهٔ هفتم

بعداز روضه‌خوانی درب‌خانه رفتم وزراء احضار شده بودند شاه مصمم هستند که بهندسه خودشان طاق‌تکيه را تخته پوش کنند. امروز در عروسی قاسم، فیل آورده بودند هودج باقیس را بر فیل سوار کرده بودند. روز نامه مصوری که ایجاد نموده ام بنظر شاه رساندم، چون قدری از ولیعهد تعریف داشت، پسند بفرمودند، حکم شد عوض شود

چهارشنبهٔ دهم

صبح بعد از خواندن دو سه روضه خوان در بخانه رفتم سر ناهار بودم بواسطه کسالت و در دسینه زودخانه آمدم.

پنجشنبهٔ یازدهم

صبح خانه طاویان رفتم، شاه امروز دوشان تیه میرود من خانه آمدم، دملی از موضع پارسال بیرون آمده است خدا حفظ کند.

جمعهٔ دوازدهم

صبح جمعی دیدن آمدند میرزا یوسف‌خان مستشار که دو سه روز است بقوسط نایب‌السلطنه از حبس خلاص شده و میرزا حسن‌خان آمدند بعد درب خانه رفتم.

یکشنبهٔ چهاردهم

صبح درب خانه رفتم شاه بیرون نیامده بود مجلس وزراء رفتم نایب‌السلطنه بود با من خیلی گرم و نرم گرفت بعد خدمت شاه رفتم بعد از ناهار خانه آمدم، شاه عصر قورخانه رفتند از قراریکه شنیدم کارخانه فشنگ سازی که رفته بودند تماشا کنند راه نیقتاده بود و خیلی اسباب کسالت خاطر همایون شده بود.

چهارشنبهٔ هفدهم

صبح زود خانه امین‌الدوله رفتم. سید باقر جمارانی که ملقب بناظم‌العلماء شده آنجا بوداین سید باقر تفصیلی دارد که مینویسم. بعد با تفاق امین‌الدوله در بخانه‌برفتیم شاهرا دیدم که با معدنچی تازه که از انگلیس آمده و خان‌رئیس مدرسه چون مخبر-الدوله ناخوش است نیابت کرده بود و با قرخان شاگرد مدرسه در گوشة با غنجوی می‌کنند معلوم شد سنگی از عنراق آورده بودند باین معدنچی داده‌اند تجزیه کرده طلا

در آورده معدنچی باعجله مامور شد برود بعراق . بعد از ناهار، شاه مستوفیها واجزا، وزارت وظائف و اوقاف را یندیر فتند من خانه آدمد اما تفصیل سید باقر که نظام العلاماء لقب داده اند : پسر سید هاشم است پدرش میگویند مرد فاضلی بوده و این پسر عاق پدر بود . در صدارت میرزا آفخان که نوری ها نوری داشتند و جوانان ابن طایفه فتویی و غروری داشتند میرزا علیخان قیصر پسر دوم میرزا آفخان که شخص رذل طبیعتی بوده و هست جمعی از الواط را دور خود جمع کرده بود ، از جمله سید باقر جمارانی بود و خیلی طرف اعتماد میرزا علیخان بود طوریکه وزارت کالیه در بخانه میرزا علیخان با او بود . خاطر دارم وقتیکه میرزا علیخان از پدر قهر کرده بود بطرف عتبات عالیات رفت نرحوم صدر اعظم با حضور خودم باعتماد السلطنه پدرم شکایت از سید باقر میکرد که این ناسید فلاں فلاں پسرم را محرك است ، خلاصه بعد از انقراض صدارت از میرزا آفخان وذلت طایفة او که معروف است ، سید باقر دوازده هزار اشرفی که بطور امامت از میرزا علیخان نزد او بود بلعید و خود را پیشاخان که آنوقت امین صره بود بست و باز طرف دیگر با حاجی ملاعلی مجتهد کنی سازش کرد ، روز بروز که پیشاخان شناسش زیادتر میشد سید هم اعتبارش در انتظار زیادتر میشد ، عمل شرعی هر چه رجال دولت داشتند بواسطه سید بمحكمة حاجی ملاعلی راجح میشد ، با پدر من هم آشنا بود چنانچه پدر من در سن هزار و دویست و هشتاد و چهار در خانه سید جمارانی که بیلاق رفته بود مرحوم شد ، دو سال قبل حاجی ملاعلی با سید بدشده هنوز ندانستم چرا ، شکایت بشاه کرد حکم شد سید را از طهران بیرون کنند ، سید بحضور عبد العظیم بناء جست دو سه ماہ بعد بتوسط امین الدوله مرخص شد بشهر آمد . مدتی از خانه بیرون نیامد حالاً با امین الدوله خصوصیت دارد بتوسط او نظام العلاماء شد

یکشنبه بیست و هشتم

صبح میخوابستم دو سه جا بروم باز بطرف در بخانه رقمم الی ناهار شاه بودم بعد خانه آدمد امروز یجمعی از اعیان که در سالک همراهان ظل السلطان بودند بحضور هشترف شدند ، شب در بخانه رقمم تا شام شاه بودم الی ساعت سه و نیم ، امروز شاه تفصیل خوابی را که چند شب قبل دیده بودند میفرمودند : حیوان بزرگی که از پل بزرگتر بود بشاه حمله برده بود شاه بازی در دست داشته بطرف آن حیوان رها کرده بود باز زیر گلوی حیوان چسبیده بود و پوست زیر گلوی اورا دریده خون زیادی جاری شده حیوان بزمین خورد . و مرده بود ، شاه از شدت عفو نت خون حیوان دور شده بود حیوان سر بلند کرده و بشاه گفتگه بود تا چهارده سال دیگر زنده میشوم و بتو تلافی خواهم کرد .

دو شنبهٔ بیست و نهم

صبح زود از صارم‌الدوله که تازه آمد و در خانه ظل‌السلطان منزل دارد دیدن کردم ، بعد در بخارا شاه رفتم در عمارت‌اندرونی گردش میکردن قبل از ناهار قدری درس خواندند بعد از ناهار بمن فرمودند که حاضر باشم . تفصیلی از محمدحسن‌میرزا پسر اعتضادالسلطنه شنیدم که دیشب ساعت دو از فرح زاده راجعت کرده هست وارد شهر میشود از دم مریضخانه بنایکنند بمردم فحش دادن و کتک زدن ، از جمله مجروهین احمد خان پسر محمدخان شوهر مادرمهدی قای خان میرآخور است ، شاه شنیده حکم فرمود محمدحسن‌میرزا را از پیش خدمتی اخراج کردن و نایب‌السلطنه اوراچوب زیاد زد ، در سر نهار میفرمودند که بعد از فوت اعتضاد‌السلطنه جمعی گفتند از شاهزادها که چرا وزارت علوم را باین پسر ندادی . من عرض کردم جا داشت . شاه ملتافت شدند که مقصد من کنایه بوده است .

سه شنبهٔ غرة صفر

امروز ملیجک از شاه قهر کرده ، امین حضرت تفنک آبدارخانه را بامشاه الله خان فراش خلوت که از منسوبان ائمۂ الائمه است داده بود . ملیجک که میل دارد با قد کوتاه تفنگدار باشی باشد متغیر شده بود .

شنبهٔ پنجم

از نصف شب الى عصر امروز متصل برف و باران داخل هم میاید شاه امروز خانه ظل‌السلطان مهمان است پنجهزار تومنان نقد قریب ده هزار تومنان اجناس پیش کش کرده بود من هم بودم در حضور شاهزادها و شاهنشاهزادها مرا بالا دست ظل‌السلطان نزدیک بخودشان نشاندند دو ساعت روزنامه ترجمه میکردم نایب‌السلطنه خنکی‌ها کرده صارم‌الدوله و سایر اتباع ظل‌السلطان را که بطور ادب منزل او رفته بودند نیزیرفته بود ، خیلی جوان خامیست . . .

پنجشنبهٔ دهم

امروز شاه سوار شدند مرا هم بحکم سوار کردند ، با تفاق طلوزان تا سر ناهار بودم بعد منزل آمدم . ظل‌السلطان یا نصد تومنان نقد پیشکش فرستاده است امروز شاه ما شاه الله هشت شکار زدند .

یکشنبهٔ سیزدهم

صبح در بخارا رفتم ، شاه سوار نشندند در سر ناهار روزنامه خواندم تاعصر مارا نگاهداشتند که درس بخوانند ، امروز دو سه مرتبه پسر ملیجک بیرون آمد موزیک زد قرار شد یکدسته موزیکچی یخصوص با اسم او بگیرند .

دوشنبهٔ چهاردهم

امروز شاه سوار نشند من هم در رکاب بودم بعد از ناهار هرخص شده

منزل آمدم همینکه وارد منزل شدم محمد قاسم فراش روزنامه را دیدم که از شهر آمده است . سؤال کردم که روزنامه های مصور آورده است ؟ جوابداد خیر نایب السلطنه فرستاد روزنامه ها را بهم زندن و تفصیل را میرزا علی محمد نوشته است ، کاغذ میرزا علی محمد را که دیدم نوشته بود نایب السلطنه دیروز مرا خواست بعذار تغیر زیاد در مجلس گفت شماها با من غرض دارید یقین صورت مرا بدساخته اید . هر قدر میرزا علی محمد مدعز خواهی کرده بود فایده نبخشیده جمعی فراش و غیره را فرستاده بود دار الطباعه صورت خودش را از روی سنگ محو کرده بودند . من فی الفور عربضه ای بشاه نوشتتم و کاغذ میرزا علی محمد را فرستادم ، در جواب دستخطی صادر شد که دیشب نایب السلطنه شکایت کرده بود که شرح حال مرا کم نوشتند باو نوشتتم هرچه نوشته است بفرمایش من بوده است توهیج باک نداشته باش آسوده باش . این جواب شاه مرا آسوده کرد .

چهارشنبه بیست و سوم

امروز شاه بعد از احضار وزراء و شاهزادها بعشرت آباد تشرف فرمادند سان مختصر قشونی را که با ظل السلطان آمده بود دیدند مر کب ازدواست نفر سوار کرمانشاهی و شیرازی بود و چند نفر سوار بطرز قزاق و سیصد سر باز افواج مختلفه جمعی شاهزاده ، خیلی خوب مشق کردند . از آنجا بعد از صرف چای و عصرانه بشهر مراجعت فرمودند شبرا من مهمان طلوزان بودم میرزا محمد مستوفی نظام وجهانگیر خان وزیر صنایع بودند .

پنجشنبه بیست و چهارم

صبح بعیادت نظام خاوت رفتم از آنجا در بخانه تا ظهر بودم مراجعت بخانه نمودم ، عصر صارم الدوله ، حکیم الممالک ، مستوفی نظام دیدن آمدند .

جمعه بیست و پنجم

امروز تصور میکردم شاه سوار خواهند شد چون هوا خوب بود اما چشم درد مانع سواری شاه شد . در بخانه رفتم بعد از ناهار خانه آمدم شب دوباره در بخانه رفتم تا ساعت چهار بودم .

شنبه بیست و ششم

... ظاهراً با عثمانی در عمل سرحد کرمانشاهان گفتگو دارند ، حواسها مغشوش است ، امروز سرناهار آشن ماست بجهت شاه پخته بودند ، شاه خواست آش را بجهت مليجک بفرستد ، خواجه خواستند ، آقا علی خواجه ائمیس الدوله حاضر بود ، اعتبار نکردن بتوسط او آش بجهت مليجک بفرستند ، باز خواجه خواستند خواجه منصور الدین میرزا که حاضر بود آمد از اختیاط کنند نفرستادند .
بر آتش نمی رانم ، این آن

شنبه بیست و نهم

... خانه ظل‌السلطان رفتم ایلخانی و مشیرالدوله بودند ، شاهزاده خیلی التفات .
بمن کرد و دستخطی محرمانه بمن نشان داد که شاه باصرار حکم کرده بود حسینقلی
خان بختیاری باید کشته شود . از آنجا درب خانه رفتم تانه ساعتی شب آنجا بودم .

یکشنبه چهارم [ربیع الاول]

شاه دوشان تپه تشریف فرما میشوند ، با حرم دعوا کرده و قهر فرموده اند بقصد
سبه شبه میر وند .

چهارشنبه هفتم

شاه امروز بیهانه اینکه بعمارت جدید اندرونی خواهند رفت و از خارج شهر پاید
داخل شد با کسالت مزاج عشت آباد تشریف بردن ، الی عصر گاهی بخلوت با
امین‌الدوله گاهی بخواندن کتاب وغیره وقت بیطالت گذشت ، عصر مراجعت شهر کردند
شب هم آتشبازی مفصلی شد . نایب‌السلطنه تعارفات از قبیل آینه و کلام الله و غیره
منزل مبارگباد فرستاده بود ، سایرین هم باین تقلید فرستاده بودند ظل‌السلطان پانصد
تومن داده بود .

یکشنبه یازدهم

امروز حکم شد جنده های شهر را بیرون کنند . از این قبیل احکام هر سال
یکبار میشود اما دو روزه است و اسباب مداخل کنند و نایب‌السلطنه که بزناها سخت
میگیرند و بول زیاد از آنها گرفته ول میگیرند .

جمعه شانزدهم

صبح درب خانه رفتم شاه بیرون تشریف نیاورده بودند . مردک پسر سیدا بو القاسم
را دیدم که خود را گرفته است مثل اینکه پدر یامادرش مرده باشد سؤال کردم معلوم
شد پسر ملیجک اول برادر ملیجک تانی که اگر زنده میماند ملیجک تالث بود در سن
دو سالگی مرده است . خلاصه شاه از حمام بیرون تشریف آوردن این حادثه جانسوز
را یقین شنیده بودند زیرا که بسیار متغیر بودند ، الی عصر مارا نگاه داشتند عصر خانه
آمد . امشب مهمان ظل‌السلطان هستم نیم ساعت از شب رفته آنجا رفتم بسیار مجلس
نجیب و مفصلی بود ، جمعی از فرنگی ها و رئوسای سفارت خانه ها با یکنفر نایب بودند وزرای
ایران هم جز دو سه نفر باقی بودند ، امین‌السلطنه و مجد‌الدوله و غیره تمثال اندخته
بودند ، شاهزاده بمن فرمود توچرا نشان نزد های ؟ گفتم با وجود تمثال حضرات آیا
گواراست من نشان بزنم تصدیق فرمودند ، ساعت چهار خانه آمد .

جمعه غرہ ربیع الدّائی

... در بخانه رفتم در سر ناهار شاه روز نامه خواندم . سماور و اسباب چای که سراپا حقه بازی بود برای ملیجک تانی صبح باندرون فرستاده بود ، شاه ممنونم بودند و باتفاقشان مشعوفم ساختند . در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد .

شنبه دوم

... در سر ناهار بودم بعد از ناهار چون دعوت بمجلس شوری شده بودم و گرسنه هم بودم از ناظم خلوت ناهار طلب کردم . چون مرآ با سید ابوالقاسم بزار پدر زن ملیجک هم مجموعه کرده بود و این مرد بسیار کثیف غذا میخورد رغبت نکردم با او ناهار بخورم قدری برانی و تکه‌ای نان از یکی از سرایدارها گرفته قرانی باو انعام داده دفع جوع نموده بعد مجلس شوری رقم . مجلسی دیدم آراسته و پیراسته در صدر مجلس ظل السلطان نشسته و سایرین علی قدر شؤنهم جلوس کرده میرزا علیرضا الشهیر بقیض خور که مدت‌ها نو کر پدر من بود و حالا مستوفی دیوان است در وسط مجلس نشسته فریاد و فغان و ناله و امان میکشدید . معلوم شد قرآنی بخطعلی بن الحسین از اجداد اینها بوده و ب glam حسین خان سپهبدار وقتی که حکومت عراق را داشته است پدر میرزا علیرضا تعارف کرده بوده است . حالا میرزا علیرضا را طمع جنبیده بقوت هتاکی و تقویت مستوفی - المالک میخواهد از ورثه سپهبدار یکی در دو ساعت تمام گفتگوی مجلس بین محاکمه گذشت و عاقبت بجائی نرسید در این بین پرده بلند شد و کنت سراسیمه وارد گردید . رو بظل السلطان با نهایت تغیر دوشه کلامه فرانسه حرف زد مترجمش فارسی ترجمه کرد حالت شاهزاده متغیر شد ورنگ از رویش بربد . تقریر کنت این بود که سر بازهای اصفهانی به حمایت جندهای بهیئت اجماع باداره پاییس ریخته جمعی را هضر و بوجمعی برآ مجروح ساخته و نایب مرآقدری زده اند که قریب بموت است . اهل مجلس متوجه و شاهزاده متفکر و متغیر گردید . از آنجاییکه مرآ با شاهزاده خصوصیت است و با کنت خصوصت گفتم : نه چنین است اگر اجزای پاییس مظلوم بودند کنت باین عجله اینجا وارد نمیکرد و پیشنهادی نمی نمود . شاهزاده را این عرض خوش آمد و بحال طبیعی خود بروگشت و از من پرسید چه باید کرد که صحت و سقم قضیه معلوم شود ؟ عرض کردم : از اهل مجلس جناب آقا کسی را معین نمایند باداره پاییس رفته طرفین را حاضر نموده استنطاق نموده ماجرا را معرف دارد . امین لشکر باین خدمت مأمور شد و رفت ، باز پرده بلند شد نایب السلطنه با هزار غمزه و خرقه ترمه و مویز نقره مجلس ورود کردند با برادر والا گهر خود بطور خنده و بیطرفا نه تفصیل دعوای پاییس و سر باز را مکالمه نمودند یک ساعت و نیم هم این گفتگو در میان بود ، بعد امین الدوله زوایده مجلس را

خارج کرد ، ابلاغ امر همایون را در باب وزارت عسکریه بیان نمود هر کس سخنی گفت و دری سفت ولکن از مطلب و مقصد نتیجه معلوم نگردید جمله معتبره از افساء و هزل و قصه و مثل و تاریخ زیاد در میان آمد اصل مطلب از میان رفت . امین لشکر هم مراجعت نمود معلوم شد زنی از جلو خانه ظل السلطان عبور هیکرده است پلیس فریاد کرده بود که جنده است ، زن که عیال قوه‌چی صارم الدوله بوده از ترس خودش را بدalan اندرون ظل السلطان انداخته بود پلیس هم بتعاقب او پشت پرده حر مخانه ظل السلطان رفته بود ، سر باز و قراول دم در پلیس را زده بودند چند پلیس بكمک رفیق خود آمده بودند سر باز را کشان یاداره بردند ، سر بازهای ظل السلطان هم بكمک رفیق خود باداره رفته بودند آغاسعید خواجه شاهزاده آمده و سر بازها را بر گردانده بود و جز سر باز ظل السلطان کسی کنک نخورده بود . گفت برای اینکه پیش‌ستی کند که پلیس او اندرون ظل السلطان رفته است آمده عرض خلاف نموده بود . مجلس برهم خورد ، اجزاء بمنازل خود رفتند ، من خانه آدم کتابچه‌ای انشاه کرده برای مجلس فردا حاضر نمود . چون خانم عیالم تحریر و من تقریر هیکردم این تفصیل از سایر ایام مفصلتر شد .

پنجشنبه چهاردهم

... صبح خانه ظل السلطان از آنجا در بخانه رفقم . دیشب شاه استخاره کرده است مشهد برود خوب آمده است . گفتگوی مشهد بود . . .

جمعه پانزدهم

صبح در بخانه رفقم ، رفتن شاه مشهد مقدس مسئله غربی شده تدارکات دیده میشود . . .

شنبه پیست و سوم

... امروز شاه خانه ظل السلطان رفته بودند عصرانه میل فرمودند هزار تومن هم پیشکش گرفتند .

دو شنبه دوم [جمادی الاول]

... حسام السلطنه عمومی شاه با دو سه کرون دولت امروز شش ساعت بگروب مانده مرحوم شد ، این چند روزه حاکم خراسان شده بود پیست و پنجهزار تومن پیشکش داده بود امروز ساعت دیده بودند که بظرف حکومت برود با آن دنیا رفت . . .

سه شنبه پنجم

... بحمد الله کسالت و کثافت سال گذشت و انسان الله خواهد گذشت امشب در ساعت هشت تحویل حمل خواهد شد که اگر زنده باشم تفصیل آنرا در کتاب سال نو خواهم نوشت . تمام شد و قایع بکسال شرح حال خود و دولت ، خداوند توفیق دهد که سالها نوشتند شود .

بسم الله تبارك و تعالى شأنه

**چهارشنبه یازدهم جمادی الاول ۱۳۰۰ هجری مطابق
مارس ۱۸۸۳ میلادی قوی ئیل ترکی .**

عید نوروز سلطانی است ، دیشب تقریباً هشت ساعت از شب گذشته تحويل حمل شد . دو سال است که روزنامه و قایع زندگی خودم را مینگارم اول سال سوم است که شروع میشود در سنّة ماضیه حوادث زیادی در عالم بروز کردم منجمله طغیان اعرابی پاشا در مصر و فتوحات انگلیس در آن زمانیه ، اغتشاش اغلب بلاد فرنگ ، فوت اعظم ایران از شاهزادها و مجتبهدین و امرا و غیره ، زمستان طولانی و ممتد ، امراض مزمنه زیاد ، بروز ستاره ذوذب از طرف مشرق ، مقاومت مشتری باشمس ، گرفتن تمام قرص آفتاب که روز روشن چون شب تارشد . خلاصه اگر حیاتی بود این و قایع در ذیل تاریخ قاجاریه که امسال انشاء الله خواهم نوشت هندرج است ، اما بشخص خودم یارسال چندان خوش نگذشت ، دختری داشتم که اولادم منحصر باو بود درسن بیست و پنج سالگی مرحومه شد . قدری نسبت بسنوات سابق از بابت دعاش راحت بودم اما از طرف دیگر زحمتم چند مقابل بیشتر بود اما شگر خدارا که خودم ، مادرم ، عیدالله زنده هستیم . برویم بمطلب ، دیشب سرم درد شدیدی داشت بمعالجه اهل خانه تریاک وسر که طلایه نموده قدری خوابیدم ، وقت رفتن بدرب خانه الحمد لله احوالم خوب بود . باتفاق سلطان احمد میرزا نواده مرحوم عمادالدوله بدرب خانه رفتم اورا بتalar موزه که محل انعقاد سلام است فرستاده خودم خدمت شاه رفتم ، شاه تازه از خواب بر خاسته بودند فرمودند : چرا اول شب سر شام حاضر نبودی ؟ عرض کردم : صداع داشتم . قبول نکردند چون تصویر فرمودند شب عید جشن داشتم و مشغول ساده و باده بودم . سبحان الله از این سوء ظلمی که بتمام عالم دارند اگرچه محق هستند در مدت سی و شش سال سلطنت بقدرتی دروغ شنیده اند که راست همه کس خدمتشان کذب است . خلاصه بعد از پوشیدن لباس و جقه سر گذاشتن و شمشیر حمایل کردن بطرف اطاق موزه رفتند ، سلام امسال از یارسال بی عظم تر بود باز یارسال ولیعهد بود ظل السلطان حاضر بود چند نفر از شاهزادهای پیر بودند ، امسال ظل السلطان تمارض نمود نیامد بجای حسام السلطنه پیر حسام السلطنه جوان شمشیر آویخته بود و بجای نصرت الدوله هفتاد ساله نصرت الدوله شانزده ساله بود . دولت ما جوان نشده بچه و طفل شده از وزیر گرفته الى تمام رؤسای ادارات که سال دیگر خواهند بود . تحويل شد خطبه را سید خطیب کرمانشاهی خواند . من تفال قرآن زدم آیه بسیار خوبی آمد .

شاهی گرفته ساعت نه خانه آمدم علی الرسم خدمت والده رسیدم بعد خانه آمدم قدری خوابیدم صبح زیاد کسل بودم ازیخوابی، جمعی از اتباع دیدن آمدند بعد خانه حاجی استاد غلامرضا رفتم از آنجا خانه حاجی محمدرحمخان پسر حاجی کریمخان از آنجا خدمت ظل السلطان بعد خانه آمدم، ناهار صرف نموده خوابیدم عصر خانه اوین الدوله و خانه امیر زاده سلطان محمد میرزا رفتم. خانه آمدم شاه امروز عید نگرفت، بواسطه کسالت و بیخوابی دشتب سلام و سایر تشریفات عمل نیا�.

چهاردهم سیزدهم

دشتب خبر کردند امروز شاه دوشان تپه خواهد رفت من صبح زود از خانه بیرون رفتم دیدنی از جعفر قایخان پیشخدمت نمودم ازمن مدت‌ها قهر کرده بود که چرا بازدید از او نکردم صلح کردیم. از آنجا خانه ظهیر الدوله رفتم آنجا شنیدم شاه عصر سوار میشوند، در بخانه رفتم شاه بیرون آمده در الاچیق با اطبا خلوت کرده بودند. مدتی منتظر شدم تا شاه با طاق رفت من هم اطاق رفتم، هنوز از معاریف کسی نیامده بود. شاه شکایت فرمودند که دیر وز عصر غفلة دور پیدا کردم خیلی وحشت دارم، اطبا گفته اند زالو بیندازم یا به بنا گوش یا به . . . من عجز کردم که به . . . بیندازید استخاره کردند الحمد لله استخاره هم خوب آمد. عصر شاه سرحمام رفتن خیلی از زالو میترسیدند خواستند بمن هم زالو بیندازند. بعد نشستم ویاهاش شاه را باز نمودم یعنی موضع انداختن زالورا حاجی حیدر زالو انداخت، یک ساعت طول کشید. قدری روزنامه با همان حالت بجهت شاه خواندم . . .

شنبه چهاردهم

صبح زود میخواستم در بخانه بر روم جمعی دیدن آمدند طول کشید. بعد که رفتم هنوز شاه بیرون نیامده بود بعد از ساعتی که تشریف آوردن بحمد الله مراجشان خوب بود زالواتر کرده بود بعد ظل السلطان و نایب السلطنه شرفیاب شدند مشیر الدوله با . . . شوخي خنگی کرده بود که شاه بعد از رفتن مشیر الدوله بد میگفت. شاه از . . . پرسیده بودند هیچ زالو بمقعد انداخته ای؟ مشیر الدوله گفته بود: به زالوهای کوچک کوچک سفید. اگرچه در حضور شاه بد گفته بود اما باز میگفت این . . . که حالا بیست سال دارد معروف دنیاست خیلی خوب کردم گفتم که بشاه معلوم کنم ریش زور کی که حکم کرده ای این بچه بگذارد و منصب بزرگی که باو داده ای هنافاتی با . . . دادن سابق او ندارد. شاه میفرمودند یجی خان یعنی مشیر الدوله خیلی بی محیاست . . .

دو شنبه شانزدهم

. . . شب که در بخانه رفتم شاد تفصیل ناخوشی محمد شاه را میفرمودند فرمایش

میکردن : من هنیج بمردن محمد شاه میل نداشتم بلکه برخلاف اورا خیلی دوست میداشتم با وجودی که با من خیلی بی التفاف بود . بعد تفصیل سلام آنوقت را میفرمودند که شاهرا لیاس پوشانیده پشت پرده نگاه میداشتند ، یگدغه پرده را بلند میکردند مردم تعظیم میکردند ، اما سلام آنوقت خیلی با شکوه بودچرا که شاهزادها و امراء آنوقت خیلی معتبر بودند . خواستم عرض کنم : قربانت شوم محمد شاه که از آسمان اجزاء معین نیاورده بود ، خودش تریت کرده بود شما به ملیجک و امثال او میل کرده اید . خلاصه بجهت طلبی بامن قدری خلوت کردند . . .

پنجمینه نوزدهم

... امر و ز در خر مخانه مهمانی عروسی فخر الدوّله است بجهت مجد الدوّله میر آخور . . .

یکشنبه بیست و دوم

... مهدیقلیخان که پریشب فخر الدوّله را عروسی کرده بدون خجالت امر و ز درب خانه آمده بود ، او را مانع شدیم اقا حیا کرده روز دوم پیش پدر زن نرود ، بناء بر خدا میرم از روی مردم ! در این دولت همینطور کار از پیش میرود ، نیم ساعت از شب رفته خانه آمد .

جمعه بیست و هفتم

شاه جاجرود میرود . صبح بعد از راه انداختن جمعی از خانه بهقصد جاجرود حر کت شد . . . شب باران شدیدی ورعد و برق عجیبی بود خیلی وحشت داد . . .

شنبه بیست و هشتم

رعد و برق دیشب بیخوابی بجهت شاه آورده بود واز وحشت اینکه مبادا امر و ز هم مثل دیشب هوا فنقلب شود سوار نشدند . ناهار منزل ضرف فرمودند و نوشتجات زیاد که یکماه در کیف مانده بود مطالعه فرمودند ، طرف عصر سوار شدند بطرف باغ شاه تشریف فرما شدند و امشب شام بیرون میل فرمودند . . .

دو شنبه غرة جمادی الثاني

شاه سوار شده در حوالی جنگل ناهار افتاده بودند الی عصر ، بعد مراجعت فرموده بودند ، نوشتجات وزارت خانه ها را جواب داده بودند ، در مراجعت منزل غلام حسین خان ، امین خلوت را خواسته فرموده بودند فرمان منصب پیشخدمتی ملیجک اول را بنویس که فردا بصحبته برسد . این خبر را جعفر قلیخان شب آمد منزل بمنداد ، تعجب نکردم چرا که بالاتر از اینها انتظار ترقی برای ملیجک دارم گمانم این است که اشتها را بن فقره شان اورا کاسته است چرا که مردم اورا از پیشخدمتی بالاتر تصور میکردند . حالا وقت آنست که مختصراً از حالت او بنویسم : ملیجک موسوم به مهدی داشت میگوید برادر زیبده که ملقب بامین اقدس است از رعایای گروس ، اما میرزا عیسی سرهنگ گروسی میگفت برادرش نیست ، نسبت دور باهم دارند ، هولد ایشان در قریب

حلوائی حوالی بیچار یا یتخت گروس است میرزا عیسی خان میگفت حلوائی تیول ماست و این یک فوج که الحال خیلی معتبر هستند از رعایای من هستند . خلاصه پدر آقا میرزا محمد چویان بود ، بواسطه نسبت بزیده خانم که حالا امین اقدس است ، از قرار تقریر جمعی ، بالباس کهنه و باره گیوه بیا و کلاه نمد بسر ، اورا از گروس آوردند اندرون شاه ، کم کم غلام بچه شد . چون اکراد گنجشک را ملیح میگویند این جوانهم در حضور شاه گنجشک را ملیح گفته بود و بملیحک موسوم شد . بعد از چندسال غلام بچه بودن بیرون آمد فرانخلوت شد ، بسیار بیشان بود گاهی حالت جنون در او دیده میشد میگفت . شب گذشته پیاده کر بالارفتم یادر آسمان با ملائکه چنین و چنان گفتم ! مدت‌ها طرف تمسخر عمله خلوت بود و هماوریتش این بود که آفتاب به میال بهجهت بند گان‌های‌یون میگذاشت ، باین واسطه خود شاه و سایرین اورا امین ضرطه ملقب کرده بودند . بیچاره خیلی بد بختی دید ، خواهر یا هنسو به اش با او بد بود ناشن نمیداد اعتنا نمیکرد سید ابوالقاسم کاشانی‌الاصل و طهرانی‌المسکن بزار سابق که مدتی نظارت امین اقدس را داشت و بعد از آنجا رانده شد و بواسطه امین اقدس فراشخواوت گردید اسباب ترقی ملیحک شد ، بلجاجت امین اقدس که با برادر بد بود سید هزبور دختر خود را موسوم به زهراییگم‌بمنا که حت ملیحک در آوردوازاو پرستاری کرد ، کم کم بعضی از آداب معاش و معاشرت را تعلیم او کرد ، تاسفر فرنگ ثانی شاه سر گرفت ، کنار ارس که جمعیت محدودی باید در رکاب باشند و باقی خیل و حشم مراجعت کنند ، ملیحک هر ادید عجز کرد که اسباب آمدن اورا بفرنگ فراهم کنم ، بزمیت زیاد خاطر مبار کرا راضی کردم ملیحک را از ارس عبور داده بفرنگ بر دیم . در آن سفر بیچاره خیلی زحمت کشید ، همراهان که غالباً بتفرج و عیش بودند این بیچاره از اطاق شاه حر کت نکرد . رنجش از دیگران سبب ترقی او شد ، پس از هم راجعت از فرنگ تفنگ‌خخصوص شاه را با ودادند که در شکار گاه همراه باشد و ابتداء ترقی او همین شد . آنی از خدمت غفلت نکرد پسری ازاو بوجود آمد موسوم بغلاء‌علی‌خان ، شاه که بالفطره خوش نفس و یاک نیت و دلرحم هستند طفل اور اروزی در اندرون دیدند خوششان آمد ، فرمودند : غالباً اندرون بیاورند . کم کم این طفل بزبان آمد و طرف میل شاه شد طوری که حالا غالب اوقاتش صرف این طفل است و درجه میل بعشق کشیده ! این است تقدیر آسمانی که نواده چویان و بزار از ولیعهد و ظل‌السلطان زیاد تر طرف میل هالک‌الرقاب ایرانست ! اما هیولی و تر کیب ظاهری ملیحک اول ، چرا که پسرش موسوم بملیحک دوم است : الحال باید بیست و پنج سال داشته باشد تمام قد و قائمش زیاده از یکذرع نیست صورت بسیار زشت ، جبهه ای دارد بسیار سبزه ، ابروی سیاه از هم گشوده ، دهان بی اندازه

گشاد ، کله از تناسب بزر گتر ، چند سالک در صورت ، دماغ چون برج ، کنافت لباس و بدن بحدیست که غالباً از عفونت بخصوص در تابستان کسی نمیتواند نزدیک او عبور کند . هر قدر پاشنه کفش را بلند میکند و کلاه را بازند تا باز همان کوتاه قد ناقص آندام است . خلقاً آدم بدی نیست اگر سید ابوالقاسم بگذارد والاحرص سید بدرجه ایست که بزودی اسباب فنای این بیچاره را فراهم میاورد . تقدس ظاهری دارد خط و سواد جزئی تحصیل کرده است ، امید دارد که شاه ولایت عهد امین‌السلطان را باوبدهند چنانچه برای همین او را تریست میفرمایند که روزی بجای امین‌السلطان بگذارندش والسلام .

۱

جمعهٔ پنجم

امروز از جاجرود شهر میرویم . . . سنه بغروب مانده وارد شهر شدیم .

پنجمین جمیعهٔ هیجدهم

... لقب اقبال الملکی بمیرزا محمد مستوفی نظام که تازه حاکم کردستان شده است بعد از یافصد تومان پیشکش داده شد . شاه خواب همتی کردند عصر سوار شده بطرف سلطنت آباد آمدند . . .

جمعهٔ نوزدهم

امروز صبح برخاسته بیان سلطنت آباد رقم ، شاه بیرون تشریف آوردند ، بامليجك دوم بازی میکردند . روزنامه خوانندم ناهار صرف فرمودند . دوسره نفری از شهر آمدند از قبيل موجول خان وغیره ، بعد از ناهار شاه خوايدند . عصر که بیدار شدند با غرا فرق کردند من منزل آدم . میرزا هاشم نام از طایفة امام جمعه های اصفهان امروز امام جمعه شد ، اتفاق تازه دیگر نبود .

جمعهٔ بیست و ششم

صبح که عشرت آبادرفتم شاه فرمودند امین اقدس راحکم کرده ام عیادت امین‌السلطان برود بلکه هر روز رفته پرستاری کند ، سبحان الله ! اگمان نمیکنم در هیچ تاریخی چنین اتفاقی افتاده باشد که پادشاه مستقل ایران عیال خود را به عیادت پرستاری نو کر بفرستد . خلاصه من از شدت حیرت بعد از ناهار شاه نماندم . . .

شنبهٔ بیست و هفتم

... من شب مهمان تو انا بودم امین‌الدوله ، ناصر‌الملک ، طلوزان و مخبر‌الدوله بودند ، از مخبر‌الدوله حرفی شنیدم که مینویسم : دیروز که شاه اور احضار کرده بودند عشرت آباد ، معدنچی فرنگی را با خود آورده بود شاه مرآ فرمودند که فرمایشات همایون را ترجمه نمودم ، امشب مخبر‌الدوله میگفت : دیروز وقتی شما ترجمه میکردید

یقین در باطن میکفتید کار دنیارا ببین که وزیر علوم ایران نباید فرانسه بداند که من متترجم واقع شوم ! من گفتم : نه والله چنین خیالی نکردم . جواب داد : وزیر علوم ایران باید مثل من آدم خری باشد ، بخیلی از اینحرف خجالت کشیدم .

یکشنبه هیئت و هشتم

صبح شنیدم شاه دوشان تیه تشریف میرند آنجا رفتم شاه بعد از ناهار قصر فیر و زه رفتند در بین راه ملیجک دوم را دیدند ، قهوه چی باشی مأمور شد او را باغ دوشان تیه آورد ، سی و پنج تومان انعام به قهوه چی باشی و سایرین که بالملیجک بودند داده شد . ملیجک اول پدر ملیجک دوم بخود بالید . قصر فیر و زه عصر که رفتم چنان نز مین خورد که فک اسفل او شگست . سبحان الله خداوند تبارک و تعالی باین مخلوق ضعیف تمسخر میفرمایند که چندان مغorer نباشد . در نهایت خوشبختی بد بختی میدهند و در کمال سعادت نکبت . خلاصه عبرت باید برد

سه شنبه غرة رجب

... خانه طلوزان رفتم بود ، خانه امین‌السلطان بود خواستم اورا هم عبادتی کنم آنجا رفتم ، در باغ امین‌الملك پسرش منزل دارد عمارت بسیار عالی و با صفائی است حالش را بدنیدم . مسالو ایت انشاء الله خداوند اورا بکیفر اعمالش نگیرد ، شفا بدهد .

جمعه چهارم

... سه ساعت بگروب مانده شاه بعشرت آباد رفتند در مراجعت از عشرت آباد بخانه امین‌السلطان عیادت رفته اند و آنچه لازمه تفقد بود در بازه امین‌السلطان مرعی داشتند . چهارصد تومان و یک‌کتابه شال پیشکش گرفتند ، از آنجا بخانه الله یارخان آجودان باشی رفتند صد تومان هم آنجا پیشکش گرفتند جعفر قلیخان را بعیادت من فرستادند باافق موجول خان و ناظم خلوت آمدند ، شنیدم امروز ملیجک که در اطاق شاه بازی میکرده ببالای تخت طاووس رفته بود . سید ابوالقاسم براز جد اورا حکم فرموده بودند که تعاقب او بالای تخت رود و اورا محافظت نماید که نیفتند . در این پایه تختی که آغا محمدشاه و فتحعلی شاه و محمد شاه و سی و شش سال ناصرالدین شاه ، یا گذاشته‌اند سید ابوالقاسم براز از همان پایه تخت بالا رفت !

یکشنبه هشتم

... ملیجک تب گرده بود شاه باین واسطه کسالت دارند .

دوشنبه هفتم

شاه سلطنت آباد رفتند از ناخوشی ملیجک زیاد متغیر بودند نه ناهار خوردند و نه خوایدند ، عصر مراجعت بشهر فرمودند .

چهارشنبه نهم

صبح از اسماعیل آباد شهر آمد مخانه طلوران رفتم دیر و زیر بیح بشاه غرض کرد و بود که امین‌السلطان محل است بتواند سفر خراسان بیاید شاه فرموده بودند ما اول شعبان می‌رویم اگر تا آنوقت بهتر شد بیاید والا توهم بمان او را معالجه کن . با تفاوت حکیم‌الممالک دولت آباد رفتم شاه تشریف آوردند ، وزیر امور خارجه ، فرمانفرما ، قوام‌الدولیه ، ناصر‌الملک و امین‌الدوله احضار شده بودند ، بعد از ناهار حضرات را احضار فرمودند الی دو ساعت بغروب ماه مه مشاوره می‌کردند . آنچه معلوم می‌شود انگلais‌ها در باب سرحدات سیستان و بنویستان خیال تعدی بایران دارند ، تمام این مشاورات برای ایشت . یک ساعت بغروب ماه از دولت آباد شهر مراجعت فرمودند .

پنجشنبه دهم

صبح بعیادت امین‌السلطان رفتم خوبش ندیدم اما حرص دنیا زیاد مشغولش داشت حساب بنائی را میرسید . . .

سه شنبه پانزدهم

... درب خانه رفتم امین‌السلطان را بحال تا خوشی دیدم درب خانه آمد و بودشام تفقدات زیاد در باره اوفرمودند . خودش داوطلب بود که در سفر مشهد ملتزم باشد . . .

پنجشنبه هفدهم

... امین‌السلطان بدحال است اما اولاد و کسانش اورا سوار کرده و می‌گذردانند که هر دم اورا بدحال ندانند می‌دادا خلی در کارهای او وارد آید ، خودش از شدت حرص مشغول کار است پناه برخدا از این حرص . . .

سه شنبه بیست و دوم

صبح خانه طلوزان رفتم ، از آنجا درب خانه . شاه بیرون تشریف آورد و بودند ، با حاجب‌الدوله محروم صحبت میداشتند که زیاده از جهار زن همراه نخواهیم برد ، تهیه سراپرده بفراخور چهار حرم به بینید . . .

پنجشنبه بیست و چهارم

صبح خانه طلوزان رفتم از آنجا درب خانه ، معلوم شد دیر و زسر بازهای سواد کوهی با فراشها دعوا کرده بودند . شاه بیرون می‌خوابد چون عمارت جدید را که چهار صد هزار تومان خرج آن شده نامیمون میداند بواسطه اینکه لدی‌الوررد آنجا ناخوش شدند ، از صدای سربازها بیدار می‌شوند . غدغن شده مادامیکه شاه از خواب بیدار نشده اند کسی وارد باغ نشود . لذا بدار الشوری رفتم امین‌الدوله آنجا بودقدیری نشستم قرق شکست استاد اسماعیل مقنی باشی را در باب قنوات دیوانی ، شاه خواسته بود

حضور بردم . سرناهار شاه بودم ، فرمودند شب حاضر باشم . خانه آمدم وقت بگروبرفتم ، امشب تفصیلی گذشت که مینویسم : شاه یکساعت از شب گذشته از اندرون بیرون آمدند بمن فرمودند که روز نامه های تازه آورده اند بخوان . مشغول بودم تفصیلی از یوتیک دول عرض میشد که شنیدنی و خالی از اهمیت نبود ، اول فرمودند که یک جعبه ساز فرنگی که تازه ابیتایع فرموده اند آوردن کوک کردند هدی خاط مبحث شد من ساکت شدم ، بعد ملیجک پیدا شد با یک عدد دایره و یک تنبک و یک دستگاه سنتور و چهار پنج غلام بچه ، مدتها ملیجک ثانی با غلام بچه ها ساز زدند و شاه محتوظ بودند که ملیجک از ساز خوش دارد . حکیم الممالک هم تملاقات میکرد و ماشاء الله همیگفت ، یکوقت ملتافت شدم که در اطاق همایون چهل پنجاد نفر غلام بچه و فراشخلوت چهارده پانزده ساله که سابق غلام بچه بوده اند بتماشای بازی ملیجک آمدند . اسن مجلس حکیم الممالک بود که عقلانش از اطفال بر مراتب کمتر است واعقل واعلم من بودم که بقدر خری عقل ندارم و بقدر یابوئی علم . سبحان الله چه دوره ای شده است ! تعجب و حیرت باید کرد

زشت حسن است در ولایت شاه گرگ بر تخت و یوسف اندر چاه
خلاصه شام خوردند ساعت سه و نیم خانه آمدم .
شنبه بیست و ششم

درب خانه رفتم ، شاه بیرون تشریف آوردن خیلی متغیر ، با وزیر امور خارجه خلوت کردند . مسئله با لوچستان و انگلیس از یکطرف ، تعیین حدود عثمانی از طرف دیگر ، مرافعه زنهای اندرون از سمت دیگر ، سفر خراسان از اطراف ، خیالات شاه را پریشان دارد . . .

دوشنبه بیست و هشتم

امروز معلوم شد تغیر خاطر مبارک از چه راه بوده است ؟ دو روز قبل یکی از صیغه های شاه موسوم به صغیری خانم عارض میشود که کنیز تر کمان عایشه خانم ، مرا کتک زده است شاه آن کنیز را چوب زیاد زده به معتمد الحرم می بخشید ، شب درسر شام عایشه خانم و خواهرش لیلی خانم حضور شاه رفته آنچه لازمه وفاحت وجسارت و بی ادبی بوده کرده اند تا اینکه شاهرا تهدید به مسموم کردن نموده اند شاه آتش بر اساکت بود ، صبح هر دو خواهر را با تبعه آنها و دختر حمامی چیزی را هم که او نیز از صیغه های شاه است بیرون کردند ، لیلی خانم که مادر ایران الملوك است مجض خاطر اولادش دو باره آمد . اما عایشه خانم مطاقد شد و مواجب برادر و پدرش مقطوع گردید ، حتی جواهرات او را هم گرفتند . خلاصه شاه باز متغیر است . . .

سه شنبه بیست و نهم

صبح خانه امین‌السلطان رفتم . از سینه جراحت زیاد آمده بود خیلی بدحال بود . با وجود این مرض که علاج ندارد بمن اصرار میکرد که در سالنامه عمله خلوت را جزو اداره من بنویس ! خدا عالم است که تا موقع طبع سالنامه زنده خواهد بود یا نه ؟ . . .

چهارشنبه سیمیخ

... عایشه خانم را که دوروز قبل با آن تفصیل بیرون کردند امروز با تشریفات زیاد آوردن . ببرادر و پدرش هم خلعت داده شد .

جمعه دوم [شعبان]

... در رکاب همایون با قدسیه رفت ، ناهار میل فرمودند خوابیدند ، عصر ناظم خلوت را جلو فرستادند که برود امین‌السلطان و حکیم طلوزان را عشرت آباد حاضر کند که آنها را وداع کنند . فردا امین‌السلطان جلو خواهد رفت . باین خیال از قدسیه بسلطنت آباد آمدیم همینطور سواره از سلطنت آباد عبور فرمودند عشرت آباد آمدند که امین‌السلطان را خواهند دید . آنجا که رسیدند حکیم بود ولی امین‌السلطان نبود ، معلوم شد تبشدت کرده نیامده است . حکیم با شاه خلوت کرد و معرض داشت که امین‌السلطان ناخوش است و در این سفر شاید بمیرد من مسؤول نباشم ، شاه فرموده بودند این چه حرفيست سی سال دیگر زنده خواهد بود . . .

شنبه هشتم

خانه ایوب خان رفتم از آنجا درب خانه . امام جمعه کرمانشاهان و نواب حضور رسیدند عصر هم شاه باردوی خراسان که سر آسیاب چادر زده بودند رفتند .

دوشنبه پنجم

... پنج بغروب مانده شش عراید توب خالی شد که اعلان سفر خراسان شاه را کرد . من خانه آمدم قدری خوابیدم ، بعد حمام رفتم ، شاه چهار بغروب مانده دوشان تیه رفتند ، افواج پیاده و سوار بمتایعت شاه رفتند .

انشاء الله از فردا که اول سفر است و قایم و گرفتاری خود را خواهم نوشت این کتابچه را باینجا ختم نموده به خانم عیالم سیردم که انشاء الله مثل کتابچه های هرسال که مینوشت در این ایام تابستان و بیکاری تنها بنویسد و نذر کردم اگر انشاء الله زنده بر کشتم و مادرم و عیالم سلامت بودند هفتاد و مان مخارج سید اسماعیل نمایم انشاء الله تعالیٰ تباری خدا . . .

سده شنبه ششم

اول سفر خراسان است، چند روز است که خیالم فریاد پریشان است مسافرت پنج
ماهه در ایران علی الخصوص سفر خراسان در این فصل تا بستان، نداشتند مکنت زیاد
که محتاج بقرض شدم، ناخوشی والده که زیاد صدمه زد و کسالت مزاج عیالم که
پریشانم دارد، رویهم رفته ابتدای سفر که خوب نیست انشاء الله خداوند عاقبت را بخیر
بگرداند بحق محمد و آله . صبح خیلی زود بعادت معهود از خواب برخاسته لباس
پوشیدم جمعی آمدۀ بودند آنها را خانه گذاشتند خدمت والده رفتم اگرچه بمالحظه من
که هبادا غصه بخورم ، رختخواب را جمع کرده بود اما آثار کسالت در جبهه ایشان
دیدم آتش بدلم زده شد ، بر وی خود نیاوردم برخاسته دست هادرم را بوسیدم ، بیچاره
تا درب خانه مرا مشایعت کرد ، کلام الله بسرم گرفت ، خداوند انشاء الله یکبار دیگر
دیدار را بسلامت نصیب کند ، از آنجا بخانه خود آمدم بنا به شکومی که دارم باید
از اطاق روبرویی بسفر بزر گر کت نمایم ، عیالم را بیرون خواستم از همان
اطاق بیرون آمدم ، وداع نمودم ، حلیت خواستم ، با کمال پریشانی از دریبرون رفتم
حکیم‌الممالک و میرزا نصر الله طبیب که معالج والده هستند از خانه ایشان بیرون می‌آمدند
هر آیدند اطمینان دادند . به حال باز بنا بر شکوم خانه حاجی استاد غلام‌رضا که مزدی
عارف و اهل خداست رفتم . با او هنوز که در همیجده سال قبل از خانه شما بسفر
خراسان رفتم ، ابتداء ترقی هن شد . این مرتبه هم آمدۀ ام که وداع کنم ، انگشت‌تری از
انگشت خود بیرون آورده بمن داد بفال نیک بگرفتم قدری نان از خانه استاد محض
بر کت در میان دستمال ریخته با خود برداشتم ، بدرشکه نشسته بطرف دوشان تیه
رفتم که در رکاب شاه خر کت کنم ، معلوم شد شاه صبح زود از دوشان تیه خر کت
فرموده و بسرخه حصار رفته اند من هم تاختم ، درین راه مشیر‌الدوله را دیدم که
از مشایعت شاه مراجعت می‌کردند . از درشکه یائین آمدم ، وداع کردیم می‌گفت شاه
صبح کالسکه نداشت چون خیلی زود سوار شده بودند کالسکه مشیر‌الدوله را سوار
شدۀ سرخه حصار رفند . خلاصه من هم بسرخه حصار رسیدم ، درشکه را بول کرده
با درشکه چی وداع کرده سوار شدم بطرف آفتاب گردان شاه رفتم ، تازه از خواب
برخاسته بودند :

پنجمینه هشتم

از بومهن بحصار که ازدهات دماؤند است می‌رویم ، شاه صبح زود سوار شدند ،
از جوالی چادر من گذشتند . من هم سواره ایستاده بودم . با نایب‌السلطنه و امین‌لشکر
صحبت میداشتند بعد مر اخواستند ، سواره یک روزنامه خوانده شد منزل تشریف برداشت .

جادز ها را نزده بودند لیاقت فراشبashi زیاده بر این نیست ، لابداً جادز امین اقدس چون هنوز حرم نیامده بود و خالی بود رفتند ناهار خوردن ، عصر امین السلطان که سه روز بود در دعاوند بود با حکیم طلوزان حضور آمدند . شاه خیلی التفات بامین السلطان فرمودند بلکه درجه التفات بجایی رسید که او را بسرا برده امین اقدس فرستادند که امین اقدسرا ملاقات نماید ، نمیدانم اگر یک درجه دیگر بخواهند اظهار التفات کنند چه خواهند کرد ! خلاصه جناب امین السلطان بهیچوجه خوب نشده و بدحالند طمع و حرص ایتمرد را دامنگیر است . . .

جمعه نهم

امروز اطراف است . دیشب مجد الدوله و حاجی مسرورخان خواجه بشهر رفتند که ده نفر از حرمها را بیاورند باین جهت دو روز اطراف است . . . صبح درب خاتمه رفتم الی بعد از ناهار شاه بودم . شاه از من تعریفات زیاد کرد که اگر خام بودم یقین میکردم که مرا فراشبashi خواهند کرد ، زیرا که تعریف یدرم و شباخت مرا به یدرم و تفصیل فضل مرا به یدرم بیان میفرمود ، چون عالم باین عالم هستم از گوشی شنیده از گوش دیگر بیرون کردم . . .

دو شنبه دوازدهم

امروز کوچ است منزل باغ شاه یعنی سبزه میدان است صبح زود شاه سوار شدند عصر که در رکاب شاه بمنزل می آمدم باز یک دو روز نامه خوانده شد در ده جابان شاه دختری دید در نهایت وجاحت ، مجد الدوله را فرستادند . رفت معلوم کند کیست ، معلوم شد یدرش از اکراد شادلو بوده و فوت شده ، مادرش ترکمان است ، قاطر سواری مرا که یدک بود گرفته او را سوار کرده باردو آوردند تا چه در بیاید . . .

دو شنبه نوزدهم

... نور محمد خان امین ذیوانرا دیدم که از دو دانگه که همین جاهاست از خانه و عمارت ابراهیم خان سرتیپ آمده است ابراهیم خان مرد متمولی بود ، مرد . اولاد ذکورش منحصر بیک پسر صغیر است و سه دختر دارد ، معلوم است در چنین موردي شاه وارت خواهد بود علی الخصوص که مخارج فوق العادة سفر خراسان : هم در پیش است ، نور محمد خان از طهران مأمور اخذ نقدینه ابراهیم خان شد اینجا بیندا شد . . .

نهشنبه بیستم

منزل فولاد محله است ازدهات دو دانگه مازندران ، صبح در رکاب شاه سوار

شدم خیال شاه پریشان بود آنچه خودشان فرمودند و از قرائی خارج معلوم شد کنه گوسفند ملیجک رازده است ! . .

شنبه غرة رمضان

... امین السلطان دیروز عصر خدمت شاه آمده بود شاه او را دیده بود مأیوس از او شد حکیم طاویلان را فرمودند که باردوی شاه باید شیخ الاطباء با امین السلطان از راه راست برود . حالت امین السلطان خیلی بد است مشکل بمشهد برسد . . .

جمعه هفتم

... منزل کالیپوش است ... کالیپوش بهترین چمنهاست و مخیم اردوی سلاطین بوده است ، از قاجاریه آغا محمد شاه ، فتحعلی شاه ، محمد شاه ، ناصرالدین شاه اینجاها آمده اند . انها بواسطه ترکمان باردو خیلی با ترس میامندند ! ناصرالدین شاه اینسفر بواسطه نظمی که روسمها بدشت ترکمان داده اند با آسودگی اردو زده است . . .

شنبه هشتم

اطراق شد ، صبح در بخانه رفتم الی بعد از ناهار بودم بعد مراجعت بمنزل نمودم تفصیل کالیپوش را در سفرنامه خود نوشتند امروز رؤسای طوایف یموت و کوکلان بتوسط سهام الدوله زعفرانلو شرفیاب شده بودند . موجول خان که جوان باهوشیست نقل میکرد که امروز در حضور شاه ترکمانها که آمده بودند با وجودیکه شاه سرداری الماس پوشیده بود سطوت سلطنت آنقدرها با آنها با وجود سرداری الماس اثر نکرده بود و از دیدار حکیم طاویلان بتصور اینکه از صاحبمنصبان روس است طوری وحشت با نهای غلبه کرده بود که همه نگاه خود را بطرف او انداخته بودند . خلاصه امروز شاه عصر سوار شدند و یک گراز صید فرمودند ، اشتب هم بواسطه منازعه دیروز با اهل حرخانه بیرون شام خوردند ، تفصیل این منازعه اینست : دیروز از راه راست که جاده معمول بود از کاشدار الی کالیپوش شش فرسخ بود ، راه بسیار بد با جمعیت و بنه ، اما راهی که شاه تشریف آورده بودند سه فرسخ بود بسیار خوب و خوش هوا و باصفا ، ائم الدله و شاهزادها و سایر حرخانه از راه معمول رفته بودند ، امین اقدس راشاه فرموده بود که بواسطه ملیجک بلا فاصله در تعاقب شاه حرکت کند ، این امتیاز اسباب کدورت سایر حرخانه شد ، در حضور شاه جسارت و بی ادبی نمودند . بتلافی بی ادبی آنها شامرا بیرون میل فرمودند منهنم تا ساعت سه بودند .

یکشنبه فتحم

شاه سوار شدند منهم در رکاب بودم ، در نیم فرسخی از دو زرول اجلال فرمودند
ناهار خوردن ، الى ساعت بفروب مانده بودند بعد منزل آمدم ، امروز تفصیلی رو داد
که اینست : هیجده سال قبل که بسفر خراسان آمدیم در رکاب شاه ، حکم شد طایفه
یمنوت را چاپیدند غنمه زیادی از آنها را کشتند و اسیز گرفتند ، در میان اسرا ذخیری
بود چهار ساله موسوم بظوقان بی تی ، بعین الملک مرحوم داده شد بعد که تعریف
وجاهت او بعرض شاه رسید او را خواستند ، من خود دختر را دیده بودم ، این دختر
در حرمخانه بزرگ شد ، دو سه سال قبل از زوجات سلطنت شد ، بر کمن هائی که از
طایفه کوکلابن به کالیپوش آمده اند نمیدانم پیچه حیله یکی از آنها ادعا کرد که من
پدر طوقان بی هستم که یموت ها این دختر را از من دزدیدند بعد قشون سلطنتی
آنها را اسیر کردند ، دیگر تحقیق نشد که آیا این مرد تر کمان در دعوی خود
صادق است یا نه ؟ او را با اندر و نز ایرده همایونی بر دند که دختر خود را در حرمخانه
دید . نمیدانم نتایج این اعمال عاقبت بچه خواهد شد ، خدا عالم است .

دوشنبه هفدهم

امروز منزل چهار بید است ، چنین در رکاب شام سوار شدیم یعنی در درشکه با
ملیجک اول بودم . چون درشکه دولتی اسبهای دم قرمذ داشت و علی الخصوص با ملیجک
بودم گفتم درشکه را جاوتر از همه حر کت دادند مردم عوام تصور میکردند با یکی
از اقوام نزدیک شاه هستم ، یا ازو زرای بزرگ ، تمام این امتیازات از دولت ملیجک بود
بعد از طی سه فرسخ بموضعی رسیدیم که چند دزخت داشت شاه تا هار افتادند جمعی
از اهل گرماب که یکی از دهات بجنورد است . و بخواهش روسها آنها داده
شده دیده شدند که فریاد و گریه و ناله میکردند که مسجد ما و قبور پدران ما را اجرا به
روسها دادید که در مسجد اسیب بسته میشود ، شاه متغیر شده فرمودند آنها را کتاب
کالیپوش خانه بسازند و سکنی کیرند . . .

سه شنبه هیجدهم

... ملیجک میکفت امین السلطان مرده است و شاه هنوز عرض نشده . . .

چهارشنبه نوزدهم

امروز وارد بجنورد شدیم . . . سردار روس کوماروف با قزاقها و خوانین
تب کیان شاهرا نیم فرسخی استقبال کردند ، شاه هم همان ساعت ورود نشان حمایل
سبز بجهت او فرستاد .

شنبه بیست و دوم

... شاه بقدرت سلطنت میخواهند بخودشان و فردم مشتبه سازند که امین‌السلطان نمرده است.

دوشنبه بیست و چهارم

امروز صبح بدر بخانه رفق درسن ناهار بودم؛ شاه فرمودند جائی نروم عرض کردم، درب خانه ناهار بما نمیدهند سهل است آب خوردن هم نمیدهند شاه متغیر شدند به ملیجک سپر دند که متوجه من باشد، ناهار را درب خانه خوردم بعد از ناهار کاغذی از رکن‌الدوله رسید که در جوف آن تلگرافی از سبزوار بود که امین‌السلطان هفت روز است مرده است و جنازه او بی غسل و کفن افتاده عفونت برداشته. شاه که همان روز اول مطلع بود و عمداً بنا بر مصلحتی خود را به نادانی زده بود امین‌الملک را خواستند با او خلوت کردند، بعد بار دوی نظامی تشریف برداشتند با حضور سردارروس سوق عسکر دادند و نشان تمثال به زیرالداده شد. در مراجع دستخطی نوشتهند و نزد عضد‌الملک فرستادند، بعد از تمجید زیاد از خدمات امین‌السلطان مرحوم، لقب امین‌السلطانی و مناصب اورا تماماً به امین‌الملک دادند. منزل که آمد ایلخانی بجنورد یک قطار شتر بجهت من فرستاده بود.

چهار شنبه بیست و ششم

منزل ارم خاک خبوشان است، صبح دربار کاب شاه سوار شدم قدری که راه طی شد بدره‌ای رسیدیم که چندخانوادر داشت و آب شوری که موسوم بشورک که حد فاصل ما بین بجنورد و خبوشان است. امیرحسین خان شجاع‌الدوله با سواران خود استقبال کرد، ارتفاع مثل طهران است هوا خیلی خوب است. تفصیلی که تازه بود و فراموش کرده بودم بنویسم نشانیست که به زیرالروسی داده بودند، اول نشان حمایل سبز داده بودند خیلی ممنون بود، شبی که مهمان شده بود سرتیپ‌های ما را همه با نشان تمثال دیده بود پیغام داده بود: چه دلیل دارد سرتیپ‌های شما تمثال داشته باشند و من محروم باشم، این بود که دو باره تمثال را باو دادند.

پنجشنبه بیست و هفتم

امروز بلا جهت اطراف شد با وجود یکه منزل دربرو ز دو فرسخ بود این اطراف لازم نبود. از قراریکه میگویند ظاهراً ملیجک کسالت داشته باشد با وجود اطراف، شاه سوار شدند.

شنبه بیست و فنهم

منزل بزر و آباد است، سه فرسخ است صبح زود بیدار شده داخل شهر شر و آن

شدم انکشاف کامل نمودم با قاضی آنجا ملاقات نمودم بعد نزدیک سرا برده همایونی منزل امین‌السلطنه انتظار حرکت موکب مسعود را داشتم. شاه بیرون تشریف آوردن قدری سوار شدند، در رکاب بودم بعد کالسکه نشسته یک فرسخی ناهار افتادند، در سر ناهار بودم تاریخ آل عثمان عرض شد، بعضی احکام بامین‌السلطان تازه فرمودند به رکن الدوله ابلاغ کند که خیلی عجیب بود، منجمله حکم شد از قوچان و بجنورد من بعد حمل غله بخاک روس نشود؛ ندانستم این حکم را چرا فرمودند در ضرورتی که سالی متتجاوز از دویست هزار تومان منفعت رعیت ایران است. از کجا معلوم است این حکم مجری شود جز اینکه عداوت تازه‌ای برای خودشان ایجاد کردند که در موقع، روس ضرر وارد خواهد آورد. شاه ما همه چیز دارد چیزی که ندارد یعنی ندارند علی الخصوص بیولتیک. ارتفاع این منزل با ظهران یکی است.

سه شنبه سوم [شوال]

صبح خواستم یکی از علمای قوچان را دیدن کنم خانه شیخ‌الاسلام رفتم هر چه در زدم احدی جواب نداد، آخر همسایه پیدا شد در بیرونی را باز کرد وارد بیرونی شدم هر چه در اندرون را زدم باز نشد همسایه عذر خواست که شیخ‌الاسلام شها تا صبح بنوشیدن باده و معاشقه با ساده مشغول است و صبح تا شام می‌خوابد. از آنجا خانه آقا محمد حسین مجتبه رفتم اورا هم نی بساد یافتیم بعد بطرف اردو آمدم . . .

چهارم ششم

دو ماه تمام است از طهران بیرون آمده ایم هنوز منزل نرسیده ایم . . .

دو شنبه نهم

دیشب جار کشیدند که فردا اطراف است بد و چیز حمل نمودم یا بواسطه عریضه رکن الدوله بود که تدارکات پذیرائی ورود مشهد حاضر نبود، یا بواسطه درد چشم ملیجک، صبح که تحقیق شد نه دو سبب بود . . .

چهارشنبه یازدهم

چهار ساعت بسته مانده نصف شب بود که از چمن تقهقهه حرکت شد روبروف شهر مشهد . . .

علی را که جلو فرستاده بودم خانه دنیان باشی قدیم را که مرده است و پسرش هم معمول است حاضر کرده بود، حمام هم موجود بود حمام رفتم بزیارت آستانه مبارک نائل شدم، در مرقد میرزا حسین خان سینه‌سالار سوره الرحمن خواندم و لعنت به نشوان بیوفا نمودم، قمرالسلطنه یاری‌سال اینجا آمده بود چهار دانه چراغ نخریده بود سر قبر شوهرش که از دولت او یک کروز مالک است یک‌ذاری؛ هر قید سینه‌سالار

دارالسیاده است . بعد بمقبره مرحوم امینالسلطان رفتم ، که دارالسعاده است از آنجا منزل آمدم ، عصر درب خانه رفتم خدمت شاه رسیدم ، شب جرم محترم مشرف میشوم :

شنبه چهاردهم

.. : امشب سکینه سلطان نام اصفهانی راعی ، باسم محمدمهدی خان غلام پیشخدمت بود .
نه تو مان داده و صیغه کرده بود ، اول شب آوردن شیخ مهدی را بحرم فرستادم
با بکمز که منزل من است ، داخل اطاق که شدم بوی چند بمبشام رسید قدری با و
نگاه کردم ، اوهم بمن نگاه کرد ، تنفر طوری بمن غلبه کرد که آخر هیچ کاری
نکرده . نه تو مان را داده بیرونش کردم

چهارشنبه هیجدهم

امروز شاه بگنبد الله وردی خان در حرم محترم خواهند رفت که سان خدام حضرات
را به یینند . صبح درب خانه رفتم ، تا بعد از ناهار بود خانه آمد خواهیدم ، پست طهران
آمد ، نوشتہ بودند سید ابراهیم خوانساری که داعیه ارشاد دارد چهاردهم رمضان
خانه مستوفی الممالک میرود ، اینشان غالباً در خیاطی هستند که مابین بیرون و اندرون
است ، سید مذکور در خدمت تجتاب آقا رفته بود بعد از آنکه خلوت میکنند خود آقا
نهم کسالتی داشته تکیه داده خواهید بودند ، سید بن میخیزد ریش آقا را گرفته پسرش
هم که همراه بوده یا های او را گرفته کنک زیادی باو میزند ، میخواهند آقا را ابکشند
که از صدای آقا کنیز های اندرون و خواجه ها خبر میشنوند آقا را از کشتن خلاص
میکنند و شیدر امیگیرند ، سید میگوید طالع آقارا دیدم قرآنی داشت عمدآ اینکار را کردم که
قرآن آقا بگذرد ، اما چنین نبوده ، بعضی میگویند با بی بوده ، بعضی میگویند دیوانه

پنجشنبه نوزدهم

صبح درب خانه رفتم ، معالوم شد جمعی شریک شده اند که یون شاهرا بخورند
امینالسلطنه نایب ناظر وغیره ، بعضی جواهرات شخص تاجزی داشته بشاه عرض کردن
جواهر زیاد زن امیر شیر علیخان که حالا در مشهد است دارد . شاه بخيال جواهرات
احمد خان ابدالی و جواهرات نادری حکم کردن بیاورند . دوشه پارچه از قبیل زمرد
امروزی وغیره بود که شاید شخص فروشند از افغانها خریده باشد ما بقی انگشتی و
تسویی بود که بروی هم چهار پنج هزار تو مان زیادتر ارزش نداشت ، شاه بازده هزار
تو مان یول داد . حالا زن امیر شیر علیخان مرحوم فریاد میکند که من کی جواهر
فر وخته ام باش من شهرت داده اند . خلاصه بعد از ناهار خانه آمدم ، عصر عیادت ناظم
خلوت ، از آنجا خانه استوارد صاحب منصب انگلیسی که هامور جاسوسی روسمان و سرحدات
افغان است رفتم ، این شخص خیلی مزد عالمی است صحبتش اسباب لذت شد .

جمعه بیستم

امروز شاه بطرف طرقه میرود بهانه ظاهر کر مای شهر است ، بهانه دیگر انکشاف معدن طلاست ، بهانه و جهت حقیقی مناکه کنیز امین اقدس است ، از قرار تقریر ملیجک و مزدک که هر دو اورا دینده بودند بسیار چیز بدیست اما طرف میل شاه واقع نشده ، در شهر بواسطه امین اقدس جزئ نکاح او را نداشتند بهانه خدمت ملیجک دوم که همراه است دو سه نفر کنیز آورده اند منجمله این ضعیفه است ، رفقن و بر کشتن باینجا مو کول به تمکین اوست ، اگر انشاء الله امشب تمکین بکند پس فردا خواهیم آمد والا شاید ده روز دیگر طول بکشد . . .

شنبه بیست و یکم

در طرقه اطراف است . شاه بطرف معدن طلا تشریف برداشت من بواسطه درد معده منزل ماندم ، عصر شاه مراجعت کردند از همراهان پرسیدم ، معلوم شد یکجا کهنه معدن آنجاها هست و معلوم نیست معدن طلاست یا مس ولی در حوالی آنجاها معدنی پیدا شده میگویند طلا دارد . شاه الى عصر آنجا بودند نیمساعت بغروب مانده مراجعت فرمودند شب مردانه شام میل فرمودند ، من هم با درد دل و کسالت در سر شام بودم تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم ، چون تفصیل مجلس امشب خالی از مزه نبود مینویسم : اولا چادر یکه یاد شاه جلوس فرموده بودند عبارت از بوش دار اگر زرد رنگ چهار خزانه طول و سه خزانه عرض بود خودشان حوالی دیر کنشته بودند ، صندلی کوچکی که فر نگیها تابوره میگویندو نمیدانم بند گان همایون چرا علی الرسم گذاشته اند جلو بود موجول خان از یک طرف لاله نگهداشته بود امین السلطنه از طرف دیگر ، یک ذره بین در دست مبارک بود و ذرات طلای موهوم را از یک پارچه غیر معلوم پیدا میکردند . اتصالاً تمجید از این معدن جدید میفرمودند که هنوز طلایش معلوم نیست و منفعت و ضرر شغیر محسوس است . مصدق هم موجول خان بود که در دل هزار فحش میداد و گاهی امین السلطنه که باحالت عوامی بسیار زرنگ است . حکیم الممالک هم پهلوی من نشسته بود تعریف های خنک و بیمه میکرد . نزدیک صندلی همایون ، ملیجک دوم که دست بند های خدمه اندرون را جمع کرده با اسباب زنانه دیگر با حسین خانه شاگرد و مردک دائی خود و دو نفر ازاولاد محمد خان افسار که غلام بیچه شاه هستند نشسته بازی میکرد ، در جلو ، بنده فقیر نشسته روزنامه تان منطبعه پاریس را در دست دارم ترجمه میکنم . شاه که قربانش باد جانم بزبان تمجید از سنگ معدن میفرمایند بچشم همان سنگ را ملاحظه میفرمایند ، بگوش شیرین زبانی ملیجک را میشنوند و گاهگاهی بزای اینکه وضم مجلس نجابتی پیدا کند بمن میفرمایند بخوان . منهم دو کلمه میخوانم آنوقت میایستم

نیمساعت که گذشت شاه ملاحظه میفرمایند که وضع مجلس زیاده از حد عالم جهان پیدا کرده میفرمایند بمن بخوان. باز شروع میکنم دو سه کامه که خواندم آنوقت خودشان مبالغه در تعریف معدن یا تمجید اعمال مليجک میفرمایند باز من سکوت نمیکنم . میان چادر باین کوچکی جمیع عمله خلوت از پیشخدمت و فراشخواست ، آبدار، قهوه‌چی و سرایدار استاده اند بعلاوه اتباع مليجک ازلله ونایب لله و خانه شاگرد و غلام بچه ها ، انشاء الله این معدن طلا شود و این مليجک بعمر طبیعی برسد بحق محمد و آل محمد که بوجود مبارک خوش بگذرد .

یکشنبهٔ بیست و دوم

از عجایب اینکه طفلی دیدم هشت ساله ، بالای کرش موی سیاه باندی بقدر یکچارک روئیده بود مشابه بدم و همچنین مردی را دیدم ، از اهالی مشهد که طول ریشش یکنترع و یکچارک بود . . .

سه شنبهٔ بیست و چهارم

صبح دیدن محقق رقم ، از خانهٔ محقق منزل طلوزان از آنجا درب خانه ، با خاطر همایون متغیر بود معلوم شد دیروز که مراجعت فرموده بودند اهل حرمخانه جسارت کرده و خاطر همایون را متغیر کرده بودند . . .

عصر از درب خانه بقصد زیارت آستانه مبارک آمدم ، معلوم شد حالاً زیارت هم در میان حرم خانه یکنوع رفاقت و هم چشمی شده است . از صبح الی عصر بواسطه دستگاه ائمه‌الدوله و غیره قرق میشود ، مردم دوهزار فحش می‌دهند بعد بجهت امین اقدس ، خلاصه نزدیک بحرم مطهر دیدم یک کالسگه تنها می‌اید سی چهل فراش چوب بدلست جلو افتاده برید برید می‌گویند ، معلوم شد مليجک کوچک است ! خاطرم آمد اول دولت که همین رکن الدوله والی خراسان ، آنوقت حاکم طهران بود روزی شاه از بالای عمارت دیده بود که شاهزاده فراش چوب بدلست جلو انداخته است ، برآشت و بتوسط پدر من که حاجب دربار بود تهدیدات بکسان محمد تقی میززا رکن الدوله پیغام داد و حالاً بجهت ثوابه سید ابوالقاسم براز فراش چوب بدلست جلو می‌افتد . . .

سه شنبهٔ غرة ذیقعده

بحمد الله بسلامتی از شهر مشهد مقدس بیرون آمدیم . . .
مقرر شد شب حاضر باشیم معلوم شد با اهل حرمخانه تغیر فرموده اند باینجهت که اهالی حرم چند شب الی ساعت هفت بی قرق حرم حضرت مانده اند شاه اگرچه اول اجازه داده بودند ولی بعد ملتافت معایب شده تغیر فرموده بودند . . .

جهة هیجدهم

۰۰۰ مدتی منتظر شدم که شاه سوار شوند دو سه نفر از اهالی تون و طبس از عمامه میگذشتند ، مرا دیدند بخيال اينکه آدمی هستم و کاري از دستم بر ميابد چادر من پياده شدند ، شکایت زيادداشتند که فرمانی بر اي ما امين السلطان صادر کرده مجده المک به لجاجت امين السلطان فرمان رانگاه داشته نميدهد ، مخفی نماند امين السلطان در اين سنّة ۱۳۰۰ ، بیست و پنج سال دارد وزیر دربار و فی الواقع صدر اعظم ایران است . مجده المک وزیر وظایف و اوقاف و منشی حضور است آنهم بیست و دو سال دارد ، معلوم است جنگی اطفال و لجیازی با يکدیگر چه نتیجه خواهد بخشید .

جهة هیجدهم و چهارم

منزل مهمان دوست است . راه چهار فرسخ بود ، صبح بجهت تماسای مله بقریه دهملار قدم ، خانه ملام محمد حسین پیشنهاد ورود کرد . بعد از طی تعارفات از ملأه سؤال کرد فی الفور در میان نعلبکی يك دانه مله آورد و يك خرما بهلوی آن بود ، نزد يك من گذاشت ، معلوم شد رسم اهالی اينجا اينست مهمانی که بر آنها وارد ميشود ملة زنده را در میان خرما یا کشمکش گذاشته نزد او می آورند که ندانسته بخورد ، دیگر اگر مله او را بزند اثر نمی کند ، من که مطاعم بودم خرمادا دور انداختم و مله را تماسا نمود . مله جانوری است که از مرغ عمل میابد شبیه به گلپر خشک نکوبیده ، سر بار يك و تنه یهـن شش با دارد و دوسيـل بـدنـش یـوـسـتـخـاـکـسـتـرـیـ رـنـگـ استـ خطـ خطـ ، وقتی به بـدنـ اـنسـانـ مـیـرـسـدـ نـیـشـ خـوـدـ رـاـفـرـ وـ بـرـدـ خـوـنـ آـدـ رـاـ مـیـمـکـ بـقـدـرـ مـیـخـورـدـ کـهـ بـدـنـشـ بـقـدـرـ باـقـلـایـ سـرـخـ رـنـگـ مـیـشـودـ سـمـیـتـ اـینـ جـانـورـ بـخـونـ دـاـخـلـ مـیـشـودـ وـ غـالـبـ اـسـبـابـ هـلاـكـ است

تفصیل امشب را چون بی مزه نیست مینویسم شام شاهرا انداخته بودند ، مصمم رفتن سر شام بودند که امين السلطان از جیب خود فیروزج خوش رنگی بیرون آورد و بشاه داد که تاجر اصفهانی تازه از استراباد آمده و بعضی جواهرات آورده منجممه دو سه فیروزج است از این قسم . از دور که من دیدم رنگ فیروزج قدری کبود بود که بر رنگ طبیعی اینجواهر نمیماند ، اما حرفی نزدم ، بعد از تمیزدات شاه دوره گشت بدست من آمد تعریف کردم ، شاه فرمودند که من بهتر از این فیروزه دارم جعبه اانگشت های خودشان را که نزد امين اقدس است خواستند ، آغامحمد خواجه کرمانشاهی کوتاه قامت که تمام اندام او سه چارک است رفت از سراپرده اندرون جعبه را آورد و مشغول باز کردن جعبه شد در حضور همایون ، بند گان همایون سر مبارک را نزد يك جعبه يعني نزد يك بكله آغامحمد گرفته بودند که جعبه باز شود فیروزج را بیرون بیاورد ، امين السلطان خنده باند ممتدی کرده بشاه عرض نمود حالت شما مشابه است با حقه باز قوچانی

که دیدم در وقت اتفیه کشیدن بعضی زوایدرا بدماع میکشید . حالا هم که شما سرتان را نزدیک آغا محمد آوردید و اتفیه کشیدید ترسیدم مبادا آغا محمد بدماع مبارک برود ، شاه خنده فرمودند و این بی ادبی را رد فرمودند بزیر سبیل گذرانند ، جعبه باز شد اینکشتر معروف قوام الدوله که ایام وزارت خراسان تحصیل کرده بود و میرزا آقا خان صدر اعظم از او گرفته بود بعد از عزل میرزا آقا خان پشاپور رسید و هشت هزار تومن قیمت دارد بیرون آوردند نزد فیروزج امین السلطان گذاشتند مثل لیاقت و کفایت امین السلطنه در حضور همایون خلاوه کرد یعنی فیروزه امین السلطان صد درجه خوبش رنگ تربه بود . شاه قدری کسل شدند من عرض کردم فیروزه شما در یتیم است بی مثل و همتاست بر فرض هم این فیروزه رنگین تر باشد اما درشتی و آب این را ندارد ، به نظر فیروزج امین السلطان مصنوعی میا ید واز شما طبیعی ، آنوقت امین السلطان جوان چون جان خنده بلندی کرد و عرض کرد : بانی فیروزه من بدل است ، شاه بسیار متغیر شدند . اما در ظاهر فرمودند به امین السلطان : غدنگن یکنید از این فیروزها در تجارت نیاورند که بمردم مشتبه شود . خلاصه شاه در نهایت بیقیدی مقید است ، خوششان از اینجا کت امین السلطان نشد هر وقت دولت از آل زال بر گردیکی از تقصیرات همین خواهد بود . .

شنبهه بیست و ششم

اطراق است در بخانه رفتم ، سهام الدوله حاکم مازندران آمده است بجهت عمل محمد ابراهیم خان دودانگه ، معلوم شد بشاهزاده ازده دوازده هزار تومن نرسیده است اما بورنه محمد ابراهیم خان صدهزار تومن ضرر رسیده اینست دولتخواهی نوکر های صدیق . .

یکشنبهه بیست و هفتم

منزل امیر آباد است از دهات مرحوم میرزا محمد خان سیه سالار که حالا متعلق به حسین خان اعتضاد الملک پسر آنمرحوم است ، چون منزل سفر سخن بود بعد از ساعت سه از دسته گذشته شاد سوار شدند هدی سواره با سهام الدوله و سایر مازندرانی ها فرمایش فرمودند در این بین فرمایشی بامین السلطان فرمودند که بعقب ابلاغ نماید اسب امین السلطان باند شد و او را بزمین زد اما الحمد لله امین السلطان عیب نکرد بدرد کمر و شانه گذشت . بعد شاه کالسگه نشسته دو فرسخی رفتند بسرچشمه نزول اجلال فرمودند ناهار صرف کردند ، این چشمه مقابله گرد کوه دامغان بود که در تواریخ مکر راز آن اسم برده شده . شیخ مهدی و فروغی را فرستادم فتند تحقیقات علمی نمایند ، عصر مراجعت کردند ارتفاع اینجا مثل دیروز است صبح رفتم بشهر دامغان گردش کنم

مولود خانه فتحعلی شاه را که در ارک دامغان است دیدم دو ده آباد وقف این مولودخانه است که اعتضاد الملک تیول نموده است بجهت خود . متولی اهل نظام است و هیچ وقت حاضر نیست . کثافت و نجاست تاسقف رسیده بود با وجود سلطنت در این خانواده قاجار و اینکه فتحعلی شاه جد یادشاه است چرا باید اهتمام نشود ؟

چهار شنبه سلخ

امروز منزل سمنان است ، راه هفت فرسخ ، ارتفاع از مشهد ۱۶۰ ذرع است ، صحیح زود بنه و اسباب رفتند ، خودم خیال داشتم در کالسکه عمله خلوت بشینم ، معلوم شد دیشب امین حضرت کالسکه را بطرف سمنان برده که تدارک آشیزان فردارا به بینند . شاه آش بیلاقی معمول را در سمنان خیال دارند بینند که معلومات سفر برخاص و عام معلوم شود ، بعد از مأیوسی از کالسکه با محقق سوار شده بتماشای کاروان اسرائی آهوان رفتم ، بعد آهسته آهسته ، دوفرسخی رفتم میراخور و لیعهد و موجول خان رسیدند قدری هم با آنها رفتم بعد بناهار افتادم . عضد الملک و مستشار خراسان و امین لشکر رسیدند ، ناهار صرف نموده بعد از ناهار من بدروشکه مستشار نششم سه بعروب مانده وارد منزل شدم ، دست و رو شسته خدمت شاه رفتم ، احوال پرسیدند عرض کردم که از خستگی بدروشکه مستشار ملتگی شدم . فرمودند درشکه بتودادم چه شد ؟ عرض کردم بعد از اینکه دستخط ملکیت بمیرزا محمد ملیجک اول دادید دیگر آنجانه ششم روزها در کالسکه عمله خلوت بودم ، آنهم نصیب نشد . ملیجک خواست دست و پائی کند اما خفیف شد و بر شاه هم معلوم شد . فرمودند تخت بتودادم چرا ول کردی ، عرض کردم جنون عارضی بود خواستم بهتر کنم بدتر شد خلاصه لازم دیدم این تفصیل را بروی شاه بیاورم : بعد منزل آمدم ، انشاء الله نهم ماه وارد طهران خواهیم شد .

پنجم شنبه غرہ ذیحجۃ

امروز اطراف است و آشیزان تفصیل این آش را مکرر نوشته ام ، آنچه لازمه تشریفات این آش بود بعمل آمد .

شنبه سیم

دیشب شاه بیرون شام میل فرمودند بواسطه نزاع با ائمۃ الدویلہ ذر فقرة اسب سواری و یدک . جلوه دار مخصوص ائمۃ الدویلہ را که میرزا محمد خان برادر ابراهیم خان نایب است ، مهدی قاییخان میر آخور چند روز قبل زده بود ائمۃ الدویلہ هم بامیر آخور بداست یا واقعاً اسب های ائمۃ الدویلہ بد بود یا بهانه گرفته بود امر و زایر ادی گرفته بود که اسباب تغیر خاطر مبارک شد لنتیجه تغیر بیرون شام خوردند شده بود . در سر شام در باب

نشان تمثاں گفتگو شد ، میخواهند تمثاں را سه درجه قرار بذهند ، هرچه عرض کردم شرافت تمثاں بتصور همایون است به الماس دوره ، ملتفت نشدن دو همه این تغییرات بجهت اینست که امین‌السلطان اصر ازدارد و بجهت ضیاء‌الدوله تمثاں میخواهد ، در روز نامه شرح مفصلی بود از وضع دولت انگلیس که عرض شد ، ملیجک کوچک خانه شاگردی را لنگ بگردین بسته چند کتاب بار کرده خود روبی او سوار شده وارد چادر شد ، خاطر همایون مشغول او گردید .

سمه شنبه هشتم

منزل ایوان کیف است . صبح در رکاب شاه سوار شدیم ، همینطور سواره الی سر ناہار آمدیم . چند منزل است که هر روز ملیجک را با تشریفات کامل با فراش سوار و چند نفر غلام بچه و آبدار و چتر و لله بحضور میا ورند قدری خاطر همایون را مخطوط میکنند یولی گرفته میروند . بعد از ناهار با محقق در کالسکه نشسته منزل آمدیم . نایب‌السلطنه و عز‌الدوله یک‌فرسخ بمنزل مانده مقدم همایون را استقبال نمودند اینجا از مشهد صد ذرع باند تر واژ‌طهران دویست ذرع پست تراست ، شب در بخاوه ز قدم نایب‌السلطنه احضار شد و مرخص گردید بشهر بروود تشریفات و رودشاه را فراهم نیاورد . دو ساعت از شب‌رفته نایب‌السلطنه رفت شاه تعریف زیاد در حضور نایب‌السلطنه از سیف‌الملک که رئیس اردوی نظامی بود فرمودند که همین تعریف سبب فنای او خواهد شد ، نایب‌السلطنه هر طوره است اور اتمام خواهد کرد . در سرشام شاه به موجول خان فرمودند : بای خان ، من پادشاه بیست کر و رعیت ایران نیستم بلکه پادشاه چهارصد هزار کر و رشیش و دویست هزار کر و رقور باعه و چندین هزار کر و ر گنجشک و غیره هستم ! حکیم‌الممالک که خیای احمق است و قفقی که بیرون آمدیم باین فرمایش همایونی و قمعی گذاشته بود و میگفت که مبنی بر خیالی این تفصیل را فرمودند ، هرچه خواستم باوحالی کنم که بند گان همایون از جنس ما هستند اگر از نوع ما نیستند ، مغیر در سرشام استعمال میفرمایند خالت را البته تغییر میدهند که از سرخوشی این فرمایش را فرمودند باین احمق حالی نشد . ساعت چهار منزل آمدم .

پنجشنبه هشتم

امروز ورود بطهران است . الحمد لله زندگانی سلامت وارد شدیم . از هارهای سعی ، عقرب و زیبلهای عرض راه و مله شاهرود ، حرارت آفتاب ، کسالت راه و امراض مزمنه هیچ‌بیکار افتلاع نداشت . صبح مدته آبدارخانه منتظر شدم . شاه بیرون تشریف آورده بودند ملیجک را در کالسکه امین اقدس که به او کالسکه خود شاه نگاهد استه بودند قبل از وقت آورده بودند که شاه او را وقت سوار شدن تماسا

کنند، شاه بکالسکه نسبتی را نداشت، بالای گردنۀ مشهور بدولاپ ناها را فتادند، با غبان باشی که از طهران آمدۀ بحضور رسید. در سن ناها را زو زنامه خواندم بعد بکالسکه عمله خلوت نشسته تعاقب شاه طرف شهر آمدیم، شاه بطرف سلیمانیۀ عضد الملک رفتند که از آنجا بخیابان دوشان تیه که تو پها را چیده بودند بروند، امین اقدس که در این سفر بلا فاصله بعد از تیپ شاه سوار میشدند از راه راست بطرف شهر آمدند. من خط وسط را گرفته از دروازۀ دولاپ وارد شدم، بطرف خانه می‌آمدم نزدیک خانه امین حضور کوکبۀ امین اقدس را دیدم که راه را کج کرده بطرف دروازۀ دوشان تیه می‌آمد که از میان مستقبلین و تماسچیان عمور کند که جلالت قدرش معالم شود . . .

شنبه دهم

عیدقر بان است، صبح خانه مشیرالدوله و نصیرالدوله و آجودان مخصوص رفتم از آنجا درب خانه. بعد خانه آمدم ناها خوردۀ خوابیدم، شنیدم که شاه غفلة دوشان بیه رفته اند، من هم سوار شده عشرت آباد رفتم از دروازۀ دوات وازد شهر شده خانه طاوزان رفتم از آنجا درب خانه. شاه بیرون شام میل فرمودند. امروز دور روز است وارد شده ایم، شاه هم سواز شدند و هم بیرون شام میل هیفر مایند.

دوشنبه دوازدهم

صبح جمعی دیدن آمدۀ بودند، بعد درب خانه رفتم امروز شاه طبقات نو کر هارا احضار فرموده بودند که دسته شر فیاب شوند، دیروز اهل نظام و مستوفی‌ها بودند امروز نوبت وزارت تجارت و علوم و تاگراف، وظیفه، موقوفات، عدالت، وزارت خارجه و وزارت انتطباعات بود. اجزاء وزیر امور خارجه که آمدند میرزا عیسی خان کروسی را دیدم که حمایل سرخ سرتیبی دوم اند اخته است تعجب کردم، از محمد تقی خان آجودان وزارت خارجه پرسیدم این مرد که در دستگاه من است، منصب سرهنگی زور کی دارد چطور یکبار سرتیپ دوم شد! گفت: ما هم تعجب داریم شاید وزیر اجازه داده است. سان اجزاء وزارت خارجه تمام شد نوبت اجزاء من رسید، میرزا عیسی خان لباس خود را عوض کرده حمایل خود را برداشته بود، من در معرفی بشاه عرض کردم: مترجمین محض تنبای خود را بوزارت خانه ها مینمندند که کار نکنند حمایل دروغی می‌ندازند و لباس زرق و برق دارمی‌پوشند. شاه تأکید فرمودند که باید دار الترجمة مفصل و منظمی دایر شود، خلاصه سایر اجزاء هم معرفی شدند، خودم هم تا عصر بودم. امروز از اتفاقات تازه این بود که معتمد الدوله و مشیرالدوله و اختیام الدوله و من ایستاده بودیم صحبت میداشتیم. در این بین همیجک کوچک بالله و غلام بچه ها آمدند بگذرند معتمد الدوله عصای خود را بزمین تکیه کرد تعظیمی در نهایت ادب کرد

مشیر الدوله پرسید شاهزاده بکه تعظیم فرمودید؟ گفت: به پسر شاه مگر نه این پسر شاه ثصرت الدین میزرا بود؟ مشیر الدوله گفت: خیر این پسر هایلیجک اول موسوم بهمیلیجک هنائی است. معتمد الدوله بنا کرد بفحش دادن که چرا باید به پسر هایلیجک من تعظیم کنم، خلاصه شاهزاده خیلی خفیف شد.

سه شنبه سیزدهم

امروز شاه بسلطنت آباد و صاحبقرانیه میرود من صبح زود خانه طاوزان و از آنجا در بخانه رفتم دوشه دقیقه منزل آغا باشی بودم که شاه تشریف آوردن سوار شدند احدی جز من حاضر نبود. در رکاب سوارشده از خیابان باع ایلخانی عبور فرمودند از من سؤال کردند این خیابان چرا کثیف است چرا مواطنین نمیکنند؟ عرض کردم: دو سال است مراجعت فرمودند از خبر از شهر ندارم. خلاصه در رکاب بودم الی سلطنت آباد، غریضه هرا در باب دار الترجمه جواب هر حمت فرمودند صد تو مان بمنیز افزایی و صد تو مان بشیخمه مواجب عطا نمودند. دستخطی بنا بسلطنه در تمیزی شهر صادر شد. صاحبقرانیه رفتند استاد اسماعیل که مقنی باشی شده آبی که وعده کرده بود بدهد نداده است، شاه باطنی خیلی هنگفت است دو ساعت بفروب، ما نده ضربخانه رفته مستقیماً بشهر مراجعت فرمودند.

سه شنبه پیشترم

صبح خانه سلطان ابراهیم میرزار رفتم از آنجا خانه امین الدوله دو باره باتفاق امین الدوله خانه سلطان ابراهیم میرزا، بعد در بخانه رفتم. امروز افتتاح مجلس دارالترجمه است در بالا خانه سابق کشیکخانه جنب تخت هر مر. حسب الامر شاه من مجلسی ترتیب داده ام که خیلی مفصل خواهد شد انشاء الله. امین الدوله خودشان آمدند و افتتاح نمودند بعد حضور شاه رفتیم، شاه خیلی تأکید و فرمایشات فرمودند از فردا قرارشده حضرات بیانند و مشغول باشند.

پنجشنبه دیست و دوم

شاه بجهت توقف چند شب دوشان تیه میرونده. ناهار را عشرت آباد میل فرمودند، بعد از ناهار دوشان تیه آمدند و بطرف قصر فیروزه بشکار رفند منهم خانه بودم، عصر باتفاق بکمز دوشان تیه رفتم، بندگان همایون در مراجعت از نزدیک منزل من عبور فرمودند، کالسکه را نگاه داشتند و فرمایش حفر قنات جدیدی بجهت دوشان تیه دادند این قنات تفصیلش اینست: اصفهانیک که یکی از دهات قدیم طهران و جنب دولاب واقع شده مابین دولت و چند نفر رعیت بشرآ کت تقسیم بود، یعنی سه دانگ خالصه بود، سه دانگ از مرحومه فخر الدوله و سادات لاریجانی، سه رشته قنات معتبر خوب

داشت و قتی که سلطنت آباد بناشد چون مجرای قنات از میان باع بود شاه آب اصفهان را ضبط فرموده بمصرف سلطنت آباد رسانیدند اصفهان را خشک شد، ده سال قبل شاه زمین اصفهان را بعدد الملك فی وختنده عضد الملك شهادت دیگر ورته فخر الدوله و سادات لاریجانی را خردید، قریب چهارده هزار تومان خرج کرد قنات جدید الاحداث حفر کرد اصفهان را با اسم سرشناسی سلیمان خان سلیمانیه نامید و آباد کرد، چون نزدیک دوشان تیه است باینوسطه پندگان همایون که آبادی آنجا را ملاحظه فرمودند و از اینظرف هم عضد الملك بجهت اینبات اینکه من مداخلی از مشاغل خود ندارم و تمام خرج من از بحاصل املاک من است شاه عرض کرد از سلیمانیه در حال چهار نیج هزار تومن حاصل بر میدارم، شاه خیان کردند ذ صورتیکه بواسطه یک رشته قنات شخص بتواند چهار نیج هزار تومن حاصل بردارد دوشان تیه اراضی بایز زیاد دارد، باید قنات جدیدی حفر کرده این مداخل را بزدشت، اجودان مخصوص که صرف جیب سپرده او بود مأمور به حفر قناتی شد چهار هزار تومن خرج تراشید و آبی نداد، بعد میرزا مجید خان اقبال الدولة قدم بیست گذاشت قریب چهار هزار تومن خرج تراشید و آب قنات عضده کرد، نهر آبی جاری نمود این هم نه از خود قنات بلکه از ذر دی آب قنات عضده الملك بیچاره عضد الملك بفریاد آمد عرض ها کرد دادها نمود بجایی نرسید؛ این سفر خراسان که عضد الملك قریب ده هزار تومن خرج کرد و از ارت یعنی مناصب امین السلطان هیج پا و ندادند، شاه هر وقت عضد الملك را میدید قدری خجل بود از آن طرف هم امیدی از آب قنات نداشت، هم عدل فرمودند هم عاملی، قنات را بهمان مبلغ هشت هزار و پانصد تومن که خرج شده بود عضد الملك دادند و حالا در صدد این هستند قناتی جدید بجهت دوشان تیه پیدا کنند مرا مأمور این کار کردند تا بعد چه شود.

جمعه دیست و سوم

شاه بطرف دره زرگ سوار بشدند من هم در رکاب بودم بعذار ناهار مراجعت به منزل شد، امین الدوله و امین حضور هم در مراجعت در رکاب شاه منزل من آمدند شب در بخانه احضار شدم تا ساعت چهار حضور بودم، امین السلطان و نصیر الدوله هم احضار شده بودند دو ساعت در خلوت در حضور همایون وزارت میکردند ظاهرا هفتاد هزار تومن طلب کهنه مردم است، در خزانه دیناری بول موجود نیست جضرات را بزای چاره احضار فرموده بودند، بعذار شام که من برخاستم منزل بیایم آغا محمد خواجه تعریف زیاد از روزنامه خواندن من میکرد شاه هم تصدیق میفرمودند، حضایر که هاینچه و مرذک و زرده بودند، آنها هم تعریف نمودند، از این تعریف بسیار

بر من ساخت گذشت نجز اکه من بعد حاضرین حضور، این اشخاص بی پدر بی علم و هنرخواهند بود. وقتی هم میل خواهند کرد تکذیب نمایند.

پنجشنبهٔ بیست و چهارم

صبح بعداز ترجمة زیاد منزل امین خاوت که حوالی منزل من است بازدید رفتم جمعیت زیادی بود. بعد در کاب شاه قصر فیروزه رفتم، شاه بواسطهٔ جزئی در دمده در سرناهار بتجویز حکیم الممالک چند متنقال عرق صرف فرمودند بعد کاغذ زیادخواندن. عصر سواره بطرف شکار آباد تشریف برداش ظاهراً از فروختن قنات جدید بعضی‌الملک پیشیمان شده‌اند. امر وز تفصیلی روداد که بجهت عبرت ناظرین مبنوی‌سم شاه که بطرف قصر فیروزه میرفتند من و محقق در کالسکه عمله خاوت رفته بنشینیم کالسکچی کالسکه را نکاه داشت و در را باز کرد که ما داخل شویم ملتافت شد که پیر مردی از اهل لواسان که بجهت شاه ماهی آورده بود پشت کالسکه نشسته بود. فی الفور با کمال تغییر با شلاقی که در دست داشت چند ضربه با آن بیچاره زد که فی الواقع دل‌همه شوخت. محقق چند دانه شاهی سفید بمضروب داد. رفته بقصر فیروزه عصر در مراجعت که شاه بشکار آباد تشریف برداش من تنها در کالسکه عمله خاوت نشسته بود بطرف منزل می‌آمد، یا نصدق‌قدم تقریباً که از قصر فیروزه دور شدم بجهت و سبب، اسب کالسکچی که سوار بود با اینکه جهار اسبه بود و اسب سواری او از قطار دوم بود زمین خورد کالسکچی زیر اسب ماند اسب های جلو حرکت کردند چند قدم، اسب افتاده و کالسکچی را برداش کردم کالسکچی اولی اسب را نگاهداشت این بیچاره را از زیر اسب نیمه‌جان بیرون آوردیم دیدیم با از زانو شکسته است. از اتفاق همان پیره مرد که ماهی خود را بشاه داده و انعام گرفته بود از عقب پیاده رسید نگاهی به حالت کالسکچی کرد خنده‌ای نمود یعنی تو سواره منزل نرسیدی و من پیاده بی آسینب بمنزل رسیدم.

پنجشنبهٔ بیست و نهم

صبح خانه میرزا زین‌العابدین خان کاشی که سابق مستشار پلیس بود وحالا مستشار وزارت عدله است رفتم از آنجا خانه موجود خان بعد در بخانه. سرناهار شاه بود بدار الترجمه رفتم. ناهار آنجا صرف نمودم بعد خانه آمدم قدری خوابیدم عصر خانه نمجد‌الملک که میرزا رضا خان داشت نایب قنسوی تفلیس که بامن آشناست و جوان خوبیست خانه او منزل دارد رفتم از آنجا خانه میرزا سعید خان وزیر امور خارجه رفتم جهت زفاف این بود: تشکیل دار الترجمه اسباب وحشت وزیر شده بود و مائضی بود که مترجمین دشنگاه وزارت خارجه بیانند، من هم نسخت ایستادم بحکم شاه آنها را برآمد

وزیر امر وزیر عربیسته بشکایت نوشتند بود شاه چواب تنگی بوزیر داد که حکماً باید مترجمین دارالترجمه بر وند . یعنی بشکایت خورده بود برای تو پیغام وشمات او در باطن و در ظاهر اینکه خودم را از شما و در اداره شما میدانم رقم خیلی تمثیلات کردم .

جمعه سوم [مهر ۱۳۰۱]

صبح ادیب‌الملک و جمعی دیگر روضه آمدند بودند بعد در بخانه رفتم . شاه مدتدی بود پیرون تشریف آورده و با وزراء خلوت کردند بعد امین حضور را دیدم استلزم میکرد معلوم شد حاجی میرزا نصرالله مستوفی هفتاد هزار تومان بیای خود او باقی کشیده مدتها اینحرف در میان بود بفرمائیش شاه مجلسی تشکیل دادند از وزراء و حساب امین حضور را آنجا رسیدند مستوفی‌الممالک و امین‌الدوله رعایت و تقویت از امین حضور کردند آنچه میرزا نصرالله کرده بود باطل شد . امین‌حضور مشعوف گردید من عصر خانه آمدم . بعد از آمدن من امین‌حضور تصور کرده بود حکیم‌الممالک مجرکه حاج میرزا نصرالله است چونکه یکوقتی داروغه‌گی دفتر و محصلی بقايا با حکیم بود . در تکیه دولت در حضور جمعی امین‌حضور بحکیم‌الممالک فحش میدهد حکیم هم بر خاسته خدمت شاه رفته تفصیل را عرض میکند ، شاه متغیر میشود ، بتوسط اقبال‌الدوله یامین‌حضور تغیر زیاد بیغام میدهد و از عمله خلوت زیاد بد میگوید که اسباب و حشت‌بهمه شد . از امشب تکیه دولت تعزیه است .

سه شنبه پنجم

امر وزیر بعد از ظهر روضه و در بخانه رفتم . بعد از ناهار ، شاه فرمودند بر روم تکیه منتظر ورود شاه باشم . بالاخانه تکیه که بودم هنگامه غربی برباشد امین‌حضرت و نظام خلوت دعوا کردند ، ظاهراً امین‌حضرت با جمعی آزسقا وغیره خواسته بود بالاخانه تکیه بیاید نظام خلوت مانم شده بود امین‌حضرت فحش داده بود بشاه عرض شد ، متغیر شدند ، هر دور افحش دادند و نزد امین‌سلطان فرستادند که اصلاح بدهد . خدا حفظ کند این اعمال نتیجه بد خواهد داشت .

پنجمین شنبه هفتم

امر وزیر آجودان مخصوص و مجد‌الملک و محقق و جمعی دیگر روضه آمدند بودند . من خانه امین لشگر که پسرش مرده بود رفتم از آنجا در زکاب شاه سلطنت آباد . چند روز است شاه بواسطه ابراد روسها در باب سرحد خراسان که زیاد از حد میخواهند اوقاتشان تلغی است . بوزراء رجوع فرمودند در صورتیکه این وزراء نقاط اربعه خانه خودشان را نمیدانند کجاست ! چطور از طهران اصلاح سرحد را خواهند کرد ! خلاصه شاه پخته مستقیم سلطنت آباد رفته ناهار میل کرده مراجعت پیشمر فرمودند ، من

خانه آمدام امین خلوت وعده کرده بود شب بیاید با هم روضه خوانی امین السلطان برویم، آمد و رفته بمانطورها حیات را چادر زده زینت داده بودند. اما معلوم بود که خانه صاحب ندارد. این اهین السلطان قابل این نیست که بتواند آنطور نظم بدهد. اطاقی که پارسال با حسام السلطنه و نصرت الدوله و معتمد الدوله و امین الدوله وغیره نمیسته بودیم اهشب محمود میراب که هر گز بیش من جرئت حرف زدن نداشت تا چه زسد به نشستن، نشسته بود. گفتم به محمود از اطاق بیرون بروید گفت مرا اینجا جاداده اند گفتم مرا که اینجا جا نداده اند باختیار خود آمدام باختیار خود میروم برخاسته خانه آمدام. شنیدم در تکیه دولت که دو سال است نایب ناظر که میل مفترطی بیازی دارد و شاهرا مستعد اینکارها دیده است روز شهادت حضرت قاسم تعزیه باقیس و سلیمان در میاورند اقسام حیوانات را بطور زشت از مقوا ساخته اند و تکیه می آورند. فیل را هم میآورند، پارسال بخیر گذشت امسال فیل دم تکیه رم کرد بعد از شکستن اسباب زیاد بک زن را زیر دست و یا کشته بود. بناء برخدا از آین و پیغم عزاداری! دو نفر، قجر از ایل جایل باداره پلیس حاضر میشوند که اسباب زیادی از خانه آنها برده شده. پلیس ابليس صفت میگوید علیخان برادر تان را که بالوطی مشهور است بدھید تا مآل مسروقة شما را پیدا کنم. آن دو بدپخت برادر جوان خودشان را باداره میدهند اداره علیخان را شکنجه میکنند همینکه تزدیک هلاکت میشود از حبس بیرون میآورند. علیخان از صدمه شکنجه مرد، اقوام او به عضدالملک که ایلخانی قاجار است عارض میشوند عضدالملک هم بعد از دو روز بشاه عربیه مینویسد، دستخطی صادر شده بود که دیدم این بود: من بعد کنت دومنت دوفرت. رئیس پلیس نیاید قاجاریه را بدون اطلاع ایلخانی آنجا که عضدالملک است حبس نمایدا پس قربان و جو دمبار کت ششم علیخان مرد جکمش چه شد؟ پلیس معز که میکند، واشر بعتا! واسلاما!

جمعه هشتم

صبح امین الدوله وبعضی روضه آمدند، بعد درب خانه رفتم، بعد از ناهار شاه تکیه سید نصر الدین که هرسال نایب السلطنه تعزیه داری میکند تشریف برند، امروز صبح بازسیدی سر راه مسٹوفی الممالک را که درب خانه میامد کنک زدم است تھصیلش را ندانیستم. خلاصه هزار تومان نایب السلطنه بیشکش گذاشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم سوم [صفرو]

امروز صبح حمام رفتم بعد با درشگه دار الترجمه از آنجا در بخانه. خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار، شاه شروع بدرس روسی کردند. مادروس خان مترجم، معلم است. الی شه بعنوان مانده بودم، بعد خانه آمدم قادری خوابیده عصر خانه نایب السلطنه

رفتم، شفاعت حاجی تقی یسر حاجی نایب را که میخواهد منصب پدرش را که نیابت اصطبان تویخانه است باو بدهند نمودم ، نایب السلطنه قبول فرمودند . شب در بخانه رفتم باز شاه درس میخواندند . ساعت سه بخانه هر اجعut شد . چند شب است سرخی از طرف غرب بعد از غروب تا یکساعت از شب رفته بیداست .

چهار شنبه چهارم

صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم ناهار میل فرمودند . من خانه حسام السلطنه رفتم ناهار آنجا صرف شد . بعد از ناهار مجلس تعزیه بود در بین شبهه ، میرزا حسین بیشخدمت مشیرالدوله آمد گفت شاه شمسه هر صبح بشما مرحمت فرمودند . تفصیل اینست که صبح بیدار شده بیرون رفتم قدری خیال آمد که بیخود نگفته اند : تانگرید طفل کی نوشدن . تا شخص اظهاری نکند هیچ وقت دارای هیچ چیز نخواهد شد . عریضه مختصری بشاه عرض کردم که من واسطه ندارم خودتان بصرافت طبع اگر مصلحت میدانید پس فردا عید مولود خودتان یک شمسه بنم مرحمت فرمائید . در بخانه رفتم خودم خواستم بدhem خجالت کشیدم بمشیرالدوله دادم برساند . بعد از من داده بود مرحمت شد . عصر خانه حسام السلطنه بود خانه آمد . شب مهمان طلوزان بودم ، امینالدوله و توانال و زنش بودند

پنجشنبه پنجم

۰۰۰ . دیشب در دربار تفصیلی گذشت که مینویسم : دیروز درب کتابخانه را که باز کردند و دوباره بستند گر بهای میان کتابخانه مانده بود ، طرف عصر که شاه از بیهاد کتابخانه عبور میکنند صدای گر به میشنوند فرمودند در را باز کرده گر به را بیرون نمودند . بعد مهر جیب مبارکرا که درب موزه و کتابخانه آن مختوم میشود خواستند مهر گذند ، اندرون نزد امین اقدس بود . ابوالفتح خان غلام بچه پسر معیرالممالک مرحوم را فرستادند ازاندرон مهر جیب را بیاورد ، میآورد ، شادیانین تشریف میبرند اندرون امینالسلطان درب کتابخانه را مهر کرده مهر را به ابوالفتح خان میدهد که اندرون برده بشاه بدهد این طفلك حرامزاده مهر مبارک را که خیلی معتبر است و غالب دستخط های مخصوص با آن مختوم میشود . بغل گذاشته خانه میورد . شاه بتصور اینکه مهر را آورده بامین اقدس داده امین اقدس بتصور اینکه مهر در جیب شاه است هیچ نمیگویند . وقت خواهیدن که اسباب جیب شاه را خالی میکنند امین اقدس مهر را نمی بینند از شاه میپرسد مهر چه شد ؟ شاه بتصور اینکه نزد امینالسلطان مانده است استراحت میفرمایند . امروز صبح این طفلك مهر را آورده بشاه داد که دیشب فراموش کردم در بغل گذاشته خانه رفتم . شاه بحاجی مسرور خان حکم فرمودند که شوهر مادر

اورا که ملام محمد مشهور بگاو روضه خوان است حاضر کرد و شکنجه نماید تا معلوم شود
چند سفید مهر برداشته است . تفصیلی بخاطر رسید که سی سال قبل من تو کر امیر
قاسمخان ولیعهد بودم . شاه ، عباس آباد بود . آنوقت رسم چنین بود که اسم شب قرار اولهای
دور عمارت را شاه بخط مبارک نوشته بتوسط علیرضا خان غلام بچه باشی که حالا
عضدالملک است نزد عزیز خان سردار کل میفرستادند از اتفاق آنروز علیرضا خان غلام
بچه باشی حاضر نبود شاه اسم شب را بمن داد که نزد عزیز خان بردم . با وجود اینکه
کمال خصوصیت را با پدرم داشت و آنوقت پدرم حاجب بار بود و خبلی معتبر بود ، اسم
شب را از من نگرفت گفت اطمینان من باشی است که غلام بچه باشی بیاورد . من
با کمال خفت اسم شب را پس برده بشاه دادم و تفصیل را عرض کردم ، شاه تمجید زیاد
از سردار کل کرد و اسما شب را عوض نمود علیرضا داد که سردار کل بر ساند با وجود یکه
پدر هن هر شب یشت اطاق شاه میخواهد و مستحفظ وجود مبارک بود سردار کل اطمینان
نکرد اسم شب را از من بگیرد ، از سی سال قبل چه اتفاقاتی رو داده و دولت چقدر
پست شده !

جمعهٔ ششم

عید مولود شاه است . صبح در بخانه رفتم شاه بیرون تشریف آوردند ، امین السلطنه
شمسه‌ای را که باید بمن داده شود حضور آورد ، شاه بدست مبارک خودشان بمن دادند ،
فرمودند خودم میدهم که خاتمه بهاء بکسی ندهی . عرض کردم مقر رشود جبهه مرحمت
شود ، جبهه ترمۀ زمردی مرحمت شد تشریفات بعدت معمول عمل آمد . من عصر خانه
آمدم ، قدری خواهید یک ساعت از شب رفته خانه نایب السلطنه رفتم ، مهمانی مفصلی
بود ساعت پنج با کسالت خانه آمدم .

پنجشنبهٔ دوازدهم

امروز بنا بود شاه سوار شود موقوف شد . مشیر الدوله احضار شده بود ، هر وقت
باروسها شاه کاری دارند آنوقت مشیر الدوله را میخواهند . از قرار معالم در سرحدات
آذربایجان ارمنستان و غیره اغتشاش است .

جمعهٔ سیزدهم

.. شنیدم که مشیر الملک و قوام الملک شیرازی بفاصله کمی از یکدیگر فوت شده‌اند .
شاد بیرون تشریف آوردند ، با نصیر الدوله نجوى فرمودند الی پائین کوه مطلب تمام
نشد ، از میان باغ عبور فرمودند ، از در شرقی طرف شیرخانه بیرون رفند بکالسکه
نشسته مرا فرمودند حکم‌آدر رکاب باشم . در دامنه کوه سه پایه ناھار صرف فرمودند ...

شنبهٔ چهاردهم

امین همایون که غلامعلای خان قهوه چی باشی باشد مأمور شد رفته بود از کوهه‌اسنک بیاورد . باز خیال طلا بدست آوردن طلوع کرد و ، خیالی دیر شام خواستند سر شام هم روزنامه خوانده شد . چندی است که بواسطه اغتشاش خراسان و اعمال روزها و آذربایجان تکدر خاطر دارند خداوند حفظ فرماید .

دوشنبهٔ شانزدهم

امروز بناست با امین‌السلطان برویم قنات دوشان تیهرا اندازه بگیریم . صبح من خانه محقق رفتم از آنجا خانه مراجعت کردم ناهار خورده سایمانیه رفتم که میعاد گاه بود امین‌السلطان ، عضد‌المالک ، ناظم خلوت ، امین‌لشکر و حاجی میرزا عباسقلی رسیدند . جای وعصر اه صرف شد . از آنجا دوشان تیه رفیم آبرا سنگ کردند . ناظم خلوت با استاد اسماعیل مقنی باشی ساخته اخلاق در کار میکنند تا فردا دیده شود چه خواهد شد . شاه امروز بخانه مجد‌الدوله یعنی خانه فخر‌الدوله دختر خودشان تشریف بردند .

چهارشنبهٔ پنجم

صبح خانه امین‌الدوله بعد در بخانه رفت ، بعد از ناهار بخانه آمد . عصر شاه بمدرسه دارالفنون تشریف برده بودند ، از قرار گفته یروسکی زیاد خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه‌شاگردها که برای ملیجک مشق میکنند . اینکار مخبر‌الدوله وزیر علوم یسنديده‌تر شده بود از تمام اعمالش . . .

جمعهٔ پیستهم

در کار نایب‌السلطنه اختلال غریبی وارد شده ظاهرآ امین‌لشکر بعضی تقلبات در خزانه نظام ییدا کرده عرض کرده است شاه حکم فرمود بروات نظام را بعد از این قوام‌الدوله مواظب باشد و منصب وزیر لشکری با امین‌لشکر داده شد باز نایب انسلطنه عجز کرد بخود نظام‌المالک داده شد .

جمعهٔ پیست و هفتم

امروز شاه خیال داشتند بمانند . ملیجک کوچک را خواسته بودند ، امین اقدس بمالحظه اینکه مبادا شاه با جو جوق دده ملیجک کاری فرمایند او را نفرستاده بود ، جمهت دیگر اینکه شب قتل امام حسن [ع] بیرون شام خوردند .

سه شنبهٔ دوم [ربيع الاول]

صبح ذربخانه رفتم . امین حضرت دیشب مهمان بود و بعادت معهود مست شده خمار افتاده بود و حاضر نبود که درب کتابخانه را باز کند . من بتوسط آقا محمد خواجه خدمت شاه که حمام بود یغام دادم . کلید درب کتابخانه را شاه از اندرون پیش خودم

فرستادند که بروم باز کنم ، رفتم کتابها را قدری ترتیب دادم . سرناهار احضار شدم
قدري روزنامه خوانده خانه آمدم . شب باز در بخانه رفتم تاساعت چهار بودم .

چهار شنبه سوم

امروز شاهدوشان تیه تشریف برداشتند . یك نفر نمساوي از فجبا و خیلی متمول که تازه
آمده است و جوان بیست و چهار ساله است پریروز خدمت شاه رسیده بتوسط
طلوزان استقداما کرده بود در شکار گاه دعوت شود ، باين جهت دیشب بمن فرمودند
که صبح اورا برداشته جلو بروم ناهارش بدhem و تمام روزرا در شکار گاه باشم . صبح
زود این شخص خانه من آمد بااتفاق دوشا تیه رفتم ، مختصر ناهاری تدارک کرده
بودند صرف شد بعد در رکاب شاه سوار شدم ، متجاوز از چهار فرسخ در کوهها اسب
تاختیم و یك شکار نزدیم شکسته نفیر و دریده دهل بقصر فیروزه مراجعت کردند از
سرما و خستگی هانده و واماشه چای صرف شد . بعجله آمدیم شتر خانه دوشا تیه را
تماشا کردند . من آنجا نماز خواندم مغرب وارد شهر شدم

جمعه پنجشنبه

امروز شاه باز سوار شدند ، سبحان الله از این طفره از کارزن خدا انشاء الله
عاقبت را خیر کند . صبح من خانه طلوزان بودم وزیر مختار نمسه هم آنجا بود صحبت
مردن نایب خود را میکرد که دیشب بمرض مطیقه مرد بود ، در اینینین خبر رسید که
شاه سوار میشود ، بعجله از اندرون رفتم بیرون تشریف آوردند ، تفقدی بمن فرمودند
و مرا مرخص کردند که سوار نشوم ، خودشان دوشا تیه رفتند .

پنجمین شنبه هشتم

صبح که در بخانه رفتم در کتاب خانه خدمت شاه رسیده مدتی در باغ روزنامه
خواندم . بعد وزیر خارجه آمد خلوت شد من اطاق نرفتم ، بیرون نشتم . در اینینین
میرزا احمدخان را دیدم که از حضور شاه بیرون میآمد این میرزا احمد خان تفصیلی
دارد . خلاصه معلوم شد بتوسط حکیم الممالک حضور رفته بود ، چون روسی میداند
شاه فرموده است در خلوت باشد و شاه روسی درس بدهد ، حکیم الممالک علیه ما علیه
عظمی بین داده بود . من عربضه ای بشاه خیلی اظهار لذتگی نوشتمن . جواب مساعد رسید .

پنجمین شنبه یازدهم

صبح محقق وبکمز منزل من آمدند ، بااتفاق در شکه نشسته طرف سرخه حصار
راندیم ناهار آنجا صرف نمودیم ائمدادله و امین اقدس که این سفر تنها در رکاب
هستند باش کشک در کاروانسرای جدید سرخه حصار مهمان سید ابوالقاسم هستند .
خلاصه بعداز ناهار بیجاجر و در رفتم ، دو ساعت بفروب مانده وارد شدم . شاههم از بیرا هم

تشریف آوردن دوشکار هم زده بودند شب بعد از شام احضار شدیم من بواسطه درد یهاو و محقق بواسطه خستگی عذر آوردیم نرفتیم ، بین واسطه قرق هم شکست . مقصود شاه از قرق بعد از شام اینست که ائمۃ الدوله را دست بر کرد از طبقات کنیز و خدمتکار متلا جو جو دده ملیجک را احضار کند اینست که بعد از شام که اندرون میل میفرمایند مردانه میشود . ساعت چهار و پنج که ائمۃ الدوله میخوابد باز زنانه میشود که آنچه مقصود خاطر همایون است بعمل بیاید .

شنبه سیزدهم

امروز شاه سوار شدند بطرف باغ شاه رفتند ، من سوار نشدم . شاه چهار شکار کرده بودند ، امین همایون ، سیف‌الملک و مجدد‌الدوله را هریک بطرف شکار فرستاده بودند . شب بعد از شام ، مردانه شده حاضر بودیم ، همه را بصحبت شکار گذشت . امروز بوجود همایون آسیبی رسیده بود الحمد لله بخیر گذشت بیاده زمین خورده بودند در حالتیکه به ملیجک اول تکیه کرده بودند ! مخفی نباشد که قامت ملیجک یکذرع است و بسیار سست عنصر .

یکشنبه چهاردهم

امروز شاه مصمم بودند شکار یانگ بکنند چند سردار تعیین فرمودند بکوک داغ و غیره فرستادند که یانگ پیدا کنند خودشان هم از طرف دره معروف بشترخان تشریف بردن دراین دره که غلغلن بود ، قاطر زیاد دیده شده بود مزاج مبارک متغیر شد اما چه میشود کرد ، قاطرخانه سیرده امین‌السلطان است . قاطرچی‌ها را گرفتند که بستند نزد امین‌السلطان بردن ، شاهنشاه بجهت عذرخواهی جزئی تغیر فرمودند . پارسال هم قاطرچی‌ها اینجا آمده بودند با امین‌السلطان مرحوم گفتم آنها را تنبیه کرد یعنی نباید این فقره را از بی‌نظمی امین‌السلطان حاضر تصور کرد پدر مرحوم شان هم جلو گیری از قاطرچی‌ها نمی‌توانست بکند . خلاصه من تا سر ناهار شاه بودم بعد منزل آمدم شاه هم شکار تشریف بردن ، یانگ نزدند بلکه هیچ شکار نکردند . میرزا عبد‌الله خان نوری بوز یانگی شکار کرده بود و ظاهرآ اسباب تغیر باطنی شاه بشود .

جمعه نوزدهم

امروز که در بخانه رفتم شاه متغیر ازاندرون بیرون آمدند امین‌الدوله را خواستند تلگرافی بخراسان کردند . درب اندرон را سیر دند که غلام بچه راه ندهند و ملیجک و امین بیرون نیاوردن ندانستم چرا

یکشنبه بیست و یکم

صبح باران میبارید . در بخانه رفتم تفصیلی که برای امین‌السلطان در روزنامه

نوشته بودم بنظر شاد رسانیدم ، تمامش را زدند ، فرمودند خوب نیست این همه مناصب مختلف نوشته شود درخارج بما بد میگویند . خانه آمدم .

پنجمین بیست و پنجم

شب در بخانه احضار شدم تاسه ساعتی بودم . دستخطی شاه بسراج الملک آدم ظل السلطان نوشتند و بعجله جواب خواستند و جواب را سوزانند ! خیلی عجب بود بسراج الملک دستخط نوشتن شاه تازگی داشت . در سر شام میفرمودند از خوشیهای دنیا که برای خود تصور میکنم اینست که من اتفیه بکشم و فلان کس ، یعنی من ، روزنامه بخواند . . .

یکشنبه بیست و هشتم

نصیرالدوله به پیشکاری آذربایجان مأمور شده است خواهد رفت . علیخان مشیرالوزاره پسر مرحوم حسین خان نظامالدوله که تازه از آذربایجان آمد بود و بسیار جوان قابلی بود و با من هم آشنائی داشت و سه سال فرنگستان باهم بودیم ، دیر وز مرض قلب گرفته دیشب فوت کرد . شاه بجای اینکه چنین نو کر قابلی از دستش رفته تأسف بخورد میفرمودند بیدین و کافر بود ! خدا مارا حفظ کند که بعد از ما هم چنین خواهند فرمود . . .

دو شنبه بیست و نهم

دیشب عروسی مردک بود ، از خدمه شاه که تر کمانست باو دادند . . .

پنجمین دوم [ربيع الثاني]

امروز شاه سوار نشدند ناهار منزل میل فرمودند من هم عمارت بالا رقم امین الدوله هم آمده بود . ظاهرآ ولیعهد راضی نشده اند بر قتن نصیرالدوله با آذربایجان . آنچه آجودان مخصوص نقل میکرد بشاه تاگراف کرده اند که کار حکومت من خیلی از امورات طهران منظم تراست اگر نصیرالدوله مرد قابلیست آنجارا نظم بدهد .

دو شنبه هشتم

صبح خانه امین لشکر رقمم ، دیشب طاق اطاق برسش یائین آمده بود ، نزدیک بود هلاک شود . تفصیلی از خفت نصیرالدوله در مجلس شوری میگفت : کتابچه ای نوشته بود وینجا شرط قرارداده بود بجهت رفتن آذربایجان منجمله لقب امیر نظامی بخودش وزارت تجارت به پسر شش ساله اش وغیره وغیره . خلاصه کتابچه که در مجلس خوانده شده بود آنوقت قوام الدوله کاغذ مستوفی الممالک را از بغل بیرون میآورد که شاه فرموده است نصیرالدوله نزد آذربایجان . خیلی خفیف شده بود . آفرین بر ولیعهد که کار خوبی کرده بود . از آنجاخانه طاوزان بعد در بخانه رقمم . مدتی باشه در با غردن

کردم و روزنامه خواندم . شاه زیاد از نایب‌السلطنه دلتنگ بود و از ظل‌السلطان تعریف می‌کرد . بعد خانه آمدم عصر جمعی دیدن آمدند منجمله عکاس روسي که تازه آمده بود . شب در بخانه احضار شدم . دیشب خانه شاهزاده ، زن شاه دختری آوردم و سوم بتاج‌السلطنه شد .

چهمهه دهم

صبح زود با تفاوت بکمز سرخه حصار رفتتم ناها ر صرف شد . چهار بغروب مانده وارد جاگرد شدم : عصر شاه تشریف آوردن دو سه شکار زده بودند . شب تاساعت چهار در بخانه خدمت شاه بودم خبر رسید که ظل‌السلطان وارد شد فرمودند باشد شهر حضور بیا بود .

شنبههه یازدهم

صبح با تفاوت ناظم خلوت کالسگه دولتی نشسته شهر آمدیم در بین راه ظل‌السلطان را دیدیم بعجاوه جاگرد هیرفت من پیاده شدم شاهزاده هم پیاده شد من دست شاهزاده و شاهزاده صورت هرا بوسید بعد ناظم خلوت را برداشت که بلد باشد و اورا بشاه برساند . نهم با بکمز سرخه حصار ناها ر خورد پنج بغروب مانده وارد شهر شدم پریشب باغبانهای نگارستان جنده داشته اند نایب‌السلطنه آنها را گرفته است .

یکشنبههه دوازدهم

صبح خانه ظل‌السلطان منزل صارم الدوله رفتتم بعد خدمت حضرت والا رسیدم نیم ساعت خلوت فرمودند بعد دارالترجمه رفتتم اجزاء اداره ترجمه را خدمت شاه بردم . جنده بازی نگارستان را نایب‌السلطنه آب و تابی داده مسئله دولتی کرده ظاهرآ باغبان باشی را حبس کرده باشد . شاه از من پرسید تفصیل چیست ؟ عرض کردم که در این دوازده سال که اداره باغات بامن است اگر یک اتفاقی افتاده قابل هذا کره نیست . بعد از ناها ر خانه آمدم تا فردا معاوم شود کار باغبان باشی بکجا میرسد .

دو شنبههه سیزدهم

صبح زود در بخانه رفتتم شاد هم زود بیرون آمدند مراد دیدند تعجب فرمودند عرض کردم چون دو شنبه دارالترجمه نیست با آن جهت زود در بخانه آمدم اظهار لطفی نمودند ، بعد فرمودند مسئله نگارستان و جنده بازی حضرات بکجا رسید ؟ دیروز نایب‌السلطنه را بر تی فرستاده بود دستخطی نوشتم بتوداد ؟ عرض کردم زیارت نکردم . فرمودند چندان مهم نبود اما بدکاری شده . عرض کردم باغبان باشی هم حبس است . بعد فرمایشات دیگر فرمودند اطاق آمدند قدری کتاب خوانند ناها ر خواستند . من بیرون آمدم مشیر خلوت فراشباشی نایب‌السلطنه را دیدم کاغذی از جیب بیرون آورد که دستخط شاه است زیارت بکن . گفتم دیروز شاه دستخط داده اند امر ورز بن .

هیدهید ! عذرها آورد . خلاصه دستخطرا دیدم نوشه بودند : یک یا از باغان باشی و یک یا از میرزا حسین کدخدا فلك کنید در حضور فلاں کس سیصد چوب بزنید . در این بین شاه را احضار کرد ، سرناهار مشغول روزنامه خواندن شدم عرض کردم تقصیر باغان باشی را بمن به بخشید واز چوب زدن او بگذرید . شاه هم که قربانی بر روم قلبش از همه بهتر است فراشباشی نایب السلطنه را خواست که بفرستد چوب نزنند . فراشباشی آمد ، شاه عنوان مطلب را که فرمودند عرض کرد چوب خوردند شاه خوششان نیامد همینقدر فرمودند کار گذشت . من با نهایت تغییر برخاستم از اطاق بیرون آمدم و گفتم اگر نظم طهران باین داده خواهد شد باشد ، طوری که شاه شنید و خانه آمدم . عصر گفت منزل من آمد شکایت از نایب السلطنه داشت

سه شنبهٔ حجه‌اردیهم

صبح میخواستم تمارض و تعرض نموده درب خانه نروم . خانه طلوزان رفتم که تفصیل را باو بگویم گفت شاه ناخوش است دیگر تعرض باطل شد . درب خانه رفتم ، شاه بیرون تشریف آوردند بادرد سر و دوار . الی یک ساعت بغروب مانده هر ۱ نگاد داشتند بقدرتی کتاب و روز نامه خواندم که گلویم درد میکند . نایب السلطنه پنجاد تومان قران و ظل السلطان دویست عدد اشرفی تصدق فرستادند تمام را بدامان ملیجک اول ریختند که بفقرا تقسیم کند اگرچه دیناری نخواهد داد .

چهارشنبهٔ پانزدهم

صبح در بخانه رفتم . درب باغ بسته بود معلوم شد شاه اطاق بیرون خواهد اند . از وقتی که عمارت جدید اندرونی ساخته شده من ملتفت هستم که شاه دانستند خرابی اینه قدم را هر وقت تغییر مدهند ملالت خاطر یا کسالت هزاجی دارند ، شب هارا در عمارت بیرونی میخوابند و زنانه میشود . خلاصه بعد از مدتی انتظار در اطاق حاجب الدوله قرق شکست خدمت شاه رفتم . الحمد لله مزاج مبارک بهتر بود ، سرناهار کتاب تاریخ عثمانی خواندم ، بعد خانه آمدم . عصر ترجمه زیادی کردم غروب توائل نزد من آمد و خیابی هر امعطل کرد بحروفهای بیمعنی . شنیدم در محبس گفت شخصی را کشته اند تا فردا معلوم شود .

پنجشنبهٔ شانزدهم

دو سه روز است متصل باران میآید . شنیدم دیشب از بدر السلطنه خداوند بشاه پسری کرامت کرده . تفصیل دیگر اینکه دیشب ساعت چهار و پنج قراولهای باب همايون صدائی شنیده اند از میان دهلیز ، این در غالباً بسته است و قفل است جز اینکه شاه هر وقت سوار میشود بازمیشود و کاید نزد آغا نوری خواجه است ، ازاندرون هم ملتفت صدا شده بودند خواجه هارا خبر کردند معلوم شد شخصی آنجا بوده است ، گرفتار شد همان شبانه

امین‌السلطان را خواسته و شکنجه کردند مرد کهرا ، ندانستم چه بروز کرده است آنچه که مشهور است یعنی امین‌السلطان شهرت داده این است که این شخص درویش بنکی است چرس کشیده بوده اینجا خوابش برده است . حرف سرا یا مزخرف ! چطور درویش چرس کشیده از میان یک صد نفر قر اول داخل دهلیز می‌شود ! آخر معلوم می‌شود . بعد از آنکه بجای میرزا محمدخان فاجار کشیک چی باشی هفتاد ساله ، عبدالله خان پسر علاء‌الدوله دیوانه کشیک چی باشی می‌شود و بجای حاج علیخان پدر من که فراشبashi بود محمد حسنه‌خان پسر دیگر علاء‌الدوله که حالا بیست و چهار سال دارد فراشبashi است و بجای علیخان اردبیلی هشتاد ساله که رئیس فوج سواد کوه بود امین‌السلطان بیست و پنج ساله رئیس قراولان خاصه است همین اتفاقات باید بیفتند . خلاصه در سر ناهار بشاه عرض کرد : تفصیل دیروز و آدم کشتن کنتران مطاع شدید ؟ . فرمودند : گفتم اصلاح کنند . عرض کرد : یعنی مرده را دونباره زنده کنند و صلح بدهند ! علت قتل این بیچاره این بود است که شخص مقتول سبزی فروش بوده قفس بلبلی داشته است . کنت از هر کس که بلبل دارد فقسی یکقران مالیات می‌گیرد رفته بودند یکقران این بیچاره را مطالبه کرده بودند نداشته بود بدهد . کنت پاییس را گفته بود حکماً بگیر . ظاهر اسپزی فروش با پاییس نزاع کرده بود پاییس اورا گرفته بحبس کنت می‌برد ، سر اورا فلك کرده می‌زنند فی الفور می‌میرد . از دوماه قبل تا بحال در محبس کنت دونفر کشته شده ! خدا حفظ کند انسا الله . عصر خا نه تو انان رفقم .

جهة هفدهم

صبح خانه امین لشکر رفتم مزده داد که خالصه طهران را باوداده اند خیالی خوشحال شدم . از آنجا در بخانه رفتم خدمت شاه رسیدم معلوم شد دیروز عصر زالو بمقدار اندخته اند . بحمد الله احوالشان خیلی خوب بود . بعد از ناهار خانه آدم ، عصر دیدن وزیر مختار فرانسه رفتم . عصر در بخانه احضار شدم الی ساعت سه و نیم بودم بعد از شام غلیان برای شاه بردم ، خیلی ممنون شدنده هر شب که پرون شام می‌خورم تو غلیان بیاور و زیاد اظهار التفات فرمودند . اما تفصیل دزد حرخانه ، این شخص مقنی یزدی بوده است از سر حمام شکوه السلطنه بالا رفته بود شکوه السلطنه دیده بود ، خواجه‌ها را گفته بودند گرفتند ، در هر صورت بتوسط آغا محمد خواجه مرخص شد ، تفصیل بعد معلوم خواهد گردید باین شلی هم نباشد .

شنبه هیجدهم

... مغرب خانه ظل‌السلطان رفتم در خلوت مارا پذیرفت . درین صحبت از مرد که مقنی یزدی گفتگوئی شد از طرز گفتار شاهزاده چنین معلوم شد برخلاف آنست که

شهرت داده اند و طوری برده پوشی کرده اند . شاهزاده از قشون خودشان صحبت داشت که چهل هزار قشون هر وقت بخواهم در انده وقتی با تویخانه و سایر لوازم میتوانم حاضر کنم . از خانه ظل‌السلطان که مراجعت شد ، در بین راه امین‌الدوله را دیدم که از پارک‌خودشان مراجعت میفرمودند ، گفت ظاهرآ بواسطه قتل سبزی‌فروش کنت اخراج شود . تا فردا معلوم شود چه خواهد شد !

یکشنبه نوزدهم

امروز شاه سوار شدند ، دوشان تیه تشریف بردن من صبح بجهت استطلاع از مقدمه کدت درب خانه رفتم . درب اندرون تجملات سواری از قبیل کالسکه و غیره دیدم کنتراعم آنجا یافتم نزدیک او رفته بهیچوجه خود را آشنا به تفصیلاتی که شنیده بودم نگردم ، دیدم بهیچوجه من الوجوه در خیال عزل‌هم نیست تاچه رسد بمعزولی شاه بیرون تشریف آورد اظهار لطفی بمن کرد و به کدت هم اظهار تقدی فرمود . معلوم شد عزل کنت افسانه بود . . .

دوشنبه بیستیم

خانه بارون فرمان رفتم . . . کاغذی ازو زیر خارجه رسید که بارون نرمان ترجمه کند معلوم شد یادداشت رسمی است از سفارت روس فرستاده بودند که خوانین مرو بیشتر از دو هزار نفر بعشق آباد تزد سردار روس رفته بمیل و رغبت تبعیت روس را اختیار کرده اند . مروهم از دست ایران رفت فی الواقع ایران من بعد جزء همالک روس شد ! خدا عاقبت را برای ملت ایران بیچاره حفظ کند که بواسطه سوء تدبیر وزراء جاہل غیر عالم ایران ، ایران بیاد رفت از آنجا بخانه زیندار باشی رفتم با تفاوت او درب خانه . درسر ناهار نایب‌السلطنه در حضور من شفاعت کرد که خلعتی به با غبان باشی داده شود ، شاه هم دادند . بعداز ناهار بخانه آمد . عصر خلعت را نایب‌السلطنه فرستاده بودند نزد من قبول نکردم جواب دادم چون چوب را بدون اطلاع من زدید خلعت را هم بهتر ایست بدون اطلاع من بدھید

سه شنبه بیست و یکم

صبح خیلی زود دارالترجمه رفتم قدری کارداشتم صورت دادم . در بخانه شاه رفتم بعد از ناهار فرمودند شب حاضر باشم . خانه آمد . امروز زنای شاهزاده و معاریف را شکوه‌السلطنه اندرون شاه دعوت کرده بجهت اسم گذاری پسر تازه شاه که از بدرالسلطنه است . شب هم مستوفی‌الممالک رجالترا بذر بار دعوت کرده بود . من شب خدمت شاد رفتم . سر شام همیجک از اندرون آمد بشاه عرض کرد ظل‌السلطان آمد اندرون جقه سرش بود . معلوم شد بحکم شاد مستوفی‌الممالک ، امام جمعه ، حاج معتمد‌الدوله

ظل السلطان و نایب السلطنه اندرون با یست میر فتند که اسم بکذارند . نایب السلطنه بواسطه حضور ظل السلطان طفه زده بود حضرات رفته بودند ظل السلطان انگشت الماس هزار تومانی داده بود مستوفی الممالک صد عدد پنجهزاری ، معتمدالدوله یکصد دو هزاری . امام جمعه دست برده بود بعماهه خود که تربت بیرون بیاورد ، حاضر نبود . ظل السلطان تربت خودرا داده بود . اسم مولود تازه را محمد رضا میرزا که جد بدرالسلطنه و پسر فتحعلی شاه است ولقدر کن السلطنه گذاشته اند . خلاصه شاه به همیجکفر مود : ظل السلطان بتوجه داد ؟ گفت : مرانشانیدو یک دانه قرص بمن داد . شاه خیلی منون شدند و فرمودند : بای جائی که ظل السلطان هست نایب السلطنه نمیرود . ساعت چهار خانه آمد .

چهار شنبه بیست و دوم

صبح خانه ظل السلطان رفتم یکساعت تمام خلوت کردیم از همه جا صحبت شد و خیلی هم مفصل . بعد خدمت شاه رفتم بعد از تناهار خانه آمد . عصر بطمع دیدن یک کتاب لغت فرانسه بفارسی که تازه آورده اند و جهانگیر خان دارد بخانه او رفتم هرچه رو انداختم عذر آورد خیلی کسل خانه آمد

پنجم شنبه بیست و سوم

صبح با تفاوت بکمز در شکه نشسته طرف جا جرود رفتم در سرخه حصار ناها رصرف شد . بازمایچک حر مخانه را باش کشک در کاروانسرا دعوت کرده بود . بعد از ناها ر سواره بطرف جا جرود راندیم . درین راه بمیرزا احمد مترجم روسی رسیدیم که سوار اسب دم قرمی بود ، سلامی کرد با ما همراهی نمود . معلوم شد اسب از دیوان داده اند و قرار شده است هال بنه و قادر هم بدهند که در سفرها ملتزم رکاب باشد و درس روسی شاه بدهد . ماشاء الله سی سال است متصل درس فرانسه میخوانند و هنوز نمیتوانند مکالمه نمایند حالا روسی میخوانند . این میرزا احمد بعد از عزل از حاجی طرخان که قنسول ایران بود مصمم تبعه شدن روسها بود اورا به تدبیری آوردند حالا این تفاصیل برای دلچوئی اوست . ایکاش که ماهر نمک بحر امی بکنیم که جزا این اسباب ترقی نیست . خلاصه میرزا احمد گرسنه بود منزل رسیدیم از برای او ناها ر آوردند خورد بعد اورا روانه منزل خودتند که در زیر سایه امین السلطان است نمودیم .

پنجم شنبه بیست و ششم

شاه صبح سوار نشدند . در بخانه رفتم تا دو ساعت بغروب مانده بود . شاه سوار شدند تأکید آکید فرمودند که شب حاضر باشم منزل آمد . باز اول مغرب در بخانه رفتم شاه مشغول درس روسی بودند بعد شام خواستند . من مثل نقالها برای امین السلطنه و حکیم الممالک و جمعی سک و گربه تاریخ عثمانی میخواندم در حالتی که کمال اوقات

تلخی را داشتم ششصد تومان قرارشده بود بمن خلاعت بهاء سال نو بدنهند بعد ملیجک و مردک و زردک این آشغالها که زیاد شدند ، ششصد تومان مرا قطع کردند . امین خاوت بمن گفت اولا چرا نباید خلاعت بهاء بمن داده شود چه منصبی و چه مأموریتی دارم که مداخلی داشته باشم تانیاً معلوم است عظم ما رفته است که خلاعت بهاء ما را بدیگری هیدنهند . با نهایت کسالت ساعت چهار و نیم منزل آمدم .

دو شنبه بیست و هشتتم

صبح برف میآمد . لباس پوشیدم عمدتاً در بخانه نرقتم حالاً که اعتبار و شانسی ندارم خلاعت بهاء هم ندارم هیچ ندارم اقلاً چندان زحمت بخود ندهیم شاهرا بگذاریم درس روسی بخواهد این همه مخلوق که تحصیل معاش کردند از نقالی نبوده است حالا هیجده سال است من اینکاره هستم چه فائده بردم شاه هم سوار شدند .

سه شنبه بیست و هشتم

امروز آفتاب بود شاه سوار شدند من باز بواسطه قهر درب خانه نرقتم منزل طوزان رقتم نبود منزل امین حضرت بود آنجا رفتم عیادتی کردم بعد با تفاوت طوزان منزل او آمدیم ناهار صرف شد تفصیلی از تاریخ گفت نوشتتم . منزل آمدم بشنیدم حکیم‌الممالک قهر مرا غنیمت شمرده باشه سوارشده بود . سهل است قسم بخدا یازنو کری شاه خسته شدم ، خیلی میل دارم مدتی آسوده باشم هم رکاب من مشیر الدوله و عضدالملک و امین حضور بودند نه ملیجک و مردک ! تا کی باید طاقت آورد . امین الدوله و آجودان مخصوص با من ترقی کردند آنها بدرجات عالی رسیدند من نقال بوده شکر باید کرد . امروز شاه سه شکارزده بود ، شب هم گویا بیرون شام میل فرمودند .

چهار شنبه بیست و فیض

امروز صبح با کمال اوقات تلخی در رکاب شاه سوار شدم ، شاه ملتفت شدند اطهار لطفی فرمودند من چندان خود را سست نگرفتم سر ناهار بودم شنیدم دیشب شاه روزنامه فرستاده بودند نزد امین‌السلطان که بدهد بمیرزا احمد ترجمه کند خواسته بودند سواد فرانسه اورا بدانند . آن بیچاره هم توانسته بود با امین‌السلطان پس داده بود . من از سواری مراجعت نموده عریضه خیلی مفصلی با کمال اوقات تلخی بشاه نوشتتم و استغفرا از نو کری کردم . جواب مبنی بر تقدیر حمت فرموده بودند . با وجود خستگی بعد از شام مخصوصاً مرا احضار کردند خیلی دلچوئی فرمودند .

جمعه دوم [جمادی الاول]

شاه سوار شدند مرا هم خبر کردند در رکاب باشم الی بعد از ناهار بودم

از آنجا مرخص شده منزل آمدم قدری ترجمه کردم قدری خوابیدم . شب مهمان مجلدالدوله بودم آنجا رفتم . عضدالملک نایب ناظر امین همایون وغیره بودند ، عضدالملک باشئوناتی که دارد زیاد میل بقمار دارد بعد از چندی که حسن طلب فرمود هضم قمار شدند و بازی لاسکنت میان آمد . عضدالملک صد و پنجاه تومن باخت من هفت ساعت تمام بازی کردم آخر یک پنجهزاری بردم . شام بسیار بدی منزل بسیار کثیفی بود . خلاصه در عمر یکمتریه منزل مجلدالدوله ضرر نداشت .

دو شنبهه و پنجشنبه

عصر امیرزاده سلطان محمد میرزا و میرزا نصرالله خان نایب و زارت خارجه که لقب دبیر الملکی گرفته است و میرزا اسدالله خان وزیر محترم پطرز بورغ که لقب و کیلملکی گرفته است دیدن آمده بودند . اما میرزا نصرالله خان : بیست سال قبل وقتی میرزا ملکم خان فراموش خانه در طهران ایجاد کرده بود او و اتباعش را از طهران ببغداد دوانده بودند از جمله میرزا نصرالله خان بود که مدته هم در اسلامبول گدائی هیکرد بعد بواسطه نسبتی که با نصیرالدوله داشت بایران آمد حالا با لقب دبیر الملکی که از القاب بزرگ است رسیده . از پستی شان القاب همین بس که بمرحوم میرزا محمد حسین دبیرالملک من تعظیم میکردم و این دبیرالملک بمن تعظیم میکند !

چهار شنبهه هفته

دیشب ساعت پنج میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر خارجه درسن هفتاد سالگی مرحوم شد ، امروز صبح خانه امین الدوله رفتم آنجا شنیدم . امین الدوله خواست مرا آنجا ببرد نرفتم . دارالترجمه آمدم از آنجا خدمت شاه رسیدم در باب قنات لاله زار تا کیدات فرمودند . عرض کردم بمن دخلی ندارد باز سرناهارتأ کید فرمودند عرض کردم من هر چه میگویم غرض تصور میفرمائید . خلاصه عصر منزل آمدم با تفاق امیرزاده سلطان محمد میرزا ، خانه مستوفی الممالک رفقیم اضافه مواجبی شاه مرحمت فرموده بودند رفتم شاید کاری بکنم محل معین شود .

پنجم شنبهه هشتم

امروز شاه سلطنت آباد تشریف بردن . صبح زود خانه امین لشکر رفتم از آنجا درباندرون . گفت را دیدم ، تفصیل بورش فوج مخصوص نایب السلطنه به یلیس را میگفت و وحشتی که زنش کرده بود . قریب چهار صد نفر سرباز والواط دور خانه گفت را گرفته بودند آخر ظل السلطان فرستاده بود آنها را متفرق کرده بودند . خلاصه شاه سوار شدند منهم در رکاب بودم . سلطنت آباد تشریف بردن ، الی عصر

بودند بعد بخط مسننیم هر اجعut بشهر فرمودند . از سلطنت آباد زیاد تعریف نمیفرمودند .

شنبه دهم

امروز شاه تفصیلی فرمودند ، جوابی عرض کردم نشان حمایل سبز بتوسط وزیر امور خارجه مرحوم بامین حضرت آبدار باشی داده شده بود ، . بعد امین حضرت ازو زیر مرحوم خواهش کرده بود بفرمان ، خطاب جنابی هم الحق کند . آن بیچاره هم بخط خود الحق نموده بود دوماه قبل امین حضرت از من خواهش کرد در روزنامه بنویسم ، مسوده کردم شاه زد . باز امین حضرت خواهش کرد در مسوده دیگر نوشتم ، باز شاه قام زد . بامین حضرت تفصیل را گفتم عرضهای بشاه نوشته بود شکایت ازمن . شاه دست خط سختی چواب داده بود که ما ترا کی جناب کردیم ؟ همان حمایل نشان بتو داده شد . امروز شاه با من خلوت فرمودند که نشان امین حضرت را بنویس خطاب جنابی را بنویس . عرض کردم چرا دادید ؟ فرمود من ندادم خودشان الحق کردند . عرض کردم خیلی بد کاریست شؤنات دولت برده میشود . فرمود دزدی است . عرض کردم در فرمان حکیم الممالک و آجودان مخصوص هم همین تقلبات شده است .

سه شنبه هیزدهم

صبح خانه ظل السلطان رفق مدتی بود . شاهزاده خواست بمن معلوم کند که بتوسط او ناصرالملک وزیر امور خارجه خواهد شد اما من از مقدمه بی اطلاع نبودم ، چون امینالدوله و مشیرالدوله و نصیرالدوله که پیشکشها و واسطه ها داشتند و میدادند شاه این منصب را نداد معلوم شد بناصرالملک مرحومت میشد . از خانه شاهزاده دارالترجمه رفق مترجمین لباس تازه خود را که همه ها هوت آبی و یک رنگ است پوشیده بودند آنها را بحضور بردم خیلی اظهار تلطیف فرمودند . بعد سرداری ترمه لیموئی و مشیر مرصن آوردن بتوسط هایچک با دست خط بجهت ناصرالملک فرستادند . فی الواقع خلاعت و منصب را بواسطه حامل بودن ملیجک التفات فرمودند . ممکن بود خلعت را پیشخدمت معتبری بپردازد آنوقت خلاعت بهار ابلیجک نمیدادند . بعد وزراء احضار شدند من خانه آمدم . عصر خانه تو انال رفق از زن تو انال خوشم میآید پیرانه سر هوای جوانی بسر دارم . شب را در بخانه رفق نا ساعت سه و نیم خدمت شاه بودم ، بخانه هر اجعut نمودم .

چهارشنبه چهاردهم

امروز شاه شکار تشریف بردازد من نرقم . صبح خانه امینالدوله رفق ابو القاسم خان نواده ناصرالملک را که تازه از فرنگ آمده ناصرالملک آورده بود که امینالدوله حضور شاه ببرد . اینجوان شش سال تمام است فرنگستان بوده است . از آنجا بازدید موجول

خان رفتم ، بعد خانه آمدم قدری لغت نوشتم ناھار خورده خوایدم ، عصر پیاده خیلی گردش کردم

شنبه هفدهم

صبح خانه ظل السلطان رفتم ، مدتی با شاهزاده صحبت داشتم خیلی کامل و باعقل اورا دیدم از آنجادار الترجمه بعد خدمت شاه رفتم بعد از ناھار خانه آمدم . عصر حسام السلطنه و مرتضی قلی میرزا دیدن آمدند شب در بخانه احضار شدم تا ساعت سه خدمت بودم امروز ملیجک کوچک باحضور وزراء و فاخت کرده بود ، دو سه مرتبه خواسته بود خدمت شاه برود اورا مانع شده بودند گریه کرده بود ، قهر نموده بود ، وزراء لذلند کرده بودند . شاه هم غدغن فرمودند که دیگر روز او را بیرون نیاورند شب هم دو سه عربیشه آورد و اصرار کرد و گریه کرد تا شاه جواب نوشته غدغن فرمودند امین اقدس من بعد عربیشه ندهد باین طفل بیاورد

چهارشنبه بیست و یکم

صبح حمام عید رفتم ، بیرون آمده خانه حاجی خانم والده رفتم در این بین خبر آوردن آغا عالی اکبر خواجه شاه بقیچه در دست دارد آمده است . تعجب کردم و پرسیدم در یقیچه چیست ؟ گفتند : خلاصت تن یوش شاه است . هیچ انتظار نداشتم و ندانستم بیچه جهت بیمقدمه و بیواسطه بمن خلاصت داده شد . خلاصه تمام روزرا متفسک بودم در بخانه هم نرفتم ناھار خورده خوایدم . عصر زیندار باشی آمدابو القاسم خان نواده ناصرالملک هم آمد گفت عصر شاه خلاصت برای من التفات فرمودند ، آنچه خودم حدس زدم چون خواسته بودند باو خاتمی بدھند برای اینکه مبادا من تصور کنم و رنجش حاصل کنم بدواناً برای من خلاصت فرستادند تا فردا درست معلوم کنم . خلاصه الحمد لله امروز آخر سال قوی تیل است سال گذشت ، اتفاقات عجیب روی داد ما خودمان سفر کردیم الحمد لله زنده و سلام هستیم . تمام شد کتاب سال سوم روزنامه خودم والسلام .

بسم الله تبارك و تعالى شأنه

پنجشنبه دیست و دوم جمادی‌الاول

سنه ۱۴۰۱ هجری مطابق ۲۱ مارس ۱۸۸۴ مسیحی

شروع بروز نامه پیچی‌تیل میکنیم ، خداوندانشا ، الله سلامت و قوت بددهد که با تمام
بررسی بحق محمد و آل علیه السلام .

جمعه سلیمان

... خدمت شاه رسیدم شاه فرمودند : خوابیدیشب دیدم که کیف کاغذ مرا امین
خلوت باز کرده کاغذ های مرا خوانده است خواستم سرش را ببرم بعد چوب زیاد
زدم . من عرض کردم : رؤیای صادق است چون این فقره یکسال است معمول است
امین خلوت از خبرچی های نایب‌السلطنه است کاغذ های کیف را میخواند بنایب‌السلطنه
خبر میدهد . شاه ملتافت شدند که مقصود من چیست ...

دوشنبه سوم [جمادی‌الثانی]

صبح درب خانه رفتم اجماع وزراء بود یقین کردم تغییر و تبدیل سختی
خواهد بود معلوم شد برای تنظیف شهر است . این شهر را من سالها نگاه داشتم بعد غرض
نایب‌السلطنه از دست من بیرون کرد حالا رجال دولت گرفتارند

چهارشنبه پنجم

صبح خانه امین‌الدوله رفتم ، کار داشتم . از آنجا درب خانه . دیشب در بعضی
کوچه‌ها بخصوص دیوارهای ارک اعلانی چسبانیده بودند از نصیر‌الدوله و ملک التجار
بدوشکایت کرده و تعدیات آنها را بتجار و کسبه نوشته بودند . یکی از آن اعلانها را خواجه
باشی بنظر شاه رساند اسباب تغیر خاطر همایون شد تأکیدات بهیلیس و نایب‌السلطنه
شد که بیندا کنند مرتكب عمل را . خلاصه عصر خانه پروسکی رفتم چند جلد کتاب خریدم
خانه آمدم . عصر مشیر‌الدوله و کنت و جمعی دیدن آمدند فرائش با حضارم آمد که شاد
بیرون شام میل میفرمایند رفتم . فردا باید جاگرد برویم .

چهارشنبه سیزدهم

امروز شاه مهمان ظل‌السلطنه است خیلی مهمانی مفصلی بود شش هزار تومن
پیشکش داد . شاهزاده بمن فرمود توهمن باید پیشکش بدهی من یک میزان الهوا که
پیشکش و پنجتومن خریده بودم بشاه پیشکش کردم . دو سه مرتبه شاهزاده در حضور
نایب‌السلطنه هرا خواست و بشاه پیغام داد ، بعداز ناهار من خانه آمدم .

جمعه پانزدهم

اسب دوانی بود . هیچیک از اسبهای شاه جلو نرفته بودند . اسب ماییجک را سر دست کشیده عقب دیوار نگاهداشت و بودند محض خوش آمد شاه نزدیک بحضور شاه ول . کرده بودند که بیرق برداشت ...

شنبه شانزدهم

... مهدی قلیخان مجدد الدوله را از میر آخوری معزول ، محمدحسین میرزا میرآخر ساق را بجای او میر آخور کردند معلوم شد بواسطه شکایت اجزای طویله بود بخصوص رنجش شاه از اینکه دیروز اسبهای شاه جلو نرفته بودند . بعد از ناهارخانه آمد . عصر خدمت ظل السلطان رفتم معاوم شد نایب السلطنه کما کان . وزیر جنگ است و ظل السلطان که منتظر اینکار بود شکست خورد .

یکشنبه هفدهم

سر ناهار بودم نایب السلطنه احضار شد شاه فرمودند امسال هم ترا مهات . دادم اگر قشون مرا منظم نکردم سال دیگر معزولی ، دیگر گریه و ندبه چاره نخواهد کرد . معلوم شد نایب السلطنه حضور شاه گریه کرده بود . بعد از ناهارخانه آمد هرچه کردم خوابم نبرد . عصر شاه دوشان تپه رفتند .

دوشنبه هیجدهم

امروز شاه مهمان نایب السلطنه است بکامرانیه . صبح من بطرف کامرانیه رفتم ، درین راه به اعتضاد الدوله برخوردم مرا بکالسکه خودش دعوت کرد . از درشکه خودم بیرون آمدم بکالسکه او نشستم کامرانیه رفتم ، نایب السلطنه را دیدم دم در منتظر شاه است خیلی اظهار لطف کرد اگرچه از قلب نبود . من بumarat بالارفتم جمعی بودند از شاهزادها و وزراء . شاه ساعت پنج تشریف آوردند ، ناهار صرف فرمودند ، بعد از ناهار در حضور شاه شاهزادها بازی نزد می کردند بعد شاه خوابیدند . یک ساعت بغروب مانده عمارت صاحبقرانیه آمدند شب را آنجا ماندند امین الدوله و امین اقدس هم آمده بودند ...

سه شنبه نوزدهم

صبح از حسن آباد صاحبقرانیه رفتم ، خیلی زود بود شاه هنوز بیدار نشده بودند . تفصیل اهروز را مفصلانه مینگارم که یک صفحه از تاریخ حالیه ایران باشد : منزل امین السلطنه وزیر دربار و خزانه و گمرک و صاحب چهل و چهار منصب بزرگ رفتم . اولاً این شخص جوان بیست و چهار ساله است در نهایت غرور ، بعلاوه جوانی خوشبختی هم دارد . حکیم الممالک ، ناظم خاوت ، کشیک چی باشی و حاجی ابوالحسن و عمار باشی آنجا بودند .

بعد از طی تعارفات حکیم الممالک بنای تملق را گذاشت قلم میتر اشید تراش قلم را بهانه کرده از خط و سواد و انشای امین السلطان شرحی بیان کرد ما هم تصدیق عنفی کردیم . کم کم امین السلطان گرم شد از خود تفاصیلی بیان کرد که با میرزا حسینخان صدر اعظم چه گفتم در فلان سال و محصل دیوانخانه را چطور زدم آردل وزارت جنک را چطور گاو سر زدم در سن پانزده سالگی رسالت ای نوشتم که از اندرز قابوس مفید تر و از منشآت صابی و رسائل خوارزمی بهتر بود در دانستن لغات عرب قاموس زنده ام و در خوشی خط مثل خط قابوس کالجناح الطاوس تحریر مونمایم در دانش و بیشن اقیانوسم . گفت و مکرر گفت از من پیر عالمدیده جهانگردیده با عالما نشسته خجالت نکشید ، بالاخره فرمود که از شاه میخواهم مرا در عمارت صاحبقرانیه ده روز بگذارد با فراغبال و آسایش خیال سر برم و برای مآل دولت ایران قانونی بنویسم که موسای کلیم برای اولاد اسرائیل نتوشته بود و ابراهیم خلیل طوایف عبریان را اینظور هدایت نموده بود فردریک کبیر ویطر کبیر و ناپلیون وغیره نتوانسته اند و من بعد هم احدی نخواهد نوشت چنین قانونی . ما هم تصدیق کردیم و بلی بلی گفتم در این بین آواز امین السلطنه از اطاق مجاور بلندشد که به غاطتلاؤت قرآن مینمود . جناب امین السلطان مقتن قانون آینده بر جست و ما را هم دعوت نمود که او را متابعت نمائیم جز اطاعت چه چاره داشتیم ، هم برجستیم و باطاق امین السلطنه ورود کردیم ، اول آهسته آک آهسته آک پاورچین پشت در رفیتم بعد یکدفعه در را باز کرده با جماع ورود کردیم و خنده قهقهه دار باندی نمودیم وجا بر جا نشستیم . وزیر دربار کلام پرورد گار را از امین السلطنه گرفت بعد از اینکه قدری از پوست کلیجه او تعریف کرد دو سه بوسه بر لب و لوچه و صورت . او داد او هم نازید و نوازید چشمی خمار کرد ، لبانی غنچه نمود . وزیر اعظم چند آیه با آواز حزین و لحن نمکین تلاوت فرمود حکیم الممالک قرآن را از دست وزیر اعظم ربود با آهنگ راک آن نا پاک قدری تغفی فرمود ، بعد کار بجای نازک کشید نزدیک بود افامل را هم بهم سائیده رقص کابلی فرماید که اجنبی وارد شد و طرح مجلس تغییر کرد ، خبر کردند شاه پیرون تشریف میاورند از اطاق بیرون آمدیم در حیاط بانتظار جمال هنیر همایون صف بستیم ماشاء الله شاه چون بدر طالع شد نماز بردیم و تعظیم نمودیم . قدری از من بیچاره مؤاخذه کرد که نمدهای اطاق امین اقدس را چرا باد نداده اند که بوی رطوبت دارد . من هم سری بزیر انداختم و سکوت اختیار نمودم . در دل گفتم هزار خدمت با صداقت در آستان این پادشاه با معدلت بیک مسامحه جزوی هیچ

است . خلاصه پیاده از عمارت بالا بیان تشریف آوردن بکالسگه جلوس فرمودند سلطنت آباد آمدند . مجد الدوله و موجول خان را دیدم همدردی کیرم آمد خوشحال شدم . درسر ناهار روزنامه خواندم اول فصلی که خوانده شد تصمیم امپراطور روس بفرستادن جمعی از علماء بلند بود که آنجا رفته وضع حکومت انگلیس را در بلاد اسلامیه متفرقه آن دولت بسنجد چرا که بعد از تصرف مرو روس خود را شاهنشاه بلاد اسلامیه میداند بعبارة اخري ایران و توران و هندوستان را از تصرفات حالي و مآلی خود میداند و میخواهد رفتار انگلیس را در هندوستان بذارد و بسلیقه خود جرح و تعدیل کند . بخيال خود مطلب مهم بود و باید زیاده از حد طرف دقت و ملاحظه پادشاه باشد دیدم مليجک اول را خواست و بیاد زدن و داشت در صورتیکه هم هوا سرد بود و هم مگس نبود بجهت دیدن صورت او و لذت حضور او این فرمایش را فرمود . در بین نطق من حکم بساختن اطاق آغا بهرام و آغا محمد خان خواجه می باشد . الى عصر بود بعد عشرت آباد آمدیم ظل السلطان احضار شده بود قدری با ایشان خلوت شد از آنجا بالله زار تشریف برداشت ، من خانه آمدم .

سه شنبهه بیمهت و پنجم

بواسطه عید ارامنه یك مجتمعه تخم رنگ کرده استاد ابراهیم زر گر هسیحی آورده بود . باحضور همایون مليجک کوچک و خانه شاگردانها و خواجهها تخم بازی کردن . بعد اندرون تشریف برداشت . . .

چهارهه بیمهت و هشتم

امر وز شاه یارک امین الدوله مهمان بود ، وزراء و شاهزادها هم بودند ، ظل السلطان و مستوفی المالک و جمعی ازو زراء نیامده بودند ، مستوفی المالک ظل السلطان را دعوت نموده یوسف آباد بردۀ بود . نایب السلطنه وغیره بودند . مهمانی مفصلی بود . دویست اشرفی ، یکطاقه شال ، بعضی اشیاء روی هم رفته چهارصد تومان بشاد بیشکش داد ، بعداز ناهار شاهزادها در حضور قمار بازی کردند . من پهلوی شاد بالا فاصله نشسته روزنامه خواندم . . .

شنبهه بیمهت و نهم

امر وز قدری منزل امین السلطان رقم دیوان شعر خودش را میخواند ، اگر اشعار خودش باشد بسیار خوب گفته است . امر وز شنیدم اعلانی بدیوار ارک چسبانیده از دولت بد گفته اند ایکاش زود تر چاره اینکار را بگنند و مرتكب را تنبیه نمایند که در دولت مستقبله بد ترین علامات است .

دو شنبه دوم [رجب]

شاد با حرم قصر فاجار تشریف فرما شدند . من صبح زود با نهایت کسالت قصر رفتم باع را قرق نمودم ، مدتی منتظر شدم شاد تشریف آوردند ، دم در باغ خدمت شاه رسیدم ، فرمودند شب حاضر باشم . چادر عضدالملک رفتم ناهاصرف نموده شهر آمدم قدری خواييدم . نيم ساعت بغروب مانده عشرت آباد زفتم ، شنیدم كاغذی يا تاگرافی از امين الدوله رسیده بود که خيلي شاه متغير و متفکر شده بود و امين الدوله و امين السلطان را الحضار فرمودند که همان شباه آمدن خاق همايون خيلي تلغیخ بود . از اتفاقات اينکه دير وز زن خداداد گبر با غیان سلطنت آبادر اماين حسين آبادوسلطنت آبادر در ئيسلا بي کشته اند حکم شد فردا با کنت رئيس پايس برويم بر اي تفتيش اين مسئله . ديگر آنکه چند روز قبل وزير نظام يعني نايب السلطنه کسبه شهر را تحریک کرده بودند از دست امين السلطان بشاه شکایت کردند که ما را بعنف بميدان کاه فروشان ميبرند . شاه بخود امين السلطان تحقیق را رجوع کرده بودند . امين السلطان هم از لجاجت هزار تومان بر تمام حيوانات و ميدانهای سوق الدواب و غيره علاوه کرده واز تصرف نايب السلطنه بیرون آورده .

سه شنبه سوم

امروز بجهت تحقیق قتل زن خدا داد با اتفاق کنت سلطنت آباد رفتم من . ناهار خورده مراجعت نمودم . کنت ماند عصر بر گشت قدری کشف مطلب کرده بود به اعتقاد خودش تقصیر را بگردن پسر جمشيد . گذاشته بود که از خودهاشان اينكار را کرده اند و همان پسر را همراه خودش شهر آورده بود که تحقیقات لازمه کند .

چهارشنبه چهارم

شاه امروز کامرانيه تشریف بر دند . نايب السلطنه يكصد تومان ييشکش فرستاده بود قبل ار رفتن بکامرانيه سواره از ميان باع سلطنت آباد عبور فرمودند . بخداداد گبر فرمودند چرا زنتر را شب بیرون فرستادي که کشته شود ؟ جواب داد من تصور ميکردم که در مملکت شما شب و روز نیست ما خوايده ايم و شما بيداري بدين اطمینان فرستادم . اين حرف را ظاهراً احدی از اهالي ايران قدرت نداشت که بگويد و بزبان خداداد گبر جاري شد . اگر چه سبق ، اين تفصيل در زمان قدیم بسلطنهين سلف گفته شده اما بوضع حاليه و سلطنت فاجاريه خيلي عجیب بود .

جمعه ششم

امروز شاه سرخه حصار تشریف بر دند ، من نر فتم . صبح حمام بعد خانه طاوزان رفتم . منزل آمدم ، الى عصر مشغول کارهای خود بودم : شب عشرت آباد رفتم تاساعت چهار بودم

شنبه هفدهم

شاه اقدسیه تشریف برداشت ، ماشاء الله باینقوه و قدرت که یکروز آرام ندارند .
صبح عشتر آباد رفقم از آنجا در کالسگه دولتی نشسته بااتفاق موجول خان و نظام
خلوت اقدسیه رفقم ، الی عصر بودم . بعد شاه سواره از میان باغ سلطنت آباد عبور
فرموده عشتر آباد آمدند ، من شهر آمدم

پنجشنبه دوازدهم

صبح دارالتزجمه رفقم ، هدتی آنجا کارداشتمن . سی تومان بهجهت نظر آقا فرنگ
فرستادم که بعضی کتب برای من ابیاع نماید . بعد خدمت شاه رسیدم یک ساعت بعد از
ظهر پیرون تشریف آوردن حمام رفته بودند ناهار صرف نمودند . من بعد از ناهار
خانه کاسنگرخان نمساوی مهمان بودم رفقم ناهار خورده خانه آمدم . عصر شاه خانه
مخبرالدوله بدعوت مخبرالملک تشریف برداشت ، ندانستم چه تقدیم نموده است . . .

جمعه سیزدهم

دیشب تفصیلی گذشته بود : شیخ محمدحسن پسر شریعتمدار است آبادی از طهران
بحضرت عبدالعظیم میرفته نزدیک آب انبار قاسمخان جمعی سوار ریخته نو کرش را با گلوه
کشته بودند خودش را خواسته بودند هلاک سازند فرار کرد بود ، معلوم شد شیخ مشاور
الیه عربضه شکایتی از وزیر نظام بشاد عرض کرد بوده است وزیر نظام مجرک شده بود
اورا بکشند .

شنبه چهاردهم

امروز ملیجک را دیدم قداره بزرگی که بلندتر از خودش بود بسته است !
سؤال کردم معلوم شد اشخاص مفصله را شاه فرموده هر یک قداره بگردن و یک طیا چه
شش لوله بکمر حمایل نمایند وجود ذی جود مسعود را محفوظ دارند : اقا دائی آبدار
بیست و یکساله ، امین همایون قهوه جی باشی نیست و چهار ساله ، ملیجک بیست و یکساله ،
پسر نظام خاوت شانزده ساله ، مردک که هنوزش دست بیرحمی دراز است هیجده
ساله ، نمیدانم آگر خدای نکرده دشمنی یامخالفی باشد این اطفال چه خواهند کرد ؟

یکشنبه پانزدهم

امروز باز جاگر و دمیر ویم ، نمیدانم بعد از مراجعت از مشهد ، جاگر و دجنده است .
صبح زود بااتفاق بکمز درشگه نشسته بسرخه حصار که حالا بهجهت مداخل رساندن به
ملیجک آنرا مثل ارم ذاتالعماد میکنند رسیدم ، از آنجا سواره وقت ظهر وارد جاگر و
شدیدم . ناهار خوردم خواب مفصلی کردم شاه مغرب از راه کوه تشریف آوردن . بعد
از شام قرق شد ، حضور رفقم ، نیمساعتی بوده منزل آمدم . از حر مخانه دو سه نفری
تصدق سر ملیجک کوچک که باید دده او همراه باشد آمده اند .

دوشنبه شانزدهم

شاه سوارشند نهم در رکاب بود . نیم فرسخ دور از عمارت ناهار افتادند روز نامه خوانده شد . بعد از ناهار من مراجعت بمنزل نمود هوا منقلب شد . موکب مسعود هم در صحرای بواسطه رعد و باران شدید توانستند بمانند و مراجعت بعمارت نمودند ، دوباره من احضار شدم ، رفتم دوسره روز نامه خواندم . هوا از اتفاقات خوب شد ، آفتابی دیده شد ، مجدداً حکم سواری فرمودند ، اسب آبداری و غیره حاضر شد . دو ساعت بغروب مانده بیان شاه تشریف برداشت که این روز صید شست همایون و ملتزمین رکاب شده بود . این وضع سواری هم تازه شروع شده که در یک روز دوم رتبه سوار شوند و بعد از این معمول خواهد شد . بنده گان همایون اصراری دارند که قاتل نو کر شیخ محمد حسن را به دس خودشان و بواسطه اطلاعات مجهولی که ماییجک اول داده است پیدا کنند مثلاً سواره عبد الملکی مازندرانی را که در آن نزدیکی اردوزده بودند متهم کرده اند دیروز میر غضبی با یکنفر محصل نزد سرکرد این سوار فرستاده بودند که با معلوم کن قاتل کیست یا این میر غضب سرترا خواهد برد ! آن بیچاره هم از ترس جان ، دو سه نفر بیچاره دیگر را گیر داده است که اینها دزد و شریر سواره هستند شاید اینها کرده باشند . خلاصه این عمل قتل نفس است و خدا کنند گان همایون بنفس نفسیں باینکار نرسند زیرا که قاتل حقیقی معلوم نخواهد شد و بیگناه دیگر کشته میشود سبب بد دعائی باین وجود ذیجود مبارک خواهد شد امشبهم قرق شکست ساعت بعد طوفان و باران شدیدی شد .

پنجشنبه نوزدهم

امروز شاه مهمان مشیرالدوله در باغ مرحوم سپهسالار هستند . من صبح آنجا رفتم شاه تشریف آوردن قریب یانصد توان نقد و جنس پیشکش داد . نایب السلطنه و مستوفی الممالک ، وزراء و شاهزادها همه بودند . بعد از ناهار من بجهت شاه آفتابه لگن بردم ، خانه آمدم .

جمعه بیستم

امروز با حاجی میرزا ابوالفضل و حکیم بکمز حسن آباد رفتم ناهار صرف شد . بعد اوقات تلغی شد ریش باغبانرا بریدم شلاق زیاد به بنا زدم سرایدار را هم کنک زدم عصر شهر آمدم

شنبه بیست و یکم

شنبیدم غنچه نام کنیز تر کمان مخصوص شاه آبستن است و شاه فرموده از من نیست او را بیرون کرده خانه نایب السلطنه برده اند که اورانگا هداسته است . موجود

خان و سایرین میگفتند محض خاطر امین اقدس اورا بیرون کرده و خانه مادر نایب السلطنه فرستادند و انکار بچه را فرمودند.

یکشنبه بیست و دوم

امروز شاه سلطنت آباد تشریف برداشت، قدری کسالت خیالی داشتند آنچه معاوم شد بواسطه نبودن ملیجک اول بوده که پایش گوشی کرده و اطباء بزرگ دولت از قبیل طلوزان و غیره مشغول معالجه هستند. از قرار تقویر طلوزان کفش زده است. بعد از ناهار شاه خواهی ایشان عصر بخط مستقیم مراجعت به شهر فرمودند و شام بیرون خوردند. شنیدم دوسره نفر از خواجه هارا که آغا بهرام و آغا علی اکبر باشد از اندرون بیرون کرده اند به تهمت راه داشتن با بعضی کنیزها، خدا عالم است. گمان ندارم کسی قدرت با انکارها داشته باشد.

دوشنبه بیست و سوم

شاه مهمان فرمانفرما فیروز میرزا است. بیانع بیرون دروازه قدیم شهر مشهور بدر واژه، قزوین خیلی تدارکات و تشریفات خوب دیده بود چهار صد پانصد توان پیشکش داد نایب السلطنه وزراء و شاهزادها بودند . . .

سه شنبه بیست و هشتم

صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا دارالشوری بجهت ملاقات امین الدوله. خبر کردند شاه بیرون تشریف آوردند با حکیم الممالک که آنجا بود واز شدت تملق فضله امین الدوله را غرغره میکرد خدمت شاه رسیدم. میگفتند شاه متغیر است اما من چیزی نفهمیدم دو سه مرتبه باع وحش یعنی قفس طیور رفتندو آمدند، همه را مرخص فرمودند. با من مدت‌ها گردش کردند و من روزنامه عرض میکردم در این بین امین الدوله پیدا شد اورا از دور باشاره احضار فرمودند نزدیک که شد من قطع سخن نموده خود را عقب کشیدم، شاه با عصای دست مبارک بسینه من اشاره فرمود یعنی فرمودند بایست تو وزیری و اجزای شوری، از توجیزی ینهان نیست. بعد با امین الدوله فرمودند که این را چرا مجلس شوری و جر که وزراء اخبار نمیدهی حاضر باشد؟ آخر اینهم کله دارد و یقین عقل او از تو و مستوفی الممالک و هم‌زیادتر است. از این فرمایش با امین الدوله خیلی بد گذشت چرا که عمداً مر از وقتیکه اجزاء شوری شده ام اخبار نمیدهد حاضر باشم، یقین تصور کرد من در این فقره عرض بشاه کرده ام. خلاصه بعد از ناهارخانه آدم تفصیل و تواریخ شهر طوس را نوشتم

یکشنبه بیست و نهم

.. شاه سوار شدند من خانه آدم را نهار خورد خواهی ایدم عصر قصر فیروزه رفتم ..

شب خدمت شاه بودم بطری بردوئی در حضور همایون بود سر شام میل میفرمودند نصف آن‌ماه ، فرمودندسر بطری بردورا مهر کردند که شب دیگر میل فرمایند . موجول خان که حاضر بودمزهای بخاطرش رسید خواست از صحبت‌های طفلا نه خنک که غالباً دارد و اعتبار خودش را ازابین میداند ، نماید بشاه عرض کرد شماچقدر خسیس هستید ! فرمودند بطری پانزده قران خریده ام چرا اسراف کنم ؟ من عرض کردم کسیکه در سال ده کروز می‌بخشد حق دارد شبی پانزده قران برای وجود خودش صرف نماید . موجول خان گفت بر گک درختهای سلطنت آبادرا چرا میفرمودش ! شاه اگرچه در ظاهر خنده‌یدند و بعرض من که گفتم والله شاه ازقا آن سخن ترند وقعي ننهادند ، اما در باطن بسیار بدشان آمد طوریکه شامرآ مختصراً کردندو بعد از شام موجول خان را که غالباً بحرف مفت زدن و امیداشت نفر مودند حرف بزنند . . .

چهار شنبه دوم [شعبان]

صبح دارالترجمه رفتم لغت شاهرا نوشتم بعد خدمت شاه رسیدم فرمودند جمعه سلطنت آباد میروم سه‌چهار شبی ، تو فردا جلوبر و آنجارا حاضر کن شب هم حاضر باش . بعد از ناهار خانه آمدم غرب خدمت شاد رسیدم چراغی اختراع نمود بودم که چشم را نمیزد یکی بشاه پیشکش کردم خیلی مستحسن افتاد . تا ساعت سه بودم تفصیلی دیشب رو داده است که مینویسم آقا محمدسرایدار خاصه یعنی نایب سرایدار باشی که فرائخلوت هم هست و خیلی معتبر است در مسجد شاه نماز خوانده هر اجعث بخانه میکرده ، در بازارچه منوچهر خان جمعی اورا تعاقب کرده گلویش را میگیرند ینجاوه تو مان بول از جیپیش در می‌آورند و طوری گلویش را میفسارند که بحال غش میافتد . صبح این خبر بشاه رسید نایب السلطنه و کنترال احضار فرمود برای تحقیق ، امشب کنت رایرت داده بود اگرچه صریح ننوشه بود اما از مضمونش معلوم میشد که این مردمست بوده است در صورتیکه در عمرش شراب نخورد است .

پنجم شنبه

صبح زود سلطنت آباد رفتم

شنیدم که شاه فرموده‌اند روز سه‌شنبه با حرم حسن آباد تشریف میبریم . خیلی از این فقره برسان شدم چرا که حسن آباد حاضر نبود بیغام دادم بشانزدهم قرار بگذارید قبول فرمودند . وزیر خارجه آمده بود خیلی خلوت کردند . مسئله تعذیبات روس در خراسان اسباب پریشانی خیال است چنانچه میرزا اسدالله خان و کیل‌الملک وزیر مختار یطرز بورغ که مرخص شده الی قزوین رفته بود بواسطه تاکراف مجدد احضار شد طهران آمد که تعلیمات شفاهی باو نمایند بروند . عصر امروز شاه با حرم خانه آجودانیه میر وند .

چهارشنبه نهم

صبح خانه طاوزان رفتم از آنجا خانه پردو . بعضی اسباب برای ملیجک خربدم که روز تشریف آوردن شاه بحسن آباد بملیجک بدhem .

پنجشنبه دهم

امروز شنیدم که فراشهای فراشخانه و نایب‌ها تمام ، حضرت عبدالعظیم از دست حاجب الدوله بست رفتہ اند

شنبه دوازدهم

صبح سلطنت آباد رفتم معلوم شد دیشب حاجب الدوله فرستاده بود قایوجی باشی و ابوالقاسم خان نایب را زنجیر بگردن از شهر آورده بودند که اینها محرك فراشها هستند . شب هم شاه بامین‌السلطان سیرده بودند که رعایت از حاجب الدوله بکند . در حقیقت فراشخانه را بامین‌السلطان سیرده‌اند . امروز زن و بیچه محبوسین دم اندرون بست نشسته بودند ، شاه فرمودند هر دورا از جبس بیرون آوردن بامین‌السلطان سیردند ، فی الواقع کار حاجب الدوله بدترشد . . .

چهارشنبه شانزدهم

امروز شاه بقدوم میمنت لزوم همایون حسن آباد را رشك خلد برین با آسمان هفتمین فرمودند . صبح زود از خواب برخاسته آنجه تدارک دیده شده بود و درهم بود جمع آوری کرده مرتب نمودم واز خداوند تبارک و تعالی استدعا نمودم که مثل دیروز و پربروز باران نفرستد که تدارک و مخارج من بهدر رود و بوجود ذیجود همایون و خادمان حرم بد بگذرد ، الحمد لله بمقصود نائل شدم و باران نیامد حاجی مسوروخان خواجہ مخصوص پادشاهی آمد پنجاه نفر سر باز آورده بود دور حسن آباد گذاشت و خود در هارادید و بست بعد اندرون رفت مفهم رفتم . بدون رو درو اسی مطالبه حق الزحمه خود را نمود ، بخانم گفتم پنجاه عدد پنهانی تجهیز ای آورد باوداد . خودم بیرون آمدم ناها رصرف شد . شش بغروب هارا از باغ دواندند و فرق کردند اهل خانه و اقوام ایشان که تماماً از اولاد مرحوم عمام الدله و عروسی آن مرحوم بودند از اندرون بیرون آمده انتظار آمدن حرم خانه جلالت را داشتند . چهار بغروب هانده خواتین حرم رسیدند سه و نیم بغروب هانده موکب همایونی تشریف فرما شدند . والده ظل السلطان هم تشریف آورده بودند و کمال بزر گئی را فرمودند بدون دعوت تشریف آوردن با وجودی که شهر هستند . بنده کان همایون الی مغرب تشریف داشتند الحمد لله بوجود همایون و خادمان حرم خیلی خوش گذشته بود و فی الواقع مفهم از مخارج و سایقه کوتاهی نکرد . وقتی که بنده کان همایون بیرون تشریف آوردن که در کالسکه جلوس فرموده

بر وند بمن فرمودند که شب سلطنت آباد حاضر باشم . درشکه منهم حاضر بود بدرشکه تشنسته تعاقب مو کب هما یون رفتم . شب بیرون شام خوردند . وقت مراجعت دونفر غلام کشیک خانه مقرر شد باهن همراهی نموده مرا بحسن آباد برسانند .

پنجمینه هفدهم

صبح که سلطنت آباد رفتم الی عصر بودم . شاه مکرر تشریف از مهمانی دیر و ز میفرمودند از حریخانه هم برای اهل خانه همینطور نوشته بودند . عصر که مراجعت بحسن آباد نمودم سه قفر نو کر ویک کنیز را چوب زدم مدتی بود میخواستم اینها را بزنم امروز مجال کردم .

چهارمینه هیجدهم

امروز صبح که حکیم بکمز آمده بود باافق سلطنت آباد رفتم . شاه یکی از خیابانهای پرسایه را که نزدیک قنات است منتخب نموده چادر زده اند ، باوجودی که هزار قسم عمارت باقسام مختلف دارند باز زیر چادر خوش دارند جلوس فرمایند وزیر خارجه میگفت چون تولد شاه زیر چادر شده است باین جهت چادر نشستن را خوش دارند . خلاصه ناهار میل فرمودند باوزیر خارجه خلوت کردند . من حسن آباد آمدم . عصر شاه باغ مالک التجار که در امامزاده قاسم است تشریف برداشت

شنبه نوزدهم

شاه امروز شهر تشریف میبرند ، من هم صبح بطرف شهر رفتم . معلوم شد عشرت آباد ناهار میل میفرمایند آنجا رفتم انتظار تشریف آوردن شاه را کشیدم تشریف آورده ناهار صرف فرموده ریش را اصلاح نمودند شهر تشریف برداشت که درب موزه را مهر فرمایند . زمین موزه را هم که تخته فرش بود و چهار پنج هزار تومن حرج شده بود عوض کرده کاشی کرده اند و چهار پنج هزار تومن دیگر مخازج کاشی نموده اند . دیگر ندانستم در شهر چهرو داد . من خانه خودم رفتم والده هنوز شهر است ایشان را دیدم . قدری خوابیدم . عصر جمعی از اعضاء آمده بودند آنها را راه انداخته بطرف شمیران آمدم از تجریش عبور کرده خانه بکمز رفتم . امروز وقت ظهر حاجی استاد غلام رضای شیشه کر معروف در سن هشتاد سالگی مرحوم شد

یکشنبه بیستم

صبح که از اندرون بیرون آمدم حاجی غلام گفت از صفحه شب غلامی از کشیک خانه آمده که شاه فرموده است اول آفتاب سلطنت آباد حاضر باشد . لباس پوشیده در شرف رفتن بودم که فراش سواری رسید که دیشب ساعت پنج شاه فرموده اند شما را صبح حاضر کنیم . قدری که رفتم فراش پیاده دیگر دیدم تشویش نکرد اما هزار

خيال کردم . خلاصه نيم ساعت از آفتاب گذشته منزل امين السلطان رسيدم ، خواب بود بيدار شد ، ديدم بعضی از خواجه ها و غلامان کشیک خانه و غيره آنجا حاضرند و استنطاق می شود پریروز حرم نیاوران میرفته اند درین راه ایلچی ینگه دنیا از عقب می آمد است در وقتیکه حرم وسط خیابان توقف نموده غایبان هیکشیده اند غلامان کشیک خانه که با حرم بوده اند آدمهای ایلچی را زده بودند و حالا وزیر مختار ترضیه خواسته است استنطاق حضرات بجهت این بود . من دوشه مرتبه از امين السلطان پرسیدم که سبب احضار من با ین تعجیل چیست ؟ گفت دیشب بخود من البته سی مرتبه فرمودند که صبح شما حاضر شوید خودم از قرینه حدس زدم که باید بجهت همین مسئله وزیر مختار باشد در این یعنی هم گفت راستی شاه می خواهد بواسطه او کلاه فرنگی سرفناた بسازد . خلاصه شاه بیرون تشریف آورده فرمودند خلوت کردند . خیلی از تهدیدات وزیر مختار متألم بودند که طاب کرده بود غلامان را بیاورند سفارتخانه آنجا چوب بزنند و تا سی و شش ساعت مهابت داده بود که اگر ترضیه خواسته نشود بیرق خود را بخواباند و برود . خیلی شاه پریشان بود ، مرا مأمور کردند حامل بعضی بیغامها بودم باحالت کسالت مزاج رفتم ، اول بیغامات مرحمت آمیز شاه را رسانیدم زیاد تر جسارت کرد بعد تهدیدات را عنوان کردم که بواسطه تاکراف خام ترا از رئيس جمهوری اتازونی خواهیم خواست ، فی الفور ملایم شد . آخر اورا راضی کردیم که وزیر خارجه بواسطه رقصه غیر رسمی از او معذرت بخواهد و غلامان هم دروزارت دربار تنبیه شوند . مراجعت نمودم شاه باز خلوت فرمودند تفصیل را عرض کردم فرمودند هیچ امید نداشتم کار باین خوبی بکندرد زیاد اظهار التفات بمن فرمودند . مقرر شد تمام گفتگو را راپرت بنویسم نوشتیم بعد مرخص فرمودند . حسن آباد آمد ناهار خوردم خواهیدم . امشب ۲۱ شعبان مولود من است در سن ۱۲۵۹ خداوند عیر طبیعی یا توفیق بند گی بدهد .

سه شنبه بیست و دوم

امروز شاه بنا بود صاحبقرانیه بیاند موقوف نموده به بیست و هشتمن قراردادند . من سلطنت آباد رفتم ، خدمت شاه رسیدم خیلی کسل و اوقات تاخیج بودند . روس می خواهد سرخس را متصرف شود و من این حدس را مدت هاست زده ام ، در کتابچه سفر خراسان خودم نوشتیم ام .

چهارشنبه بیست و سوم

صبح میرزا فروغی از شهر آمد بود سی و شش کتابچه ترجمه دار الترجمه را آورده بود . سه ساعت از دسته گذشته سلطنت آباد خدمت شاه رسیدم شاه خیلی متغیر

جود با امین‌السلطان خلوت شده بود . بعد نایب‌السلطنه ، وزیر امور خارجه ، امین‌الدوله و نصیر‌الدوله آمدند ، خلوت ممتدی شد . مسئله خراسان حواس شاه را خیلی پریشان کرده است خدا حفظ کند .

پنجمین بیست و چهارم

شنبیدم شخصی بزی عاشق شده بود وضعیه راضی نمیشد زوجه او بشود آن شخص دوسره شب عمامه سبزی سر میگذارد نقا بی بصورت میاندازد دوری پائوئی در دست گرفته خانه‌ضعیفه میرود بایک اشرافی بضعیفه میدهد و میگوید : من مرتضی علی هستم . شب چهارم که آنجامیرود میخوابد ، نصف شب بضعیفه میگوید : تو میخواهی زن مرتضی اعلی بشوی ؟ میگوید : آری . اورا . . . و میرود . شب دیگر که مرتضی علی دروغی میآید اقوام ضعیفه مطلع شده اورا میگیرند میرند نزد نایب‌السلطنه ، نایب‌السلطنه هم اورا چوب زده بعد سی توان انعام داده است که ضعیفه را بگیرد .

چهارمین بیست و پنجم

امروز صاحب قرانیه خدمت شاد رسیدم باز خاطر مبارک متغیر بود . مشیر الدوله احضار شده بود ظاهرآ حامل پیغامات سفارت روس بود . . .

پنجمین بیست و هفتم

امین‌السلطان حامل پیغام بود از طرف شاه مستوفی‌الممالک که قبول منصب صدارت را بگند اوهم قبول کرده بود .

ششمین بیست و هشتم

امروز شاد از سلطنت آباد بصاحب قرانیه آمدند که ماه رمضان آنجا بمانند . صبح من سلطنت آباد رفتم . امین‌السلطان را دیدم تفصیل شهر رفتن خود را نقل کرد که دیر و زرفته بود و مستوفی‌الممالک را بصدارت راضی کرده بود . شاه بیرون تشریف آورد سفارش‌یالک کردن کنافت و نجاست سلطنت آباد را بن فرمودند . تنها این خدمت بزرگ را بن روا دیدند و مرا قابل دانستند . البتہ سی مرتبه بامین‌السلطان و شصت مرتبه بخودم و چهل مرتبه بیاغبان باشی و نایب سلطنت آباد فرمودند ، ایکاش که در همه امور دولت اینطور ساعی بودند . خلاصه صلاح‌ملکت خویش خسروان دانند ، مارا چه باینکارها بعد جمعی از وزراء آمدند . دوفوج ما کو و در جز بن حضور آمدند نایب‌السلطنه که تفصیل صدارت مستوفی‌الممالک را شنبیده بود تغیرآ رفت : امین‌الدوله خیلی خفیف بود چرا که کار صدور وزرائه با او بود حالا بدبست امین‌السلطان شده واویکار است . شاه مرا تامغرب نگاهداشت بعد در رکاب صاحب قرانیه آمدم .

سه شنبه بیست و نهم

تفصیل امروز را مفصل مینویسم : صبح که در بخانه یعنی صاحبقرانیه رفتم مجلسی دیدم که تمام وزراء و شاهزادگان و امراء و ارباب قلم و تمام طبقات خدم و حشمت جمع بودند ، شیرینی و شریعت گذاشته بودند . میرزا یوسف مستوفی‌الملک معروف بجناب آقا هم بود . در این بین ترقی شکست خدمت شاه رفتم دیدم با امین‌السلطان خلوت کرده‌اند بعداز خلوت من احضار شدم شاهرا خیلی بشاش دیدم مثل اینکه بارگرانی بردوش داشته و از دوش انداخته‌اند اما هیچ نفر مودنده . در سرناهار و بعد از ناهار روزنامه خوانده شد در این بین شیپور سلام کشیده شد و مردم مثل عید نوروز و سایر اعیاد سلام آمدند غلیان سلام‌هم اورده شد تنها فرقی که با سایر سلام‌ها داشت خطبه و قصیده خوانده نشد . شاه جلوس فرمودند علی الرسم از گرما و بیلاق و ماه رمضان صحبت فرمودند ، سلام مفصلی شد بعد تمام رؤسара در بالاخانه بزرگ‌صاحبقرانیه خواسته و خودشان با طاق دیگر رفتند امین‌السلطان جبهه شمسه مرصع و دستخط همایون را حامل بود بقچه‌را همیجک اول دست گرفته بود با قامت رعنای وارد شد جبهه را بدوش جناب آقا انداخت دستخط را خود قرائت کرد ، مضمون دستخط این بود که تمام کارهای دولت بدون استثناء از قشون و کشور بالقب صدارت بجناب آقا داده شد . جناب آقا قبول لقب صدارت را نمیکرد میگفت بدون لقب خدمت میکنم . چهار مرتبه امین‌السلطان رفت و آمد آخر بحکم شاه قبول کرد . بعد از خلعت یوشان خود شاه تشریف آوردند ، خطابهای به لفظ مبارکه قرائت فرمودند و قدغن اکید نمودند جز صدر اعظم خطاب دیگری بجناب آقا نشود و فرمودند که ما بعد از میرزا تقی‌خان و میرزا آقا خان صدر اعظم نداشتیم میرزا محمد‌خان و میرزا حسین‌خان صدر اعظم مصنوعی بودند . بعد وزراء وغیره بدر بار رفتند . من و حکیم‌الممالک و آجودان مخصوص و امین‌السلطنه و علاوه‌الدوله و مجد‌الملک تهنیت رفتم ، اطاق پر از چمیعت بود و سط مجلس نشستیم خود صدر اعظم با امین‌السلطان فرمودند که پهلوی خودت بفالان کس جابده ، بطوریکه بالادرست امین‌الدوله و سایر وزراء نشسته بودم سایرین همان وسط اطاق بودند خیلی ممنون شدم . از آنجا حسن آباد آمد قدری خوایدم فرائض سواری با حضارم آمد ، رفتم شاه اندرون تشریف برده بودند متزل امین‌السلطان رفتم دیدم بالاغی نوشه بود که جز صدر اعظم احدي شمسه شرابه دار استعمال نکند . امین‌حضور و سایرین که شرابه نداشته بودند امروز شرابه زده بودند ، شاه متغیر شده بود . در این بین آغا محمد‌خواجه از اندرون آمد حامل دستخطی بود که شاه بخط خودشان صورت مهر صدارت را ساخته بودند و نوشه بودند مهر زمرد باشد والماں نشان ، تا پس فردا باید حاضر باشد . آدم مخصوصی امین‌السلطان شهر فرستادند که حاضر کند ، ایوب‌خان امروز باشجاع الدوله وارد طهران شد .

چهارشنبهٔ غرّه رمذان

صبح با نهایت کسالت در بخانه رفتم شاه که تعین صدراعظم کرده بیکارشده‌اند تمام مشغولیات را من باید متحمل شوم یعنی تا ممکن است روزنامه بخوانم یاخودشان کتاب بخوانند من ترجمه کنم . صبح ملیجک حضور بود هر چه میخواستم کتاب بخوانم این بذات نمیگذاشت نقل میگفت جفنگ میگفت آخر شاه تنگ آمد اورا اندرون فرستاد . نوبت نقالی من شد ، تا چهار ساعت بغروب مانده متصل روزنامه و کتاب خواندم بعد خانه آمدم .

جمعهٔ سوم

.. در بخانه رفتم امین‌الدوله ، عضد‌الملک و امین‌السلطان بودند . شاه میفرمودند هر کس صد تومن مواجب دارد و کار ندارد باید یک سوار همیشه برای خدمت دولت حاضر داشته باشد . این خوب فکری است اما این پادشاه با قدرت سلطنت از همه کس عاجز تراست افکار خوب دارد اما اجرا کننده ندارد ..

شنبهٔ چهارم

صبح دوسره فراش از صاحبقرانیه با حضارم رسید رفتم . بند کان همایون تغیر فرمودند که چرا حمام‌های حرم سرداست ، معالوم شد حمام ملیجک سرداست باین واسطه متغیر بودند . خداوند مارا از شر ملاجکه حفظ فرماید . ناهار میل فرمودند چند روزنامه خوانده شد .

دوشنبهٔ ششم

صبح زود خدمت شاه رفتم کسی نبود فرمودند تاعصر نباید بروی . یک روزنامه خواندم در سرناهار فرمودند کسل هستم بواسطه سنگینی سر . طلوزان عرض کرد زالو بمقعد بیندازید . مصمم شدند که عصر اینکار را بکنند مرادهم فرمودند جائی نروم . عصر که از خواب بیدار شدند ایوب خان را وزیر امور خارجه حضور آورد و انداختن زالو بفردا قرار شد .

سه شنبهٔ هشتم

درب خانه رفتم . امین‌الدوله بجهت نوشتیجات ملکم که ازلنلن فرستاده بود احضار شد ، با امین‌السلطان خلوت کردند مزخرفات آن پدر سوخته خائن دولت و ملت را که سالی بیست هزار تومن از ایران میگیرد خواندند . عصر ، بعضی ازو زراء احضار شدند .

چهارشنبهٔ هشتم

شاه سلطنت آباد رفتند مرادهم احضار فرمودند کسی نبود ، بعد از ناهار خواهدند ، من هم دو سه روزنامه خواندم دو بغروب مانده حسن آباد آمد .

چهارشنبه پانزدهم

سلطنت آباد رفتم . دم باع ، مشیرالدوله را دیدم که انتظار و رو دمو کب همایون را دارد گفت دیشب شهر بودم مرا خبر کردند آمدم . مدتی نشستیم شاد از درب باع ورود فرمودند ما هم باش شاد رفتیم . معلوم شد باهزار قسم عمارت و حوضخانه و سردر وغیره که در سلطنت آباد دارند باز آفتاب گردان در جای گرم پر طوبت زدند . خدمت شاه رسیده تعظیم کردیم . از من سؤال فرمودند دیر ورز کجا بودی ؟ عرض کردم شهر کارداشتمن صدراعظم را هم دیدم ، عصر دوشان تپه رفتم بعد ، از مشیرالدوله پرسیدند تو کجا بودی ؟ عرض کرد شهر بودم ، احضار فرموده بودند حاضر شدم . فرمودند دیر ورز گفتم اگر رستم آباد هستی بیائی اگر شهر رفتی کارت نداشتند باشند بیخود آمدی بعد امینالدوله و امینالسلطان آمدند با آنها خلوت شد . مشیرالدوله آمد بهلوی من نشست بعد او هم احضار شد . شاد ناهار خواست من سر ناهار رفتم بعد از ناهار شاه بر خاست از شدت گرما بحوضخانه برود ، امینالسلطان کاغذی که خودش نوشه بود بنظر شاه رسانید فرمودند بسیار خوب تا وارد حوضخانه شدند مشیرالدوله آمد بهلوی ما نشست گفت نشان ششهزار تو مانی بجهت ولیعهد روس حاملم روز شنبه خواهم برد و خطاب آلتسن بمن داده شد . در این بین دستخط شاه را که بخط امینالدوله بود آوردند باین مضامون : بواسطه انتساب بخانواده سلطنت خطاب اشرفی بمشیرالدوله داده شد . در حاشیه بخط خودشان نوشه بودند : اشرفی که فرنگیها آلتسن میگویند . خاطرم آمد میرزا حسین خان صدراعظم بتوسط خود من بیچه حیله این خطاب را از شاه گرفت و حالا بیچه سهولت این خطاب داده میشود . میرزا حسین خان صدراعظم با کمال عداوتی که بامن داشت چهار پنج روز قبل از سفر اول فرنگ شاه ، مرا خواست و گفت میدانم تو با من بدی و من با تو بد ، اما اینکار بدلست تو صورت خواهد گرفت . بشاه عرض کن خانه صدراعظم بودم ای ایچی روس آنجا بود میگفت میرزا آقا خان صدراعظم آلتسن لقب داشت شما چند روز دیگر فرنگ خواهید رفت تکلیف ماجیست ؟ با وجود داشتن منصب صدارت ، شما را که جناب [اکسلانس] نمیتوان نوشت . صدراعظم ساکت شد ، جوابی نداشت بدهد . من هم همین تفصیل را خدمت شاه عرض کردم . شاه در کاغذ قرمزی خطاب آلتسن او را دستخطداد من خودم حامل شدم . خلاصه دیر و زوار و زسه منصب داده شد : ریاست و رخانه آجودان مخصوص در عوض یازده هزار تو مان پیشکش در هرسال از تفاوت عمل ، بمشیرالدوله خطاب اشرفی ، بمردک پسر سید ابوالقاسم براز پیشخدمت .

جمعه هفدهم

صبح شهر رفتم ، مقصودم این بود که شب خانه امین‌السلطان بروم که سال پندرش را میدهد از شب هفدهم الى شب نوزدهم خواهد داد . اول خانه قوام الدوله رفتم او را ندیلم حمام بود خانه صدر اعظم رفتم ، میرزا حسن منشی آنجا بود گفت دیشب نصیر الدوله آصف الدوله شد و حکمران خراسان ، اگر وزارت تجارت را طالبی تعارفی بصدر اعظم بده و بکیر . من که هیچ باین صرافت نبودم بخيال افتادم عريشه ای بصدر اعظم نوشتم مبلغی بشاه و مبلغی هم بخود صدر اعظم تعارف و پیشکش وعده کردم . پیغام دادم که من مد تیست منتظرم و عرض دارم . بیرون تشریف آوردن و خیلی اظهار لطف کردند . عريشه را دادم قبول کردند نوشتۀ تعارف خودش را بغل گذاشت و بنا شد شب عريشه بشاه بنویسد و با عريشه من بفرستد ، من خانه آمدم از شدت گرما خوابم نبرد . یکساعت بغروب مانده لباس پوشیده خانه امین‌السلطان رفتم بالباس سیاه و خیلی خودم را گرفته بودم وارد باغ امین‌السلطان شدم جمعیت زیاد از طلاب و غیره دریک مجاس مخصوصی بودند ، خود امین‌السلطان علیحده با جمعی خوارس کنار حوضی نشسته بودند من خودم را گرفتم که حالت عزا داشته باشم دیدم جز من که سیاه پوشیده ام و غمنا کم احدي ازواولاد و کسان آن مرحوم حالت غم ندارند . در این بین سیدی پیداشد که باو سید صادق میگفتند و بدش میآمد یعنی خود را باین حالت آورده بود که هر کس سید صادق بگوید بدش باید و فحش بدهد و مزه تحويل بدهد ، همینکه این سید وارد شد امین‌السلطان بنای شوخی را گذاشت مجاس ختم بیازی ختم شد توپ افطار انداختند پیش افطاری مختصری آوردنده بعد مارا بمجاس دیگر دعوت کردند که شام بخوریم ، شام بسیار بد و کثیفی دادند .

یکشنبه نوزدهم

... شنیدم پسر دوازده ساله نصیر الدوله وزیر تجارت شد بالقب نصیر الدوله .

دوشنبه بیستهم

امروز صبح زود که اندرون رفتم خواستم بخوابم خوابم نبرد ، خیالات بسرم زد قدری در کار دولت تفکر کردم ، دو ساعت بخود پیچیدم هر چه خواستم باین دولت یک وضعی تصور کنم و اسمی بدهم آخر بیخوابی در کیسه‌ام ماند ، نه وضع و نه اسم پیدا کردم و مصمم شدم فرصتی پیدا کنم که کتابچه‌ای انشاء‌نمايم وضع حالیه را با سی سال قبل تناسب دهم . عجالتًا مختصر مینویسم : مستوفی‌الممالک دولت عالیه ایران میرزا حسن پسر صدر اعظم حالیه ده سال دارد ، معتمد‌الممالک مملکت نه سال ، وزیر تجارت دوازده سال ر پادشاه الحمد لله پنجاه و شش سال ، انسان‌الله صد و بیست سال عمر کند و فکری برای

دولت خود نماید . اینطور که بیش میروند بعداز ده سال دیگر صدر اعظم ما یقین کسی خواهد شد که شب در رختخواب کنافت کرده و صبح بدایه خود عده خواهد گفت . یک درجه بالا بزویم ناظر ما چهل سال دارد ، برادر امین‌الدوله که وزیر وظایف وغیره است بیست ، امین‌السلطان صاحب چهار وزارت خانه و شخص و چهار منصب عمده بیست و شش ، وزیر جنگ بیست و هشت ، فراشبashi سی ، سيف‌المالک که یکی از سردارهاست بیست و پنج ، کشیک‌چی باشی سی و نه ، حافظین وجود ها، یون از ملیجک و مردک و زردک وغیره از بیست زیاد تر ندارند ! خلاصه بعد از بیخوابی زیاد در بخانه رفقم . شاه امروز زالو اندخته بودند روزهای سابق که تو شتم خطا بود .

نه شنبه بیست و یکم

صبح که در بخانه رفقم معالم شد پسر نصیر الدوّله وزیر تجارت نشده و لقب نصیر الدوّله هم باونداده اند . باز در رگ و پی دولت اینقدر غیرت باقی‌مانده که طفای را وزیر نکنند ، معالم میشود تجار باغوای امین‌السلطان عریضه‌ای بشاه عرض کرده‌اند که هارا بشخصی بسیارید که طمع نداشته باشد و صاحب مکنت باشد و در خدمت شما معتبر باشد . چنین کسی الحال امین‌السلطان است . شاهم دستخط کرده‌اند که هر کس را تجار بخواهند او وزیر باشد . من هم عریضه بشاه عرض کردم که بن بدهید ، جواب فرمودند چون این طور دستخط صادر شده است اگر تجار ترا بخواهند چه عیب دارد ، اول تو . دانستم مقصود شاه چیست میخواهند خودشان تعیین وزیر تجارت نکنند ؟ چرا که نایب‌السلطنه بشدت طالب اینکار است و چون عریضه نوشته اگر خود شاه بکسی بدهد نایب‌السلطنه میر نجد باین جهت این تدبیر را فرمودند .

چهار شنبه بیست و پنجم

صبح در بخانه رفقم امین‌الدوّله وغیره بودند مشیر الدوّله نشان ولیعهد روس را که با هزار تملق میفرستند و دوهزار تو همان خریده‌اند میبرد .

پنجشنبه غرة شوال

امروز یقین اول ماه بود . با وجودیکه در دو سه تقویم نوشته بودند که امروز غره است و تاگراف از تبریز و عراق و قم قزوین رسید که رؤیت هلال شد باز شاه محض التفات بحاجی ملا علی مجتبه باو تاگراف فرمودند که تکلیف چیست ؟ حاجی مجتبه هم جواب عرض کرده بود باید درافق طهران رؤیت شود آنوقت افطار کنند . من در بخانه بودم . بعداز ناهار شاه ، بواسطه کسالت خانه آمدم . چهار ساعت بغروب مانده صدای توب شنیده شدم معالم شد که حاجی میرزا حسن آشتیانی که از مجتبه‌دین طهران است افطار کرده ، علمای دبن مخالفت حتی در رؤیت هلال رمضان هم میکنند ! اعصر امین‌السلطان و عبد القادر خان

شجاع الملک دیدن آمدند. کنیز کردی داریم صفیه نام شهرت داده و تهمت بمن زده است که با او کاری کرده‌ام بعداز تحقیقات معلوم شد که دروغ گفته است.

چهارمین دوام

خدمت شاه رسیدم خیلی متغیر بود عصر هم کامرانیه رفتند از کامرانیه سلطنت آباد تشریف بردن و نقل مکان فرمودند که پس‌فردا بیلاقات بزرگ تشریف فرمایند.

سه شنبه ششم

بواسطه خوبی هوای اوشان و طول راه دیر و زیاد شاه ذیشان اطراف نمودند دیشب هوا بشدت سرد بود صبحی شبین روی علفها بود. در این دره بواسطه ارتفاع کوههای اطراف آفتاب خیلی دیر طلوع میکند و دو ساعت قبل از غروب در پشت کوهها پنهان میشود عصر و صبح در نهایت برودت و هنگام ظهر بواسطه انعکاس آفتاب در نهایت حرارت است. ارتفاع این منزل از سطح دریا هزار و هشتصد ذرع است. سه ساعت بعد از طلوع آفتاب نظام خاوت منزل من آمد با تفاق دیدن امین‌السلطنه که همسایه من است رفیم از آنجا منزل وزیر دربار بعد بسرا پرده همایونی وقتی که وارد شدم شاه از برای ملیجک دوم قاطر میخورد. درسر ناهار تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم بعد از ناهار منزل آمدم موجول خان هم همراه من بود دو ساعت آنجا بود و رفت. هنهم کتابی دست گرفتم خواستم بلکه بخوابم خوابم نبرد. عصر دیدن طوزان رفتم در مراجعت بازدید نظام خاوت، او را برداشته منزل آمدم با هم شام خوردیم. شاه برای اینکه مراد مجبور کند که در این سفر با او اتصالا همراهی کنم دو روزنامه پظرزبورغ بمیرزا احمد داده بود ترجمه کند اما من حیله شاد را میدانم از فردا قهر کرده درب خانه نمیروم تا از این عمل پشیمان شود.

چهارشنبه هفتم

بمحض اینکه ار خواب برخاستم بشرف دیدار ملیجک اول نایل شدم سه ساعت تمام در چادر حقیر من وجود محترم خودشان را مشغول داشتند. اتصالا از کارهای شخصی خود بمن حرف میزد و شکایت از پدر زن و مادر زن خود میکرد این دو شخص را از منزل خود دوانده است. خسته شدم از این یاوه گوئی. اسب خواسته منزل موجول خان رفتم بمحض ورود، شاه رسید. موجول خان نخواست که با شاه همراهی کند و من بخلاف، اهروز را مایل بودم در رکاب باشم. تا شکر آب راندیم قبل از ناهار دو سه لغت فرانسه از من پرسیدند گفتم بعد برای اینکه شاه را ملتافت کنم که تزویر دیر و زیش را فهمیده ام عرض کردم من هفتاد هزار لغت فرانسه میدانم. شاه هم بجهت اینکه من اخجل کند لغت غیر مصطلحی را که گوش ماهی زنده است از من سؤال کردند،

من ندانستم بقدرتی مشعوف شدند که اگر خبر فتح خوارزم و بخارا را میدادند انقدر شعف برای وجود مبارک دست نمیداد . خلاصه ناهار میل فرمودند ، بعد از ناهار شاه ، من هم با آفتاب گردان خودم آمدم ناهار خوردم بعد از ناهار بشهرستانک که منزل است رفتم . وقت غروب منزل مجد الدوله رفتم مجد الدوله تفصیلی از عشق شاه نسبت بملیجک بیان میکرد از قرار گفته او حواس شاه امروز مختل بوده که این طفلك از کوه شکر آب بالا میآمد هر ربع ساعت یکنفر را بیرسش حال او میفرستاده اند ! بای نتیجه سلطنت مستقمه چنین است .

جمعه شافعی دهم

امروز حکیم الممالک این اشعار را که از منشآت خود او است برای

من میخواهد

شاه اگر عاشقی کند سر پیری ،	عشق ملیجک بس است و آل ملیجک .
هر وسر خس اربیادرفت عجب نیست ،	عشق ملیجک بس است و خال ملیجک .
هر چه جواهر بود خزانه سلطان ،	حق ملیجک بود و مال ملیجک .
هر چه سمند است در طویله شاهی ،	مال ملیجک بود و باب ملیجک .
اگرچه انشاء این اشعار نمک بحر امی است زیرا که در هجو و لینعمت است	
اما چون حقیقت دارد آن جهت منهم نقل قول کردم .	

یکشنبه هیجدهم

شاه امشب بیرون شام میل فرمودند چون مارا احضار نکردند نرفتیم
جهت شام بیرون خوردن این بود که چند شاطر قرار داده بودند که با ملیجک دوم
حر کت گند زنهای شاه از اینجهت شاه را متغیر کرده بودند . . .

شنبه بیست و چهارم

شاه سوار شدند مرا هم بزور سوار کردند . صبح زود منزل امین السلطان رفتم
جمعیت زیادی آنجا بود . رؤساء سوار خواجه وند و کخدادهای کلار دشت بودند همه
مخلع شده بودند ، همینکه شاه از سرا پرده بیرون آمدند همه مردم جلو رفند . در
یک سمت سرایرده تمام خواجه ها ایستاده بودند ، در طرف دیگر ملیجک دوم با تمام
غلام بچه ها ایستاده بودند بی اختیار همه مردم خنده دند شاه سوار شدند چنگل
رفند تا عصر آنجا بودیم . . .

یکشنبه بیست و هفتم

... پیشخدمت هائی که امروز در رکاب بودند تفصیلی ذکر کردند که اسباب
یأس کای بشد به پیشخدمت ها شاه فرموده است اگر هر یک همیرید مرده باشد
اگر اجلاتان میرسید مگر در شهر نمیردید .

یکشنه‌دوم [ذیقعده]

... دیشب بند گان همایون بواسطه دردرس شدید بیرون شام دیل فرمودند و مرا هم احضار کردند بواسطه خستگی نرفتم . حکیم الممالک که میدان را خالی دیده بود هم طبایت کرده بود هم ترجمة روزنامه . بیچاره اگر ترجمه‌اش مشابه عالجه اش باشد زهی بدختی دارالترجمه . برای دردرس و دوار جناب حکیم علی‌الاطلاق ییاز تجویز کرده بودند و افراد در شرب شراب شیراز ! بجای اینکه پاشویه بدهند و مسکن استعمال نمایند مهیج داده بودند . خداوند جل‌شاه که همیشه حافظ وجود همایون است تفضل کرده بسلامت مانند و شب را هم بیرون خوایدند . اشخاصیکه در پرده سرای همایون اجازه ورود داشتند ، امین‌السلطان ، سید ابوالقاسم ، مردک و آقا حسین‌علی ، بودند . این سفر طالقان را با ختصار تشریف آورده‌اند سرا برده شهر یاری عبارت از چند چادر قلندری و تجییر سفید چادرهای ملتزمین است که عاریه گرفته‌اند . امین‌السلطان باین جهت مأمور شد که ما بین خوابگاه سلطنتی و حرمخانه مبارکه پادشاهی کشیک بکشد و آن وجود یاک مقدس را از تطاول خارجی و از تفافل حراست خودی محفوظدارد و چنین کرد الحمد لله سالم و غانم مانند . خلاصه صبح امروز بشدت سرد بود هیزم بجهت منقل‌طوری کمیاب بود که تحصیلش بخيال هم نمی‌آمد . علی-الطایمه برخاستم لباس پوشیدم مصمم حرکت گردیدم با آن زودی که هنوز تازه خسر و عالم در قال جبال ، اشعة خود را بر توافقن نشده بود خسروا این زمین نزین نشسته و راه کنل را گرفته بپالا راندم . من هم سورا شدم متعاقب موکب همایون راندم . بار تفاصیع چهارهزار ذرع از سطح دریا باصل قله کوه ؟ آنجایی که کوه گردنه شده از سمت شمال بکلاردشت و از طرف جنوب طالقان منظر دارد ؟ رسیدم اصل قله ابن کوه بتخت سلیمان مشهور است و ارتفاع آن چهار هزار و پانصد ذرع است . در حوالی قله طرف شمال پوشیده از برف است که مترازو از چهار هزار ذرع از روی برف عبور شده و این برف در بعضی جاهای که قدری گود است تشکیل دریاچه‌ها داده که اطرافش برف است و آب بطور تقطیر از زیر برف‌ها خارج شده دریاچه‌تشکیل داده که پارچه‌های یخ در میان این دریاچه‌ها شناوری می‌کند . خادمان حرم جلالت و مستوران سرادق سلطنت در کنار یکی از این دریاچه‌ها به ناهار افتاده بودند . ما از قله برفی صعود کردیم و از طرف دیگر شن هبوط نمودیم اگرچه ماهورین راه که از طرف پادشاه فرستاده بودند مانع حرکت بنه مردم شده بودند که کسی پائین نیاید ، مبادا راه را بگیرند یا سنگی بر تاب شود ، با وجود این چون راه خیلی بد بود و سخت و عمودی سرآشیب بود قریب سه ربم فرسنگ بحالت چون سگ ییاده آمد ، سر بازهای ترک ترک انسانیت کرده محض

دلتنگی از مسافرت یامزاح خر کی گاه سنگ میانداختند که سه سنگ از یهلوی من گذشت و بحمدالله مرا انگرفت، بقول مشهور : از من برد ، بحوال کاه گرفت ۱۰ باحالت و امانه بافت گردان ناهار خوری شاه رسیدم طلوزان هم بود ، بند گان هما یونرا دیدم که دورین در دست گرفته تماشای مردم را میکرد که از کوه یائین میآمدند هر کس بخفت وزحمت میامد مشعوف میشدند و خنده میکردند . ناهاری صرف فرمودند من و طلوزان و دندانساز و میرزا احمد خان در یکجا ناهار خوردیم یعنی ناهار مرا صرف کردند . بند گان پادشاهی تفقد فرمودند نصف قرقاول کباب که خود نصف دیگر را میل فرموده بودند بتوسط سید ابوالقاسم برای من فرستادند . بعد از ناهار چون یاهگاهی نداشتمن یعنی آفتاب گردانچی من سر گردان در گوه مانده بود آفتاب هم خالی از حرارت نبود چونکه غالبا در قله جبال بواسطه لطافت هوا خرات آفتاب زیادتر مؤثر است تقوانستم بهمانم . سوارشدم برای افتادم از امین همایون که سازنده راه بود اما از قله کوه هیچ یائین نیامده بود پرسیدم بمنزل چه داریم ؟ گفت فرسخی . ازیستی و بلندی راه سؤال کردم گفت : چون کف دست است . این شخص بزر گوار که جوانی است خوش کار چنانکه ذکر شد پولی گرفته بود با ناظم خلوت که او هم پیر بی خردی است باکه بعبارت غیر فصیح خر غریبی است آن پول را برادر وار بدون هیچ رعایت با نهایت اختیار یان خود تقسیم کرده بودند و مطابقا طالقانیهارا بطور ییگاری باینکار وا داشته بودند ، از حضرت باری و سر کار شهر یاری تقریبی بودند بعلاوه تعارفی هم از اهل باوک و صاحب تیول با اسم تعارف ومصادره ماخوذ داشته بودند و بهیچوجه رعایت رعیت یینوا و بالهل اردی ناتوان را نکرده بودند ! راه تنگ و تا قله سنگ ، منزل بعید و آذوقه ناپدید ، بهر حال شش فرسخ راه یمودیم و هر آن وحشت از مر گ داشتیم ، تا عصری بمنزل که یزی جان است بی جان رسیدیم میرزا عیسی خان سرتیپ که از نیکان است و من اورا از یا کان میدانم جلو آمده بود و خانه سید خری را موسوم بسید اباصلات گرفته بود ، چای حاضر کرده بود بی اختیار خود را خدمت خان سرتیپ رسانیدم چای خوردم اند کی آسوده شدم بفکر شام و شب افتادم . سید صاحب خانه را هرجه تطمیع کردم و وعده و نویبد دادم که گوسفندی یا مرغی یاوارد بریان یا کباب کنیم و آذوقه شبزا فراهم بیاوریم تن بهیچ در نداد و زبان حالیش نمیشد آخر در کیسه را گشودم ، مبلغی بهسیده مینما ما در ش دادم ، قدری بخود و کسان دیگر ش بخشش کردم تا برهای آورد و کشت و پوست کند و سلاخی نمود ، خان سرتیپ در دیگش گذاشت و سید کاتب سایر لوازمش را پرداخت ، بریانی بختند و ما را از وحشت بیغذائی آسوده ساختند . علی بهاردو برای تحصیل ییاز رفته بود میرزا عبدالله خان پیشخدمت را یافته

بود ، پیاز گرفته بود مانیازش کردیم لحافی هم از سید بعارت گرفتیم ، شامی صرف نموده خواهید بینه و اسپا بها قریب بصیر وارد شد . حاصل این سفر فوت چهار نفر از ملتزمین بود که یا از کوه پرت شده بودند یا سنگ از کوه با آنها پرت شده و کشته شده بودند . شصت هفتاد مال از بنه دیوانی وغیره از کوه پرت شد .

شنبه هشتم

من مرخصی گرفتم امروز شهرستانک بر روم اردو امروز توقف دارند

دوشنبه دهم

صباح منزل موجول خان بجهت تعزیت فوت مادرش رفتم از آنجا در بخانه رفتم امروز امین‌السلطان بحکم شاه دویست نفر از سوارهای سیف‌المالک و چهارصد نفر از سوارهای علاء‌الدوله کم کرد . میرزا رضاخان آجودان سپهسالار پسر میرزا حسین خان گرانماهیه که ولد‌الزنات‌بن مردم است بتوسط حکیم‌الممالک پدر زنش که بعبارت مسنهجن زن قحبه ترین عالم است بحضور همایون شرفیاب شد .

پنجشنبه هیزدهم

دیر و زعصر امین‌الدوله ، ناصر‌المالک ، مخبر‌المالک که تازه از فرنگ آمده و شاهزاده عضد‌الدوله که متولی باشی مشهود شده است از شهر آمدند . ۱ گرچه دیر و زعصر با تفاوت محقق منزل امین‌الدوله رفته بودم ، امروز بصیر هم مستقیماً منزل امین‌السلطان رفتم ، قرق که شکبست حضور رفتم فرمودند الی عصر باشم . وزراء حشور رسیدند وزیر علوم را دیدم خیلی شکسته و پیر شده است ، کشتنی از آلمان خریده است به هفتادو پنجهزار توهان . من تا عصش بودم بعد مراجعت بمنزل شد . از جماء عجاییات اینکه امروز شاه تشریف برده بودند مرتبه فوقانی عمارت که وزراء را پذیرائی فرمایند بوی خورش بمشام همایونی رسیده بود بر رضاخان پسر سرایدار باشی که نایب سرایدار باشی است و در سفرها ملتزم رکاب است تغیر فرموده بودند عرض کرده بود تقصیر من نیست میرزا محمد یعنی ملیجک اول خورش زیر فرش قایم کرده است که بخورد . میرزا محمد از این فقره بدشان آمده بر رضاخان تغیر نموده بلکه فحش داده بود او هم جواب میدهد . میرزا محمد قهر فرموده از عمارت بیرون هنرود که شهر خواهم رفت احمق که هیچ چیز دنیا اورا متنبه نمی‌سازد بی‌مقدمه تفحیل را بشاه عرض کرده بود جمعی را فرستادند میرزا محمد خان را آوردند و گذشت . عصر که شاه ازو زراء فارغ شدند اندرون تشریف برداشت بمن فرمودند جائی نروم جمعی هم از عمله خاوت بودند که یک مرتبه ملیجک دونک دوان پیداشد و زو کرد بر رضاخان بنای فحش را گذاشت او هم جواب داد ملیجک متغیر شد این سر دوید آن سر دوید من یقین کردم هیخواهد خود را ز

کوه یائین بیندازد ، هیچ نکرد با آن قامت سرو که دووجب و چهار انگشت زیادتر نیست از زمین بر جسته چند سیای برضاخان زد ، در این بین شاه بیرون تشریف آورد ملیجک ابن ملیجک در بغل مبارک بود در حالیکه تب مختصری داشت . بنده را فرمودند: بعض طفل عزیز را دیدم پر خورده نقل کرده بود انشا، الله عیب ندارد ، هر چه در دنیا اسباب تکدر خاطر مبارک است انشا، الله سرانجام نگیرد . خلاصه رقت قلب همایون را ملیجک غنیمت شمرد آواز را دو یوسته کرد چشم ها را اشگین و ناله را حزین نموده عرض کرد هر خص فرمائید شهر بروم . شاه فرمود ندیر اجه شده؟ عرض کرد: چرانگریم چرا نالم پدر امیرم و جد وزیرم را فحش دادند مادر عزیزم وزن عفیفم را دشنام دادند ! پادشاه جوان بخت بر اشتفته رضاخان را خواستند و تغیر کردند ، حکم شدو زیر در بار چوب بیايش بزند . وزیر در بار که جوان آزاده ایست چوب را بمیر غضب حواله نکرد بمعقولیت اجرای اوامر علیه را نمود ، با چنین کنند بزرگان^۶ . مخفی نماناد که رضا خان پسر محمد ابراهیم خان سرایدار باشی نواده کربلا تی عباس یوزباشی و برادرزاده حاج محمد خان حاج‌الدوله است ، کربلا تی عباس از غلامان خاصه عباس میرزا نایب‌السلطنه و درجنگ‌ها همراه او بود زخمها برداشته بود و محمد ابراهیم خان سرایدار باشی که پیر مرد هفتاد ساله است شصت سال است خادم دولت است حاج‌الدوله عمومی این‌جوان غلام بچه عباس میرزا و پیشخدمت محمد شاه است فراشبashi این شاه عادل بوده است واز قرار گفتہ میرزا عیسی خان گروسی والد ماجد میرزا محمدخان ملیجک اول چویان بوده است واز جدش کسی خبر ندارد کیست والسلام

دو شنبه هفدهم

امروز آشپزان است برسم معمولة همه ساله که تفصیاش ذکر شد چادری سرخ رنگ زده شد تجیر ها بهمان رنگ کشیدند . اعظم اهل اردو و تمام ملت‌میان حاضر بودند . مجموعه های حبوبات و بقولات و ادویه‌جات وغیره چیده شده بود عمله طرب بودند رجال دولت سبزی یاک میکردند پادشاه گاهی تشریف می‌آوردند گاهی بعمارت میر فتند . ملیجک دوم بالباده ترمه بطانه خز در آن میان بود . عمله طرب خواستند بازی در بیاورند و مزه‌ای بکار برند بازی مخصوصی در آوردند که خیای بیمزه بود . قبل از شروع ببازی یکی از آنها یک ریاعی در مدح حضرت همایون و شاهنشاهزاده‌ای ایران که ولی‌عهد و ظل‌السلطان و نایب‌السلطنه باشند خواند پسند نشد ، یارو رند بود ، بلا فاسله دعا بملیجک دوم نمود که خینی مطبوع طبع وقاد مشکل پسند همایون شد . من تا بعد از ظهر بودم بعد منزل آمدم .

پنجمین بیستم

صبح نیمساعت بدسته مانده از راه امامزاده داود حر کت شد چه کویم از این راه که بدترین طرق عالم است بلکه راه نمیتوان گفت با وجودیکه در سال چهل هزار بار الی شهرستانک و لار از این راه ذغال طهران حمل میکنند راه طوری بدبود که عبور سواره بلکه بیاده هم غیر ممکن است . با هزار زحمت قدری بیاده قدری سواره عبور شد بحمد الله زنده و بی عیب چهار از دسته گذشته بامامزاده داود رسیدیم . امیر زاده سلطان ابراهیم میرزا که دو سه روز است شهرستانک بود بامن همراهی نمود . امامزاده داود که سجدۀ گاه جمعی مقدسین طهران ومحل عیش بیمار والواط شهر است در فصل تابستان از بیاده و سواره باید چهل ینجاه هزار نفر آنجا بروند در وسط دره تنگی واقع شده بسیار بد هوا و بی صفا جائیست . امامزاده هم ظاهرآ از سادات زیلیه حسنی باشد تا درست معاوم کرده بنویسم . جمعی از اعیان تعمیرات کرده اند ، منهدم شده . اصل بنارا خازن الدوله زوجۀ فتحعلی شاه در سنۀ ۱۲۴۸ گذشته است مرحوم مؤید الدوله طهماسب میرزا و نصرت الدوله فروز میرزا بعضی ابنیه باو الحق کرده اند . خلاصه بواسطه کثافت اطراف امامزاده کسالت را فراموش کرده یک فرسخ یائین تر که بیونجه زار معروف است راندیم . ناهار آنجا صرف شد قدری هم خوابیدم سه بغروب مانده راه افتاده نزدیک غروب بحسن آباد رسیدم الجمله اهل خانه صحیح و سالم بودند .

دو شنبه بیست و چهارم

امروز وزراء احضار شدند و سلام عام بود . تمام صاحبمنصبان نظامی بودند صدر اعظم تب کرده بود نیامد نایب السلطنه با قوام الدوله در باب عمل کننت حضور همایون منازعه کردند . علاوه خرج غیر معمول که اداره پلیس میگیرد صدر اعظم زده بود نایب السلطنه دوباره برقرار کرد ، اول و هنی است که باداره صدارت عظمی وارد آمد . شب شاه بیرون شام هیل فر و دند .

پنجمین بیست و هفتم

امروز وزراء آمدند مقرر شد من مهم‌آندر ایلچی آلمان باشم لاله زار منزل خواهد کرد . . .

دو شنبه هشتم [ذیحجه]

شتر قربانی را امروز با مقاوه چی و مطری حضور آوردند ، از رسوهات فجر است که قربانی شرعی را با اسباب طرب میگردانند .

چهار شنبه دهم

امروز شاه سلطنت آباد سلام نشسته بود . از رسومات اینست شتر قربانی را که برای شاه نحر میکنند پوست گردن شتر را باید شاطر باشی سر نیزه نموده در سلام حضور بیاورد . سلام ظهر شده بود شتر قربانی را در شهر کشته بودند و ساعت بفروب مانده پوست گردن شتر را حضور آورده بودند خیلی مضحك بوده است

جمعه دوازدهم

صبح لاله زار از آنجا خانه طاوزان رفتم بعد عشتر آباد خدمت شاه رسیدم فرمودند کتابچه ابوالقاسم خان نواده ناصرالملک را که خلاصه تحقیقات ملکم خان بود خواندم ، در باب رواج مال التجاره تکمیل و ترقی صناعت نوشته شده بود سراپا یعنی اماچون اینجوان اسماء پیشخدمت و رسماً دور از خلوت است شاه را بسیار خوش آمد . دستخطی نوشته که تمام وزراء احضار شوند و کتابچه قرائت شود . امینالدوله و امینالسلطان هم بودند به امینالسلطان حکم شد وزراء را احضار نماید مرآهم اسم برداشتند . من عرض کردم من قابل حضور مجلس تیسم علم و فهم اینمطالب را ندارم . شاه ملتافت شدند مقصود من تعرض است ، اصرار کردند که فردا حاضر شوم اما نخواهم رفت . شاه عصر دوشان تیه رفتند من خانه آمدم

شنبه سیزدهم

دیشب قرار شده که هر وقت ملیجنه دوم سوار میشود چهار فراش سوار دو شاطر و ینچ غلام کشیک خانه همراه او باشند و آقا مردک دائی او هم تفنگ کاوله بر همراه داشته باشد هر که نزدیک میاید با کاوله بزند .

سه شنبه شانزدهم

بنا بود فردا چهار شنبه لا للزار تشریف بیاورند که تشریفات ورود ایاچی آلمان را ملاحظه فرمایند امروز خواهند آمد پناه برخدا از حالت من . بعجاوه لاله زار رفتم همیچ حاضر نبود بحمد الله همه را حاضر کردم . شاه امینالدوله را جلو فرستاده بودند بعد خودشان تشریف آورند خیلی خیلی پسند کردند بعد بنم فرمودند که تو اینطور سلیقه داری پس چرا در باره من بروز نمیدادی ؟ عرض کردم چه وقت فرمودید ، من در زیر سائمه شما میخواهم اسباب پذیرائی امیراطورها را فراهم نمایم اینها که نقلی ندارد . حقیقت تعریف خود را نمیکنم اما تعریف هم داشت از همه جهت آراسته و پیر استه بود . شاه حتی با آشیز خانه هم تشریف برداشت از مشروبات هم نموده خواستند و خیلی خیلی تعریف کردند .

چهار شنبه هفدهم

صبح که عشترت آباد رفتم معلوم شد شاد دوشان تپه میروند . بعد از مدتی شاه بیرون تشریف آوردهند در رکاب سوار شدم دوشان تپه رفتم عمارت بالای کوه ناها را صرف فرمودند . قبل از ناها حکیم‌الممالک را دیدم سید میرزا کاشی را حضور آورد . این سید میرزا در ولیعهدی شاه غلام بیچه بود آوازه خوان وولنگ ، زیاده از حد طرف میل بلکه عشق شاه بود . در اول سلطنت شاه میرزا تقی خان امیر نظام او را از خاوت بیرون کرد داخل مدرسه شد ، با من در درس نظام همدرس بود . بعد سر هنگ خارج از فوج شد . مدتی هم سر هنگ فوج تبریز بود حالا بیست سال است بیکار است . ندانستم شاه خواب دیده بود یا چه شده که اورا احضار فرمودند و بخاطر آورده فی الفور که اورا دیدند پیشخدمتی باو دادند ما هم تشکر کردیم و شاه را بواسطه حقوق بستودیم . بعد از ناها شاه خوا بیدند ، من شهر آمدم .

پنجشنبه هیجدهم

عید غدیر است . صبح برای یزیرائی وزراء لاله زار رفتم که حسب الامر میآیند تدارکات ایلچی را ملاحظه فرمایند . وزیر علوم امین‌الدوله و وزیر خارجه آمدند مجدد الدوله هم بود تماماً تعریف کردند مگر وزیر خارجه که بسیار از این تهیه و تدارک که خوب دیده شده بود متغیر بود و دو سه ایراد بیموقع گرفت . ناها تکلیف کرد قبول دعوت نکردند . قرارش شب سه شنبه شام اینجا صرف کنند . حضرات که رفتهند مجده‌الممالک آمد با مجد الدوله و میرزا عباسخان و سلطان ابراهیم میرزا ناها صرف نمودیم بعد خانه آمدم . عصر مردک آمد که از طرف شاه مأمورم ترا عشترت آباد بیرم شاه شام بیرون میفرمایند رفتم ساعت سه بشهر مراجعت کردم . شنیدم امروز که شاه شهر تشریف آورده بودند که سلام عید را بر پا دارند خیلی متغیر بودند . لدی-الورود بناظم خاوت فرموده بودند که سه شنبه شهر خواهم آمد باز پیشخدمت‌ها جمعیت نکنند و فضولی ننمایند سید میرزا را هم که دیروز پیشخدمت کردم لازم نیست ، باو انعامی داده شود کافی است برود سر کار سابق خودش .

جمعه نوزدهم

دیشب از وحشت و خیال خوابم نبرد بواسطه اینکه شاه انگور زیادی میل فرموده و مختصراً اسهالی بیدا کرده بودند حکیم‌الممالک بشاه عرضه کرده بود شاید بواسطه خوردن مشروباتی است که ازلاله‌زار آورده‌اند اسهال بپداشده . دیشب که شام بیرون میل فرمودند دیدم کم شام خورده و کسل بودند . امروز شاه حضرت عبدالعظیم رفتهند من زودتر باتفاق محقق رفتم زیارت نموده بعد با غر حرمہ مهد علیا رفتم . شاه

تشریف آوردن قدری بمن اظهار در حمت فرمودند ، ناھار صرف نمودند . الحمد لله رفع کسالت شد بود آسوده شدم . ماهم ناھار مفصلی که امین السلطان تدارک دیده بود صرف نمودیم بعد من شهر آمد . شاد نجف آباد رفته عصر انهیل فرموده عشرت آباد مراجعت فرمودند .

سنه شنبهٔ بیست و سوم

امروز شاد رسمآ از ییلاق وارد شهر میشود ، افواج وغیره با لباس رسمی از دم دروازه‌ای عمارت تحت مرمر صف کشیده بودند شاه میخواست سلام بشنیند اجزای سلام حاضر نبودند

پنجشنبهٔ بیست و پنجم

صبح زود دارالترجمه رفقم . خیلی زود شاه بیرون تشریف آوردن خدمت شاه رسیدم هیچکس نبود . فرمودند بعداز این باید از صبح الی عصر در بخانه باشی قدری روزنامه خواندم گردند بعد داخل اطاق موزه شد ناھار آنجا صرف فرمودند . تقسیم ایام نمودند شنبه و دوشنبه بجهت کاغذ خوانی باقی بیکاری جمعی ازو زراء احضار شدند من پنج بغروب دانده خانه آمدم .

شنبهٔ بیست و هفتم

صبح زود سر کشی بالله زار گرده بعد دارالترجمه رفقم از آنجا درب خانه شاهرا دیدم با عضدالملک خلوت گرده اند عضدالملک رفت دوباره مراجعت گرد باز خلوت گرد مجدداً با امینالسلطان و نایبالسلطنه حضور رفتند معالم شد شاه خواسته است ما بین نایب السلطنه و امین السلطان را اصلاح نماید . شب هم شاه بیرون شام خوردن . ایاچی آلمان امروز وارد لاله زار شد .

دوشنبهٔ بیست و نهم

امروز ایاچی تازه حضور رسید من ترجمه خطبه او و شاه را گردم . صبح که درب خانه رفقم شاه فرمودند عصر حاضر باشم زالو میخواهند بیندازنند . عرض گردم باید در خطبه ایاچی و شرفابی حاضر باشم خلاصه ینجساعت بغروب مانده ایاچی بازیافت تشریفات بحضور آمد و درسلام عام پذیر وته شد ، با کمال جلال خطبه مفصلی خواند بعضی جاها گیر میگرد مستشار سفارتش که پشت سر او ایستاده بود سر مطلب را یا و میگفت بقیه خاطرشن آمده میخواند من بحمد الله بازیافت فصاحت و تسلسل ترجمه گردم بعد خطبه شاه را بفرانسه خواندم خیلی مفصل طوریکه تمام مردمیکه در سلام بودند تمجید گردند جز حکیم الممالک و یقین دارم وزیر خارجه هم بواسطه نوه اش راضی نبود . شاه نهایت تمجید فرمودند و خود ایاچی هم در غیاب من تعریف گرده بود . بعد از سلام خانه آمدم

چهارشنبه دوم [محرم ۱۳۰۲]

بعد از ختم روضه در بخانه رفقم ، بعد از ناهار خانه آمدم . میرزا رضاخان فضولی کرده بود خواسته بود مداخله در کار لاله‌زار کند امروز هم باشه خلوتی کرده بود ، من هم عربی‌بهای بشاه عرض کرده پدرش را در آوردم

پنجشنبه سوم

بعد از روضه خدمت شاه رسیدم ، فرمودند باشم کاری دارند تابعه از ناهار بودم بعد چند فقره پیغام بایلچی آلمان دادند . من رفقم لاله‌زار وقتی بود که حضرات سر ناهار بودند ، تبلیغ فرمایشات غیر محروم‌انه در حضور حضرات شد بعد با خود ایلچی خلوت کرده دو سه فقره مأموریت خود را انجام دادم . خانه آمده اندک خوابی کردم . عصر خدمت شاه رسیدم تفصیل را عرض کردم . از درب خانه باغ امین‌الدوله رفقم در مراجعت میرزا علی‌اکبر فراش خلوت را دیدم که دستیخطی حامل بود که الان بروم ایلچی را ملاقات کنم قرار شرفیابی بحضور شاه را روز یکشنبه بکذارم با مترجمی مستشار خودش . من هم همان ساعت لاله‌زار رفقم تفصیل را گفتم خانه آمدم .

چهارم جمعه

شاه سوار شدند سلطنت آباد رفتند من خانه ماندم بعد از ناهار وزیر خارجه آمد منزل من ، قریب دو ساعت خلوت کرد چند فقره ترجمه و کار داشت صورت داد مغرب لاله‌زار رفقم با ایلچی مختصر شامی خوردۀ باتفاق تکیه دولت رفتیم . طاق‌نمای مخبر‌الدوله را زیوری کشیده آنجا بردم ایلچی را . تعزیه‌ایمیر سلیمان بود خیلی مجلل و خوب بود . ساعت شش خانه آمدم

یکشنبه ششم

صبح امین‌الدوله و نظام‌الملک و امین‌لشکر وغیره وغیره روضه آمده بودند خیلی طول کشید . وقتی که درب خانه رفقم شاه ناهار میل میفرمودند . ایلچی آلمان عصر شرفیاب شدند بعد شاه تکیه رفتند من خانه آمدم شب خانه امین‌السلطان روضه رفقم در مراجعت مشیر‌الدوله در شگه من نشسته بودند ایشان را بردم بخانه خودشان و بیاده کردم . در مراجعت در بین راه بدسته الواط سرچشمه برخوردم که باقمه و جوب و چمامی سینه زنی میکردند مهمتر پدرسوخته ام که جاو بود خواست راهرا باز کند او را کنک زیاد زدند من از ترس از درشکه را نمی‌دانم بسوراخ زیر دکان پناد بردم تا حضرات رفتند آنوقت آهسته بیرون آمدم بدرشکه نشسته خانه آمدم .

پنجشنبه دهم

امروز چهل چراغ برقی که پنج سال است با طناب و مفتول بسقف تکیه آویخته

بودند خیلی محکم و استوار بود قبل از تعزیه یکمرتبه بزمین افتاد ، شاه و مردم بفال بد گرفتند

پنجم شنبه هفدهم

شاه دوشان تیه برای توقف چند شب تشریف برداشت . من ناها ر ، خانه بودم چهار ساعت بغروب مانند طرف دوشان تیه رفتم شاه بیرون تشریف داشت حصور مبارک رسیدم خیلی مشوش بودند ، معلوم شد مایلیجک دوم مخملک بیرون آورده شب را بواسطه ناخوشی مایلیجک شام بیرون میل فرمودند .

جمعه هیجدهم

امر و ز شاه سوار نشدن معلوم شد دیشبهم بواسطه ناخوشی مایلیجک راحت فرموده اند اطبا از شهر آمدند طاویان هم تشخیص مخملک داد چون این مرض مسری است خود جرئت نکرد بشاه عرض کند که نزدیک طفل نزود مر امأمور کرد عرض کنم . معلوم است من اگر پای کشته شدن خودم در میان باشد و تصور صدمه ای برای وجود همایون ، کشته شدن خود را ترجیح میدهم . فی الفور رفتم و عرض کردم بسیار هم متغیر شدند

شنبه نوزدهم

امر و ز شاه سوار شدند من منزل ماندم وقت ظهر بجهت بریشانی از ناخوشی مایلیجک مراجعت فرمودند

یکشنبه بیستم

شاه سوار شدند شکار تشریف برداشت من هم منزل ماندم تفصیلی از دیشب که راجم با مرگ است مینگارم : ای ایچی آلمان بعد از ورود چنانچه رسم است مایل باز دید من شد ، من بواسطه نداشتن خانه معتبری طفره زدم بالاخره بعد از آمدن دوشان تیه قرار دادم یکروز آنجا باید و ملاقات کند چادری هم برای آنها زده بودم . دیشب شاه مطلع شدند که حضرات دوشان تیه میابند جهت را از من پرسیدند من هم بدون کم و زیاد عرض کردم . بند کان همایون قابشان متأثر شد فرمودند حالا که چنین است برو قصر فیروزه حضرات را آنجا بذیرائی کن و بگو منزل من هر وقت شاه دوشان تیه میابند قصر فیروزه است . اینطور کردم عصرانه و تفصیلات آنجا فراهم آوردم آمدند و خیلی هم خوش گذشت . غروی که بدوشان تیه مراجعت کردم شنیدم گاچه هر کنیز مایلیجک مبتلا بمخملک شده است . بند کان همایون حالا متوجه شدند که عرض من در سرایت این عرض صحیح بود ، از امروز صبح نزدیک طفل نمیروند . شب شام بیرون میل فرمودند من نر فتم .

دو شنبهه بیست و یکم

امروز تفصیلی دیدم تعجب کردم این جوان مقبول عقول امین‌السلطان بیست و چهار ساله وزیر دربار ایران با موجول خان در اطاق شاه مثل اطفال بسر و کول هم میزدند و بازی میکردند ! اگرچه موجول خان بجهت خصوصیت با امین‌الدوله میخواهد باین راه این اباء را بی عظم کند اما کار دولت تعجب دارد که اطفال بصدرارت میرسند ! خدا حفظ کند

پنجشنبهه بیست و چهارم

شاه سرخه حصار تشریف برداشت ، من نرفتم . آنچه عصر شنیدم خیلی عمارت آنجا که بدستور امین‌الدوله ساخته شده مطبوع خاطر همایون شد اما اسمی از امین‌الدوله نبوده تمام تعریف از ملیجک اول بوده و قرار شده سال آینده اندرونی هم ساخته شود . کار سرخه حصار ناقابل بی صفا بجائی خواهد رسید محض خاطر ملاجکه که یکصد هزار تومان پول دولت آنجا صرف خواهد شد . خلاصه غرب از آنجا تشریف آوردن دفتر اش سواری باحضور محقق که مهمنم بود بالارتفایم . کارشام خوردن حالا بجای نازک کشیده بیشترها ساعت دو و نیم الی سه شام تمام بود ، حالا ساعت سه شام خبر میشود ، من بیچاره تا ساعت پنج باید بخوانم . خلاصه ساعت پنج با نهایت کسالت منزل آمدم .

شنبهه بیست و ششم

صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم وزیر خارجه آمد خلوت شد ، شاه خیلی کسالت بیدا کرد وزراء احضار شدند ظاهرآ مسئله خوجه بیگلواه است و شورش ابلات آذربایجان که بواسطه سوء تدبیر حکام اردبیل وغیره رفته اند تبعه روس شده اند

یکشنبهه بیست و هفتم

امروز صبح اسب خاصه من که نهایت تعلق باوداشتم مرد . خدا او را با دلدل

محبشور کند ! برای خنده خانم نوشتم

یکشنبهه چهارم [صفر]

دیروز بمخبر الدوله وزارت تجارت داده شد .

پنجشنبهه هشتم

بنا بود شاه امروز سلطنت آباد بروند . صبح قدری باران بارید فرستادم تحقیق گفتد معلوم شد شاه سوار نمیشوند . در بخانه رفتم معلوم شد باران سبب موقوفی سواری نشده دیشب احوال ملیجک بهم خورده تا صبح شاه بیدار بوده چنانچه از شدت خستگی

امروز بعد از ناهار رختخواب خواست که پیخوابد . ۱ گرچه قبل از ناهار چند دفعه از از بیرون باندرون رفته بود اما در سر ناهار سه چهار خواجه و غلام بچه باحوال پرسی فرستادند مخصوصاً میفرمودند : اماله کردند گریه کرد ، آب اماله بالا رفت یا نه ؟ آغا محمد خواجه که جواب آورد عضد الملک باریش بلند سر ناهار ایستاده بود از ریش او خجالت کشید ببهای اورا پرت کرد ، بماها که محل اعتنا نیستیم وقوعی نمی‌گذارد در حضور ماها احوالات پرسیدند .

سنه شنبه هیزدهم

صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم بعد از ناهار مراجعت بخانه شد شب مهمان ایلچی اتریش بودم عید جاؤس امیر اطور است از ایرانی ها وزیر خارجه و امین الدوله بودند . چند نفر مردوzen یعنی صاحب منصبان اتریشی که در خدمت ایران هستند بودند با زنهای کثیف و بد گل خود .. زن ایلچی که معروف بخوشگلی است بسیار زشت و چند صفت است و خیلی هرزه بنظرم آمد خلاصه شام خیلی خوبی تدارک دیده شده بود ساعت پنج و نیم بخانه مراجعت شد

یکشنبه هیجدهم

صبح خانه طاوزان از آنجا دارالترجمه رفتم عصر که از خدمت شاه خانه آمدم بلاغی از ملیجک رسید که فردا صبح اجزاء مجلس تالیف را حضور شاه حاضر بکنم ندانستم چه مقدمه است خداوند مارا از شر ما صفر حفظ کند .

دوشنبه نوزدهم

صبح زود دارالترجمه رفتم ، اجزاء مجلس تالیف را آنجا حاضر کردم بعد خدمت شاه رسیدم . سر ناهار بودم بعد از ناهار حضرات را بحضور بردم شاه بهر یک اظهار التفاتی فرمودند هیچ معاوم نشد احضار حضرات برای چه بود ! ملیجک میگفت دیر و ز توی چمام بمن فرمودند ابلاغ کردم که حاضر شوند . شاید چنین معاوم شده است که حضرات وجود ندارند بعد مراجعت بخانه کردم

سه شنبه بیستم

چند روز قبل مغض سلاحتی وجود ملیجک دوم چهل و هشت نفر از محبوسین انبار دیوانی را خلاص کردند ، من جمله هفت هشت نفر از محبوسین با بی بودند ، ما بقی دزد . همان روز که بیرون آمدند دو سه نفر دزدی کردند بودند .

چهار شنبه بیست و هشتم

.. از قرار یکه فهمیدم بواسطه اغتشاش آذر باجان میخواهند فرمایند مافیر و ز

میرزا را آنجا بفرستند .

شنبه دوم [رییم الاول]

شب شاه بیرون شام خوردند. ملیجک را از اندرون بیرون آورده باترمه و خز، شاه باز سرداری آستره خز مخصوص خودش را باوی پیچیده اندرون فرستادند
پنجم شنبه هفتم

آنچه معلوم شد بند کان همایونی بواسطه ذات یاک و قلب خوشی که دارند روزها سوار دیشوند که ملیجک آسوده بتواند در دیوانخانه مشغول بازی و ساز زنی شود. چنانچه هر روز هطاربه همایونی را آنجا حاضر میکنند بساز و آواز مشغولند. خداوند انساء الله این وجود را که یز از رحم و مرحمت است حفظ فرماید.

جمعه هشتم

شاه امر و زهم سوار شدن دشکار رفتند. برای جلب نعم و همچنین نمودن قدرت، شجاع السلطنه را با خود سوار کردند که لابداً ینجا توان پیشکش کرد. شب مجدد الملك مهمان من بود.

شنبه فیض

امروز هم شاه سوار شدند میخواستند میان جنگل رفته آنجا ناهار صرف فرمایند و عماله طرب هم خبر کردند، بواسطه سردی هوا ناهار خورده مراجعت فرمودند. شب هم بیرون شام صرف شد تا ساعت چهار بودم از تاریخ الکساندر دوم امیر اطورو روس که میخواند تفصیل میهمانی نیکلا با پسرش آلکساندر دوم و وضع و ترتیب اورانو شته بود. حضرت همایون فرمود خیایی: وضع و ترتیب و لیعهد ما شباهت دارد

چهار شنبه سیزدهم

شاه سوار شدند بقصد شکار یانگ. من هم صبح منزل امین السلطان رفتم بعد متنزل آمدم خیای کار کردم، عصر شاه که مراجعت فرمودند نه یانگ زده بودند و نه هیچ اما غریب تر از همه اینست که با ابوالقاسم خان نواده ناصرالملک که بیست و شش سال دارد لقب مشیر حضوری داده شد بلی باید تمام امنا و مشیر و مشار ها بکی باشند. شب شام بیرون خوردند.

شنبه شانزدهم

دارالترجمه بودم سید ابوالقاسم باحضور آمد، خدمت شاه رسیدم سرناهار فستوکم حکایت بودلیلی امیر بخانه کردم. وقتیکه از عمارت سلطنتی بیرون میآمدم ملیجک اول را دیدم که کریان پسر بزبسیدم گفت دیروز که شاه سرخه حصار ناهار میل فرمودند بعده روشن بیان بودند عمارت تمام آتش گرفته است ده هزار تoman ضرر



